پرستشگاه زرتشتیان

نوشته و گرد آورده

رشید شهمردان

مهروگرمی دهد آتشکده و آذر ما
(مهربان ابریشمی)

پرستشگاه زرتشتیان

نوشته و گرد آورده
رشید شهمردان

هشتمین نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی
بمبئی ۱۳۳۶ یزدگردی

نیاز میگردد

بشادی روان پدر و مادری که



روانشاد بهرام اردشیریگانگی
زایش ۱۲۳۸ درگذشت خیرایزد
و دیماه۱۳۱۸ی
درمانگاه یگانگی بروانشادی او برپا
گشت



روانشاد مروارید یگانگی دخت رستم مهربان
زایش ۱۲۵۴ درگذشت خرداد ایزد و امرداد
ماه ۱۳۱۹ی
درمهرشیراز بروانشادی او بنیادگردید.

فرزندی چون دکتر اسفندیار یگانگی از خود بیادگار گذاشتند. رادمرد دهش پیشه‌ای که گفته وخشور وخشوران اشو زرتشت سپنتمان «اوشتا اهمائی یهمائی اوشتا کهمائی چیت» خوشبختی ازآن کسی است که خوشبختی بدیگران میدهد. سرلوحه زندگی پرارزش و افتخار آمیزاوست.

Printed by the Adabi Printing Press, 8, Shepherd Road Bombay 8. & Published by S. R. Dahmobedi, Secretary Sazemane Javanane Zartoshti, Kermani Building P. M. Mehta Road, Bombay 1

فهرست مندرجات

نادرستیها

هنگام غیاب گرد آورنده کتاب و بی مبالاتی کارمندان چاپخانه نادرستیهائی روی داده است. باپوزش از خوانندگان درخواست میشود پیش از خواندن نادرستیهای کتاب را درست فرمایند.

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۳	۲۰	زدیک	نزدیک
۲۸	۴	باغیان	باغبان
۵۸	۲۵	۳۸۱	۲۸۱
۵۹	پاورقی ۱	۲۳۱	۱۵۴
۶۱	۸	ایزدگرد	یزدگرد
۶۵	۱۶	شد	شو
۶۹	۱۸	الستخراج	استخراج
۷۷	۱	۱۸۱۳	۱۸۲۳
۷۷	۶	ضحره	صخره
۸۴	۱۴	مقوس	مقدس
۸۷	۱۳	شیراز	شیر از
۹۲	۱۴	آبهائی	آنهائی
۹۳	۱۷	امان	امامن
۹۳	۲۳	التوکلی	المتوکلی
۹۴	۱۴	آثارالبافیه	آثارالباقیه
۱۰۴	۱۹	چاطاقی	چارطاقی
۱۰۷	۲	جاره‌ای	جاده‌ای
۱۰۷	۱۴	ص ۳۳	ص ۴۳
۱۰۸	۶	خرابی سر بالای	ضرابی سر بالائی

صفحه	سطر	نا درست	درست
۱۰۹	۵	گذاشتن	گذشتن
۱۰۹	۲۰	بشریکی	بلژیکی
۱۱۰	۲۳	استخبری	استخری
۱۱۶	۱۰	تاریخ	تاریخی
۱۱۸	۱۶	شو	شد
۱۱۹	۲	جارک	خارک
۱۲۱	۲	بزرکترا	بزرگتر
۱۲۱	۲۲	کیلومتر	کیلومتری
۱۲۲	۳	فیروز اودمرد	فیروزادمرد
۱۲۳	۲۴	۹/۴۰	۴/۹۰
۱۲۶	۳	۱۳۱۴	۱۳۱۶
۱۲۸	۵	۵۵/۱	۱/۵۵
۱۳۱	۶	مهم	هم
۱۳۲	۴	درباری	در بالای
۱۳۳	۱۱	رخنجان	رفسنجان
۱۳۳	۲۲	بنای	بنائی
۱۳۷	۱۳	کوهکر	کوه هکر
۱۳۷	۲۳	نوره	نواره
۱۳۹	۱۰	پشمت	پشت
۱۳۹	۱۴	بادنخستین باو	باونخستین بار
۱۴۴	۱۲	بانی	باین
۱۴۶	۱	واقعت	واقعست
۱۴۶	۲	بقول	بقول جاکسن
۱۵۴	۸	سراه	سره

صفحه	سطر	نا درست	درست
۱۵۴	۱۸	رمیان	درمیان
۱۵۷	۷	موبد گرده	موبد گرد
۱۶۲	۱۱	کیسه	کبیسه
۱۶۴	۶	کیسه	کبیسه
۱۶۵	۱۰	کو	کوه
۱۶۶	۱۶	حدودیا	حدود
۱۷۰	۸	نذ	نذر
۱۷۱	۷	رسیع	وسیع
۱۷۶	۴	بگیرد	بگیر
۱۸۹	۵	ن	بن
۱۹۰	۲۰	برد ء	برده
۱۹۳	۹	واقعت	واقعست
۱۹۶	۲۴	انه	خانه
۲۰۲	۱	محرومیتائی	محرومیتهائی
۲۰۴	۱	۱۳۵۰	۱۲۵۰
۲۰۵	۱۲	ما میگویند	میگویندما
۲۰۵	۱۴	آتش ومان	ومان
۲۰۵	۱۶	رابیرند	آتش رابیرند
۲۰۶	۳	۲۵۰	۱۲۵
۲۰۶	۷	وبتش	نوبتش
۲۰۶	۸	مینموند	مینمودند
۲۱۱	۱۱	در	درمهر
۲۱۷	۱۱	ورود	وارد

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۱۷	۱۲	ودرو	ورود
۲۲۰	۲۲	۱۲۸۰	۱۲۷۰
۲۳۱	۷	چهار	چهارصد
۲۳۴	۲	۱۲۱۲	۱۲۱۳
۲۴۳	۱۶	گاتدی	گاندی
۲۴۶	۸	بهرین	بهدین
۲۵۰	۱۶	۱۲۶۳	۱۲۶۴
۲۵۳	۴	۱۲۱۵	۱۲۱۷
۲۵۵	۱۶	باو	بادو
۲۵۷	۱۰	دیجهر	دیبمهر
۲۵۷	۱۶	دیجهر	دیبمهر
۲۶۱	۱۱	۱۴۷	۱۱۴۷
۲۶۲	۲۱	حددر	حدود
۲۶۷	۱۱	دهش بنام کوورهال	بنام کوور هال دهش
۲۶۸	۴	بروزحی	برزوجی
۲۶۸	۱۷	۱۱۲۴	۱۲۱۴
۲۷۳	۲۰	الون	سالون
۲۸۰	۱۹	پیروزه بائن	پیروزه بائی
۲۸۸	۸	بنباد	بنیاد

پیش گفتار

بنام خداوند مهربان

پرستشگاهای زرتشتیان، مجموعه ایست که دربارهٔ ساختمانهای دینی و معابد و زیارتگاهای پارسیان از روزگاران باستان تا کنون سخن میراند. این مجموعه از روایات مختلف و کتب گوناگون نویسندگان گذشته و حال گرد آوری شده و بخشی است از تاریخ زرتشتیان پس از بر افتادن دولت پارسیان و هجوم تازیان بر ایران و روزگار اسلامیان.

روانشاد هیربد دادا بامی خورشید جی دوردی در سال ۱۲۵۶ یزدگردی، رسالهٔ کوتاهی در مورد آتشکده های باستانی و موضوعهای مختلف دیگر بگجراتی تالیف نموده است. دانشمند باستانشناس آقای علی سامی در کتاب خویش پاسارگاد و تمدن ساسانی از روایات نویسندگان شرق و غرب در مورد آتشکده های ایران و ویرانه های آن صحبت می دارد. جهانگردان مغرب زمین نیز در طی جهانگردیهای خود از خرابه های بعضی آتشکده های ایران صحبت داشته‌اند. نویسندگان قدیم یونان نیز در مورد آتشکده های پارسیان گفتارهائی دارند. پروفسور ویلیام جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال از آتشکده های مختلف ایران گفتگو میکند. دانشمند ایران شناس آقای سید محمد تقی مصطفوی در کتاب نامور خویش اقلیم پارس از کلیه ویرانه های آتشکده‌های باستانی ایران واقع در استان پارس مشروحاً صحبت داشته اند. آقای جمشید سروشیان درکتاب خویش فرهنگ

بهدینان از بخشی از زیارتگاهای زرتشتیان در یزد و کرمان سخن رانده اند. آقای باستانی پاریزی در مورد پرستشگاهای ناهید دانشمندانه و محققانه در خاتون هفت قلعه داد سخن داده اند. ما با اظهار سپاسگزاری از نویسندگان محترم نامبرده بخشهائی از آثار آنها را که در مورد آتشکده و زیارتگاه ها صحبت میدارد در این کتاب گرد آورده ایم.

برای رسائی کتاب صورتی از کلیه ساختمانهای دینی پارسیان مانند آتشکده، پزیرشگاه، آرامگاه، دخمه و زیارتگاه که اینک مستعمل و بنگاههای اجتماعی مانند آموزشگاها و انجمنها که در جهان امروزی بکار مشغول است در پایان کتاب داده ایم. در اینجا لازم میدانم از دانشمندان و دوستان و کارپردازان انجمنها که با پاسخهای خود در جواب پرسشهای اینجانب، در نگارش این کتاب کمکهای شایان نموده اند بویژه آقای میرزا سروش لهر اسب، سهراب سفرنگ، که در دوران دبستانی مرا آموزگار بوده، رشید جوانمردی و فرهمند سپاسگزاری خود را ابراز و از ذکر نامهای همه آنها که سخن بدرازا کشاند خود داری نمایم.

باوجود کوششهای زیاد این کتاب دارای نواقص بسیار زیادیست که باید در آینده رفع گردد. زیرا که در استان کرمان و بنادر و خراسان و خوزستان و سایر شهرهای ایران و عراق که پایتخت ساسانیان بود، بسیاری از آثار دینی پارسیان بحال ویرانه و یا آنکه در دل خاک نهفته است و باید دانشمندان ایرانی ایرانشناس مانند آقایان مصطفوی و سامی که در مورد پارس و باستانی پاریزی در مورد معابد ناهید کوشش نموده اند، بر اینگونه آثار روشنی بیفکنند و شکوه و جلال باستانی را بنمایانند. بدبختانه روزگار ما را از محیط ایران دور ساخته و از لذت چنین خدمتی محروم گردانیده است. امیدواریم چنانکه آقای مصطفوی در اقلیم پارس

گوشزد نموده اند جوانان ایرانی در انجام چنین خدمت مهم میهنی فعالیت ابراز داشته نام نیکی از خود بیادگار گذارند. در پایان سپاسگزاریهای خود را تقدیم جوانان و کار پردازان با همت سازمان جوانان زرتشتی، بمبئی مینماید که مانند پارینه در چاپ و نشر این کتاب نیز کوشش مبذول فرموده اند.

بمبئی تاردیو ۲۹ مه ۱۹۶۶ برابر ۸ خورداد ۱۳۴۵ خورشیدی

رشید شهمردان

اتهرؤ اهورهه مزدائؤ پوتهره

آتش و آتشکده

آتش که آنرا آدر، آذر و آتر نیز گویند در آئین مزدیسنا مقام مهم و ارزش فراوانی دارد. آتش با جهان هستی پیوسته و در هر ذره و اتم موجود است.

دل هر ذره را که بشکافی   آفتابیش در درون یابی

هر چیز که گرمی از آن بیرون رفت جان ندارد و مرده است. انرژی، کار، کوشش، فعالیت، غیرت و مانند آن همه از گرمی و حرارت است و حرارت نیز از آتش میآید. حتی عشق و آتش را باهم ذکر میکنند. چنانچه «آتش عشق است کاندرنی فتاد» آنکه زیاد کار میکند و فعال است میگویند پر حرارت است و آنکه تنبل و بیکاره و بی غیرت، میگویند سرد و خموداست. گفتار موثر را گفتار آتشین می گویند.

کلیهٔ آراستگی زندگی انسانی وابسته بآتش است. در تاریکی شب باروشنائی آن بصورت چراغ کار میکنیم. باحرارت آن خوراک میپزیم. باحرارت آن خود را در سرما گرم میکنیم. باحرارت آن در گرما سرد خانه درست میکنیم. باحرارت آن ماشین را بحرکت در میآوریم، بر زمین طی مسافت مینمائیم، در آسمان پرواز میکنیم، برروی اقیانوس روان میشویم از آتش بشکل برق استفاده میبریم. آتش ناپاکیها رامیسوزاند و پاک میکند و بویهای خوش را کـه در اندرون بعضی چیز ها تعبیه شده بیرون میاورد و در هوا پخش میکند، دل و دماغ و جان و روان ما را خرم میسازد. آتش بازیها شادمانی میآورد. نگریستن به زبانه های درخشان آتش روح انسانی را باهتزاز در میآورد.

آتش درمیان همه مردم جهان گرامی است و هر گروهی بطور ویژه آنرا میستاید و در خدمت آن قیام مینماید. بعضی شمع روشن مینمایند و جمعی بوی خوش برآتش مینهند. حتی خدای موسی در تورات سفر خروج بشکل آتش تجلی مینماید و قرآن خدا را در سوره نور بعنوان نور سماوات و ارض تعریف میکند و عیسی مردم را بروح القدس و آتش تعمید میدهد (متی باب ۳ فقره ۱۱) و خدا را نور محض میداند (رساله اول ژان باب اول)

در آئین مزدیسنا آذر با اهورامزدا بستگی دارد و آنرا بعنوان پسر اهورامزدا یاد میکنند چون خدا نور است پس انوار مادی و جهانی نمونه و مظهر نور حقیقی است و پرستش سوئی را سزاوار. اینست که ایرانیان باستان نور و آتش را قبله خود قرارداده و در برابر آن نیایش اهورامزدا را بجا میآوردند و زرتشتیان هم از آن پیروی میکنند.

بنا بر آنچه ذکر شد قبلهٔ که از نور باشد درخشان است و قبلهٔ که غیر از نور باشد تاریک. ما باید فرق خود را بفر قدان بسائیم که نیاگان با هوش ما در روزگاران کهن باین اصل مهم مینوی پی برده و آتشکده ها را پرستشگاه خویش قرار داده اند. هر کس که ایرانیان کهن را آتش پرست بنامد یا از نادانی است و یا از تعصب و رشك. خدا مکان و منزل ندارد و همه جا حاضر است تعیین خانه و جهت مخصوصی برای او از کوتاه نظریست.

مادام بلاواتسکی بنیاد گذار گروه تئوسوفی در جلد اول کتاب خویش سیکرت داکترین در مورد آتش چنین مینویسد « پرستش اولیه بشر در برابر خورشید و آتش فلسفه بسیار ژرفی دارد. دانشمندان طبیعی و فیزیک از ترکیبات کلیه مواد جهانی آگاه میباشند مگر آتش را که هنوز نتوانسته اند بتجزیه و تحلیل آن توفیق و از ماهیت آن خبر

بدست آورند. اگر از آنها بپرسیم آتش چیست مؤقرانه جواب میدهند عکس العمل احتراق است و عبارت از نور، گرمی و حرکت میباشد و رویهمرفته بهم پیوستگی نیروهای فیزیکی و شیمی است. آلهیون نیز در متمم اینگونه توصیف علمی بطور فلسفی تعریف میکنند که آن آلت و اسباب سزاست سزای مردمان غیر تائب در عالم دیگر یا جهان روان؛ در اینصورت مادیت آتش بحال خود باقیست و با حالت روانی بی نسبت لهذا تعریف آنها نیز ناقص میباشد. پروفسور باین Bain در کتاب منطق خویش پس از شرح مفصلی میگوید روشن کردن آتش با یک شعله اشکال بزرگ علمی است و بندرت کسی باین فکر مبافتد.

«اما دانشمندان اسرار در تعریف آتش چه‌میگویند؟ بنظر آنها آتش انعکاس کامل و خالصی است از یک فروغ پرتاب در آسمان و برزمین و آن هستی و نیستی است یا بعبارت دیگر زندگی و مرگ. آن آغاز و پایان کلیه آفرینش گیتی است. آن گوهر ایزدی است. بنابراین پارسیان که آنها را آتش پرست میخوانند و حتی بومیان وحشی و آوارهٔ امریکا که خود را فرزندان آتش میدانند، نسبت بدانشهای علمای طبیعی و مباحثات فیزیکی آنها، نظریهٔ علمی بهتری را دردین خود و حقیقتی را در اوهام خود نشان میدهند. نصارا میگویند خدا آتش زنده است و یا آنکه زبانه های آتش میباشد. موسی خدا را بشکل بوته‌های سوزان دید، پس آنها را هم باید آتش پرست خطاب کرد. گروه اسرار آمیز راسیکروشین Rosicrucian از همه بهتر و درست تر آتش را تعریف کرده اند. میگویند یک چراغ کوچک فتیلهٔ بدست آور ولی نگذار روغنش تمام شود. آنگاه میتوانی که از شعلهٔ سوزان این چراغ کوچک، هر قدر چراغ و شمع و آتش بخواهی در جهان روشن کنی بدون آنکه از شعلهٔ آن بکاهد. اینست تعریف ذات خداوندی که تا ابد بوده و هست و گوهریست تغییر ناپذیر.»

دستور دانشمند پارسی، خورشید دابو مینویسد «انسان بیک پرستشگاهی نیازمند است که بخود او منحصر باشد و بتواند در خلوت درکارگاه آفرینش خداوندی و شگفتیهای آن بتفکر پرداخته و برای تمرکز حواس نشان یا سمبولی در آنجا برقرار سازد. پارسیان برای این منظور آتش مقدس را در پرستشگاهای خویش تخت نشین مینمایند. چه در کتب دینی آمده که آن مظهر و نمونهٔ نور پرتاب و فروغ بیکران جهان مینوی است. آتش عنصریست که همه چیز را در آغوش دارد. نیروی اتم، حرارت زندگی، جوش و خروش احساسات، جلوه‌های دید و بینش، نیروی مخرب و پرورنده اراده و تصمیم، سیمای گونا گون آن است که در مراحل و حالات مختلف زندگانی انسانی بظهور میرسد. آتش نه تنها کثافات مادی را تصفیه مینماید، بلکه روح را نیز در جهان زیرین لطیف ساخته و شایستهٔ دیدار پدر آسمانی در جهان زبرین میسازد.

«چون فروغ مؤثر و هاله مقناطیسی بخصوص، که بدور محراب و مجمر پرستشگاه موجود است و باطراف پخش میشود، بابجا آوردن مراسم دینی، منبع آن باچنین خره و فروغ مینوی سرشار میشود و دل دینداران و مشتاقان با دخول بآنجا با برخورد با مواجش، سبک و شاد و خرّم میگردد. آتش درخشان که در طی سده‌ها و یا سالیان دراز در مجمرهای آتشکده فروزان بوده و هزاران دینداران، دردمندان، پارسایان، دلدادگان و نیایش کنندگان، امواج اخلاص، عشق، محبت، ایمان و دل پاک خود را بآن نیاز مینمایند، آنرا مملو از فروغ تابناک مهر درخشان میسازند و پرتو آن بنسبت ایمان و اخلاص بر دل ستایندگان میتابد و انوار تسلّی و امیدواری، کانون دل آنهارا روشن میگرداند.

«پرستشگاه را میتوان بانک یزدانی نامید که نیایش کنندگان، دینداران و دلدادگان، ارمغان مهر و ایمان ویژه خود را در آنجا بودیعه

میسپارند و غمدیدگان و دردمندان که بآن نیازمند و بدانجا روی نیاز بخاک میمالند، از آن ودیعه یزدانی بهره‌مند میگردند و دلداری و آرامش میابند. ایزدان و خوبان که درجایهای پاک و پرستشگاها مقام دارند و بدیده نمیآیند، از نیازهای بیریا که در آن جایهای مقدس پیشکش میگردد، شادمان میگردند و به بندگی بندگان بی ریا دعای خیر مینمایند و برکت میدهند. بهترین پیشکش و نیاز در پرستشگاها، ترک خویهای زشت خویش و پیمان بندگی و ایستادگی در راه خداوندیست، آنگاه کالبد خاکی انسانی مجرای پخش انوار فیض یزدانی میگردد.

«ستایش و نیایش در پیشگاه آتش جنبهٔ معنوی دیگر نیز دارد. کالبد انسانی محل نزول پرتو انوار رحمانی است. لذا آتشکدهٔ ظاهری و بیرونی، یاد آور معبد معنوی اندرونی است. چنانکه آتش و چوبهای خوشبو فروزان نگاهداشته میشود، آتش اندرونی کالبد نیز بدرخشانی نیازمند و بایستی با هدیه های خوشبوی اندیشه و گفتار و کردار نیک همواره فروزان نگاهداشت. هنگام پرستش، بندگی خود را با درخواستهای مادی نباید توام ساخت و از اهورامزدا انجام امری را توقع نمود، زیرا خداوند مهربان، دانای بیهمتاست و آگاه بآنچه بهترین است برای ما.

«بهترین روش نیایش آنست که خویشتن را آلت خواست و فرمانروائی یزدان سازیم اگر چنین کنیم، امین ارمغانهای مادی و معنوی اومیگردیم و دربکار بردن بخششهایش، بدرستی یا نادرستی، در پیشگاه خداوند خویش، پس از هشتن کالبد خاکی، مسئول خواهیم بود.

«در ایران باستان آتشکده ها، بغیر از پرستشگاه، جنبه های فعالیت دیگر نیز داشته؛ نخست دادگاهی بوده که موبد برکرسی خویش بدادرسی مردم میپرداخته و چون ایزد مهر را، نگاهبان پیمان و داد میدانند بتدریج آتشکده بدرمهر نامور گردید. دوم درمانگاهی بود که بمعالجه جسمی

و روحی مردم میرسید، سوم آموزشگاهی بود، مجهز باکتابخانه جامع برای تعلیم کودکان بدروس دینی و رسمی.»

داستان پیدایش آتش

نخستین و قدیمترین آتشکده‌های ایران آتشکده ایست که هوشنگ شاه نوه کیومرث پس از کشف آتش بنا نمود. داستان پیدایش آتش و ساختمان آتشگاها دلکش و شیرین و شگفت انگیز است. فردوسی شاعر شیرین زبان توس در این مورد گوید:

یکی روز شاه جهان سوی کوه[1] — گذر کرد با چند کس همگروه
پدید آمد از دور چیزی دراز — سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دو چشم از بر سر چه‌دو چشمه‌خون — ز دود دهانش جهان تیره گون
نگه کرد هوشنگ باهوش وسنگ — گرفتش یکی سنگ وشد پیش جنگ
بزور کیانی بیازید دست — جهانسوز مار از جهانجو بجست
برآمد بسنگ گران سنگ خرد — همان و همین سنگ بشکست خورد
فروغی پدید آمد از هردو سنگ — دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز — پدید آمد آتش از آن سنگ باز
هرآنکس که برسنگ آهن زدی — از او روشنائی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان آفرین — نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد — همین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا فروغیست این ایزدی — پرستید باید اگر بخردی

درسنت زرتشتیان آمده که چون جرقه آتش ازسنگ پیدا شد خار و خسک خشک اطرف روشن گشته زبانه کشید و مار بسوخت. آنگاه

---

۱ ملا مظفر موقعیت این کوه را در استخر فارس میداند.

آوازی بگوش رسید که ای شاه جهان این نور مظهر و سمبل ایزد یست و قبله را سزاوار. شاهنشاه شادمان گشت و روی بسوی آتش، یزدان را سپاس گفت و همراهان را بگرامی داشتن و پرستش‌سوی ساختن آن فروغ ایزدی اندرز نمود[1]. سپس آن آتش را که اهورامزدا باو عنایت فرموده بود با جلال و شکوه تمام بشهر آورده در ساختمانی نو بنیاد جایداد و آنرا آذر ورداد یا آذر هورتات نام نهاد و مردم را بستایش وا داشت[2]. هوشنگ شاه در آن شب شادمانی نمود و آتش بزرگی برافروخت و فرمانداد هرساله آن شب را که دهم روز از بهمن ماه باشد جشن بگیرند و آن را سده نام نهاد و آن پنجاه روز و پنجاه شب از نوروز باشد. فردوسی گوید.

شب آمد برافروخت آتش چوکوه — همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد — سده نام آن جشن فرخنده کرد
زهوشنگ ماند این سده یادگار — بسی باد چون اودگر شهریار

آتشکدهای تهمورث

تهمورث پور هوشنگ در دوران پادشاهی خویش به پیروی از پدر بزرگوار آتشکدهای بسیار بنا نمود. از آن جمله سه آتشکده در خور ذکر است که بر کوه پوستو در خورنرش ایران قرار داشت و آن آتش سپنشت و آتش وزیست و آتش برزه سوانگ میباشد. اما شاه جمشید چون بسلطنت

---

۱ بقول نویسنده انگلیسی ویلیام و اکس در چهار هزار سال پیش نمرود رسم گرامی داشتن آتش را باین معنی که مظهر خداوندیست دربین مردم خویش مقرر فرموده وهم درا ساطیر یونان آمده که در روزگاران پیش آتش در جهان نبود شیطانی بنام پاره میتیوس Paremithius آنرا از بهشت دزدیده بزمین آورد.

۲ یک پیشوای نصارا بنام اوتیکایوس Uticayus درسده پنجم میلادی نوشته که آتشی که مورد پرستش آنرا امر نموده از سوراخ زمین روشن شده بود و شخصی را بنام اندیسان Andison برای خدمت و ستایش آتش مقرر کرد.

رسید آتش سپنشت را بر فراز کوه خورهورمند (متن گدمن هومند) واقع در خوارزم منتقل ساخت.

آژی دهاک هنگام چیرگی بر شاه جمشید و نشستن بر سریر پادشاهی ایران بکوشید تا دین و آتشکدها را ویران نماید ولی مردم در نگهبانی آن تخشا بودند و نگذاشتند آلوده گردد.

آتشکده فریدون و تور

شاه فریدون پیش از پیکار باضحاک در همان پرستشگاه بیندگی پروردگار پرداخت و پیروزی بر پادشاه ستمکار را آرمان نمود و پرستشگاهی بنام آذرخورداد در زمینی بنا نهاد که بعدها چون نوهٔ او توس در آن پرستشگاه ببندگی یزدان مشغول شد آن آبادی بنام او توس معروف گشت و پس از روزگارانی همان آتشکده به بخارا منتقل گردید. اینک برروی خرابهای آن مسجد یا امامزاده بنا شده است. فریدون پس از پیروزی بر آژی دهاک آتشکدهٔ در کنکدژ در محل سکونت اولیه خود بنا نمود و سیاوش هم در زمان خویش آتشکدهٔ دیگر در کنکدژ بساخت[1].

تور پور فریدون و برادر ایرج آتشکده ای در شهر بخارا تقدیس نمود. شاه کیخسرو پس از آنکه افراسیاب را در پیکار طولانی در خاك توران منهزم و متواری ساخت و بسوی ایران برگشت در همان آتشکده به پرستش و نیایش اهورامزدا پرداخت. فردوسی گوید:

وز آنجا بشهر بخارا کشید زلشکر زمین شد همه ناپدید

---

۱ موقعیت کنکدژ را در مشرق بمساحت هفتصد فرسنگ مربع و هوایش را معتدل و سالم میدانند اما فقیر بن حسینقلی دنبلی کنکدژ هوخت و خروج فریدون را از قلعه دنبل از کوهای کردستان میداند.

بخورد و بیاسود و یکهفته بود　　دویم هفته با جامهٔ نا بسود
غمی شد از آن روزهای شده　　بیامد خسروشان بآتشکده
که تور فریدون بر آورده بود　　بدو اندرون کاخها کرده بود
نیایش کنان پیش یزدان پاك　　بمالید رخ را برآن تیره خاك
بگسترد بر موبدان سیم و زر　　بآتش پراکند چندی گهر

البیرونی مینویسد «زرتشتیان بخارا در روز ۲۸ ماه اول سال جشنی دارند که رامش آغام مینامند و در آن عید در آتشکده ای که نزدیک قریه رامش است جمع میشوند و در روز جشن فغکان که روز اول آن نیم سرده نام دارد و بمعنای نیمه سال است و روز دوم آن را من‌عید خواره میگویند، در آتشکدها جمع میشوند و چیزی را که از آرد گاورز و روغن و شکر پخته اند در آنجا میخورند[۱].»

آذر گشنسب و شاه کیخسرو

شاه کیخسرو دژ بهمن را که اینک اردبیل نام دارد و مأوای دیوان و جادوگران بود بگرفت و آنهارا ریشه کن نمود و بقول سنت پرستشگاهی در آنجا بنا نهاد و آتش پاکی را بنام آذرکاوس در آنجا تخت نشین نمود ولی شاهنامه آنرا آذرگشنسب میخواند چنانکه گوید:

وز آن پس یکی روشنی بردمید　　شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
جهانشد بکردار تا بنده ماه　　بنام جهاندار و از فرّ شاه
برآمد یکی باد با آفرین　　هوا گشت خندان و روی زمین
برفتند دیوان بفرمان شاه　　در دژ پدید آمد آنجایگاه

۱　آثار الباقیه پارسی صفحه ۹ - ۲۶۸

بدژ درشد آن شاه آزادگان ابا پیر گـــودرز گشوادگان
یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجـا که آن روشنی بردمید شـد آن تـیرگی سر بسر نا پدید
بفـــرمود خسرو بـدانجـایگاه یکی گنبـدی تا بابر سیـاه
درازا و پهنای او ده کمند بگـــرد اندرش طاقهـــای بلند
زبیرون چو نیم از تک تازی اسب بر آورد و بنهـــاد آذر گشسب
نشستند گـــرد اندرش موبـدان ستـــاره شنـــاسان و هم بخردان
در آن شارسان کرد چندان درنگ کـــه آتشکده گشت بابوی و رنگ

شاه کیخسرو آتش وزیست را چنـانکه گفتیم تقدیس شدهٔ تهمورث بود از کوه پوستو بکوه اسوند منتقل و در غار وادی کانکست که مأوای بت پرستان بود جاپداد. پس از انهدام مکان بت پرستان بساختمان باشکوهی مجهز با کنبد و تخت زرّین دست زدوآتش مقدس را در آنجا تخت نشین نمود و بنام آذرگشنسب نامور ساخت. بعلاوه آنچه دربالا گفتیم پرستشگاه دیگر بنام آتشکدهٔ آذربرزین در شهر پارس تقدیس نمود و کتب دینی را با آب زر نوشته در آنجـــا بگذارد. هنگام حملهٔ افراسیاب بایران پس از کشته شـدن پیران نامـه های دینی را در آتشکـدهٔ کنگدژ نگاهداری نمودند تا از دستبرد بیگانگان در امان باشد.

شاه کیخسرو هنگام پریشانی و هجوم تفکرات در مقابل آتش فروزان ببندگی یزدان میپرداخت. فردوسی در مورد رفتن کیخسرو و کاوس به پرستشگاه آذرگشنسب برای راهنمائی در پیدا کردن افراسیاب گوید:

چنین گفت خسرو بکاوس شاه که جز کردگار از که جوئیم راه
نیا چون شنید از نبیره سخن یکی پنـــد پیرانه افکنـد بن
بـدو گفت باهم چنین بادو اسب بتـــازیم تا خان آذر گشسب

سر و تن بشوئیم با پا و دست چنانچون بود مرد یزدان پرست
بـزاری ابا کردگار جهـان بزمزم کنیم آفرین نهـان
بباشیم در پیش آذر بپای مگر پاک یزدان بود رهنمـای
نشستند چون باد هر دو بر اسب دمان تا در خان آذر گشسب
برفتند با جـامه های سفید پر از ترس دل یک بیک پر امید
چو آتش بدیدند گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند
بر آنجا بگه زار و گریان دو شاه بپیش خداوند خورشید و ماه
جهان آفرین را همی خواندند بر آن موبدان گوهر افشاندند
چو خسرو بآب مژه رخ بشست بر افشاند دینار بر زند و است
بیک هفته بر پیش یزدان بدند مپندار کآتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود

نوبهار و اعتکاف

شاه لهراسب چون تاج و تخت پادشاهی را بفرزندش گشتاسب سپرد سی سال در آتشکدهٔ نوبهار بلخ باعتکاف و عبادت پرداخت صاحب مجمل التواریخ و قصص گوید «لهراسب زریر را باسپاه بحرب فرستاد و دانسته شد کار گشتاسب، زریر اورا باز آورد و تاج و تخت بوی داد، و خود بنوبهار بلخ رفت بآتشگاه بیزدان پرستی، تا ارجاسب ترک نبیرهٔ افراسیاب سپاه آورد ببلخ و لهراسب در کازار کشته شد.» آتشکده نامبرده بزرگترین و گرامی ترین پرستشگاه ایران بود و تا زمان اردشیر بابکان همیشه‌آباد و با رونق، پادشاهان در تعمیر و نگاهداشت آن کوشا بودند.

آتشکده های پیش از زردشت

شهرستانی در جلد اول ملل و نحل مولفه ۲۵۱ ه دربیان آتشکده های زرتشتیان چنین آورده «اولین آتشکده افریدون در شهر طوس ساخته است

و دیگر آتشکده در شهر بخارا که آنرا بردسون گویند و بهمن یک آتشکده در سجستان ساخته و آنرا کرکرا گویند و آتشکدهٔ دیگر در نواحی بخارا هست که آنرا قباذان میخوانند و آتشکدهٔ دیگر بنام کویسه درمیان فارس و اصفهان است که آنرا کیخسرو بنانهاده و آتشکده در شهر قومس است که آنرا جریر گویند و آتشکده ای در مشرق چین بنا کرده سیاوش است که آنرا کنکدژ گویند و آتشکده ای در ملک فارس بنام بارجان و آنرا ار جان جدکشتاسب بنا کرده بود و اینهمه آتشکده ها قبل از زرادشت بوده اند . باز زرادشت آتشکده ای در نیشاپور و دیگر در بلاد نسا بنا کرد و کشتاسب را حکم کرد که آتشی که آنرا جمشید تعظیم میکرد طلب کنند پس آن آتش را در شهر خوارزم یافتند . پس آن آتش را از آنجا نقل کرده بشهر دارابجرد آوردند و آن آتشکده را بنام آذر خوا مشهور کردند و مجوسیان این آتش را از همه آتشکده ها بیشتر تعظیم میکنند . هر گاه کیخسرو برای جنگ افراسیاب بر آمد تعظیم آن آتش کرد و گفته اند که انوشیروان آن آتش را بکاریان آورد و بعض از آن همانجا گذاشت و بعضی را بطرف نسا برد و در ملک روم آتشکده ایست بر دروازهٔ قسطنطنیه که شاپور بن اردشیر بنا کرده بود و کار اینها همین قسم تا زمان مهدی باشد و توران دختر انوشیروان آتشکده ای در مقام اسفینیا قریب شهر سلم بناکرده بود و همچنین در ملک هند و چین آتشکدها بسیار اند و مردم یونان را سه آتشکده بود اما در آنجا آتش نیست چنانچه ذکر نموده شد و مجوسیان آتش را تعظیم نمیکنند مگر بدین سبب که آن جوهر پاک علویست و دیگر سبب تعظیم کردن آتش اینست که ابراهیم خلیل علیه السلام را نسوخت الغرض این برای آنها قبله و وسیله و اشاره است . »

فردوسی برخلاف گفته شهرستانی کنکدژ را باره و شهری میداند که آباد شده فریدون میباشد نه سیاوش ودرآنجا آتشکده موجوداست واوستا نبشته

با آب زر در آنجا محفوظ . مراد از واژه اوستا اینجا باستی کتب دینی پور پونکیشان باشد که در اوستا از آن ستایش میشود . افراسیاب هنگام جنگ با کیخسرو انجا را نشیمنگاه خود ساخت . بگفته فردوسی کنکدژ را بعد ها بیکند نام کرده اند چنانکه گوید :

جهانجوی پردانش افراسیاب بکنگدژ نشسته بخورد و بخواب
نشست اندر آن شهر از آن کرده بود که کنگدژ فریدون برآورده بود
بر آورد در کنگدژ آتشکده همه ژند و استا بزر برزده
و را نام کنکدژ بدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی
کنون نام کنکدژ به بیکند گشت زمانه پر از بند و اورنگ گشت

انتقال آتشکده ها

هنگامیکه اشوزرتشت از سوی اهورا مزدا به پیمبری مبعوث شد و در بارگاه شاه گشتاسب به تبلیغ آئین مزدیسنا پرداخت ، پرستشگاه بزرگی در کوه ریوند بنا گردید و سومین آتش برزه سوانگ تقدیس شده تهمورث را از کوه پوستو بد انجا منتقل گردانیدند . شاه گشتاسب آذر فرنبغ واقع در خوارزم تقدیس شدهٔ شاه جمشید را بکوه روشن در شهر کابل آورده تخت نشین نمود و پس از گذشت زمان درازی دوباره بدارابگرد منتقل گردید .

آذر مهر برزین

بقول فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان پیش از ظهور اشو زرتشت در شهر های سکستان ، پارس ، اصفهان ، قم و جایهای دیگر

آتشکدها موجود بوده است . گفتیم که اشو زرتشت در سال سی ام پادشاهی گشتاسب شاه ببارگاه او برای تبلیغ پیام اهورامزدا حاضر گشت ، آنگاه آتشی در دست داشت بنام آذر برزین مهر که بی سوخت و عود میسوخت و بقول صاحب شارستان «چون بدعوت گشتاسب مأمور شد آتشی در دست داشت که ید اورا نمی سوخت چون بمجلس پادشاه درآمد ، آنرا بدست گشتاسب داد دست اورا نیز نسوزانید ، همچنین بدست دیگران برسید حرقتی از آن ظاهر نشد .»

شاه گشتاسب این آتش را در شهر بلخ پایتخت خویش در آتشکدهٔ باشکوهی که گنبد زرین داشت تخت نشین نمود و زرتشت اشو در همین آتشکده بدعوت و اندرز مردم و بندگی اهورامزدا میپرداخت . ارجاسب پادشاه توران چون شنید گشتاسب دین زرتشت پیغمبر را پذیرفته است خشمگین گشته از روئین دژ پایتخت خویش بایران حمله نمود و به پیکار گشتاسب قد برافراشت فردوسی در این مورد از قول دقیقی شاعر در شاهنامه چنین آورده است :

یکی پاک پیدا شد اندر زمان — بدست اندرش مجمر عودبان
خجسته پی و نام او زردهشت — که اهریمن بد کنش را بکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم — ترا سوی یزدان همی رهبرم
یکی مجمر آتش بیاورد باز — بگفت از بهشت آوریدم فراز
جهان آفرین گفت بپذیر این — نگه کن بدین آسمان و زمین
که بی خاک و آتش بر آورده ام — نگه کن بدو تاش چون کرده ام
نگر تا تواند چنین کرد کس — مگر من که هستم جهاندار و بس
گر ایدون که دانی که من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین
ز گوینده بپذیر بهدین اوی — بیاموز از او راه و آئین اوی
چو بشنید از او شاه به ، دین به — پذیرفت از او دین و آئین به

سران بزرگ از همه کشوران　　پزشکان دانا و کُنداوران
همه سوی شاه زمین آمدند　　به بستند کشتی به دین آمدند
پدید آمد آن فرّه ایزدی　　برفت از دل بدسگالان بدی
ره بت پرستی پراکنده شد　　به یزدان پرستی پُرآگنده شد
پر از نور ایزد ببد دخمه ها　　وز آلودگی پاك شد تخمه ها
پس آزاده گشتاسپ برشد بگاه　　فرستاد هر سو بکشور سپاه
پراکند گرد جهان موبدان　　نهاد از بر آذران گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد　　بکشور نگر تا چه آئین نهاد
که آن مهربرزین بیدود بود　　منور نه از هیزم و عـــود بود
یکی سرو آزاد را زردهشت　　بپیش در آذر اندر بکشت
نبشتش بر آن زاد سرو سهی　　که پذرفت گشتاسب دین بهی
چو چندی برآمد بر این سالیان　　ببد سرو بالا سطبرش میان
چنان گشت آزاد سرو بلند　　که بر گرد او بر نگشتی کمند
چو بالا بر اورد و بسیار شاخ　　بکرد از بر او یکی خوب کاخ
چهل رش ببالا و پهنا چهل　　نکرد ازبنه اندر او آب و گل
یک ایوان بر آوردش از زرّ پاك　　زمینش همه سیم و عنبرش خاك
بسر او بسر نگارید جمشید را　　پرستندهٔ ماه و خورشید را
فریدون ابا گرزهٔ گاو سار　　بفرمود کردن بر آنجا نگار
همه مهتران را بدانجا نگاشت　　نگر تا چنین کامکاری که داشت
چه نیکو شد آن نامور کاخ زر　　بدیوارها بر نهادش گهر
بگردش یکی بارهٔ آهنین　　نشست اندر او گرد شاه زمین
فرستاد هر سو بکشور پیام　　که چون سرو کشمر بگیتی کدام
ز مینو فرستاد ذی من خدای　　مرا گفت از اینجا بمینو برآی

کنون جمله این پند من بشنوید   پیاده سوی سرو کشمر روید
بگیرید یکسر ره زردهشت   بسوی بت چین بر آرید پشت
سوی گنبد آذر آرید روی   بفرمان پیغمبر راستگوی
به یزدان که هرگز نه بیند بهشت   کسی کو ندارد ره زردهشت
همه تاجداران بفرمان اوی   سوی سرو کشمر نهادند روی
پرستش کده شد از ایشان بهشت   ببست اندر او دیو را زردهشت

تبلیغ دین و حملات دشمنان دین

گشتاسب برای ترویج دین به ، بسیستان رفت و دو سال در ایوان زال و رستم ماند و راه و رسم دین بآنان آموخت و در این مدت اسپندیار روئین‌تن بواسطه غمازی یکنفر دربند و زنجیر بود ارجاسب از دوری پادشاه از پایتخت و بند بودن اسفندیار آگاه گردید و بایران حمله آورد فردوسی در دنبالهٔ آن گوید :

چو ارجاسب آگه شد از کار شاه   که رفت او سوی سیستان با سپاه
بفرمود تا کهرم تیغ زن   برد پیش سالار چین انجمن
بدو گفت بگزین ز لشکر سوار   ز گردان شایستهٔ کارزار
از ایدر برو تازیان تا ببلخ   که از بلخ شد روز ما تار و تلخ
از ایوان گشتاسب باید که دود   ز بانه بر آرد بچرخ کبود
بدو گفت کهرم که فرمان کنم   بگفتار تو جان گروگان کنم
همه دل بکینه بیاراستند   بتاراج و کشتن به پیراستند
چو ترکان رسیدند نزدیک بلخ   گشاده زبانها بگفتار تلخ
ز کهرم چو لهراسب آگاه شد   غمی گشت و با رنج همراه شد

به یزدان چنین گفت کای کردگار توئی برتر از گردش روزگار
توانا و دانا و بخشنده ای خداوند خورشید رخشنده ای
نگهدار دین و تن و توش من همان نیز بینا دل و هوش من
که من بنده بر دست ایشان تباه نگردم نه از بیم فریاد خواه
بگیتی درون گم مکن نام من بخنجر میاور سر انجام من
ببلخ اندرون نامداری نبود وزان گرز داران سواری نبود
چو توران سپاه اندر آمد بتنگ بپوشید لهراسب خفتان جنگ
ز جای پرستش بآوردگاه بشد بر نهاد آن کیانی کلاه
به پیری بغرید چون پیل مست یکی گرزهٔ گاو پیکر بدست
بهر حمله ای جادوئی زان سران زمین را سپردی بگرز گران
همی گفت هرکس که این نامدار ندارد مگر زخم اسفندیار
بهر سو که باره بر انگیختی همان خاک با خون بر آمیختی
همان کس که آواز او یافتی به تنش اندرون زهره بشکافتی
بترکان چنین گفت کهرم که خنگ میازید با او بکایک بجنگ
بکوشید و اندر میان آورید خروش هژبر ژیان آورید
بکردند چون آن بفرمود شان چنان هم که او راه بنمود شان
چو لهراسب اندر میان باز ماند به بیچارگی نام یزدان بخواند
جهاندیده از تیر ترکان بخست نگونسار شد مرد یزدان پرست

سپاه ترکان ببلخ و آتشکده حمله بردند و موبدان، نگهبانان آتش و پیغمبر اشو را نیز از پای در آورده بغارت و چپاول پرداختند:

وزان پس ببلخ اندر امد سپاه جهان شد زتاراج و کشتن تباه
نهادند سر سوی آتشکده بدان کاخ و ایوان زر آزده
همه زند و وستا بر افروختند همه کاخ و ایوان همی سوختند
ورا هیربد بود هشتاد مرد زبانشان ز یزدان پر از یاد کرد

همه پیش آذر بکشتند شان ره گبرگی بر نوشتند شان
زخونشان بمرد آتش زردهشت ندانم چرا هیربد را بکشت

اشو زرتشت در ۷۷ سالگی در روز خیر ایزد و دیماه بدست سردار تورانی توربراتور نام شربت شهادت نوشید پیش از مرگش دانه شمار پرستشی را که در دست داشت بطرف قاتل پرت گردید و اورا بطور معجزه آسائی بدیار نیستی فرستاد.

شاه گشتاسب و آتشکده

فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان (ص۱۰۸) آورده «گشتاسب در هر منزلی معبدی بنا فرمود و جمعی از آذر پرستان را بدانجا تعیین کرد. اوقات و سیورغال برای او قرار داد، باآنکه بر آئین سابق کواکب پرستی و آذرپرستی را نیز منظور میدا شتند» و باز در صفحه ۱۵۷ از قول میرمختار طهرانی صاحب مخزن الاخبارگوید «کشتاسب ۲۴ هزار آتشکده در تمام ملک عجم بنا گردانید و بهترین آتشکده، آتشکده پارس در شهر بیضای پارس بنا نهاده بودند. آتشکده آذربایجان را در حد مراغه که از شهرهای قدیم آن ملک است ساخته بودند، و آتش بسعی ملکان نامی از موبدان شاه گشتاسپ باتمام رسیده و در تمام ملک ایران آتشکدهٔ بعد از آتشکده پارس به بزرگی و عظمت آن آتشکده نبود، همیشه سه هزار نفر مغ خدمت مینمودند تادر زمان آمدن لشکر عرب آن آتشکده بسعی عبدالله عمر خراب شد.»

تبلیغ رسالت

درباره عظمت و شکوه پرستشگاه آذرمهر برزین که اشو زرتشت باخود آورده بود مختصراً سخن راندیم. این پرستشگاه در

بلخ قرار داشت که در اوستا باخدیم و نیز باریخداهه آمده است. آذربرزین‌مهر مقام بسیار بلندی داشت. دکتر مارتین هوگ ایرانشناس آلمانی شکوه و جلال آنرا بسیار ستوده و در نوشته های خویش آورده که بغیر از این پرستشگاه بزرگ درمهرها و ساختمانهای فراوان دینی زرتشتیان در همه جا موجود بوده است. بقول او اشوزرتشت درهمین پرستشگاه بزرگ باندرز و دعوت مردم که از راه نزدیک و دور میآمدند اشتغال داشت. دکتر هوگ دریکی از سخنرانیهای خویش چنین گفت :-

«امروز در مورد یکی از نشست هائی که اشو زرتشت درپرستشگاه بمردم پندواندرز میداده و پیام مزدا را بآنها میرسانیده سخن میدارم. شنوندکان و حاضران از نزدیک و دور آمده بودند. پیغمبر میفرمود از سوی اهورا مزدا مامور تبلیغ رسالت و پیام او بجهانیان میباشد. گفتارهای او در این نشست دارای اصول مهم اخلاقی و دینی اوست و مندرجات چند قطعه از فصل گاتها را تشکیل میدهد که بنظم و شاعرانه سروده است»[1].

کوه هوش دستار

گشتاسب در زمان پادشاهی خویش آتشکده باشکوهی در بلخ پایتخت خویش بنا نمود و خزاین خود را در آنجا نهاد. ارجاسب در حمله خود بایران چنانکه گفتیم آنرا غارت و ویران نمود. در نزدیکی رودخانه درگاه Darega کوهیست بنام اوشیدرن و بپهلوی هوش دستار نامند بمعنی دارنده هوش و جهت این نام براین کوه آنکه اشو زرتشت براین کوه دانش مینوی فرا گرفت و با اهورا مزدا چنانکه درگاتها آمده به پرسش پرداخت. در

---

۱ نویسنده انگلیسی کتاب Kaab در موردا‌شوزرتشت نوشته است که نمیتوان فکر کرد مردم گیتی چگونه دینی میداشتند و حال آنها چه میبود اگر زرتشت پیغمبر ایران متولدنشده بود.

نخستین گرده پزشی از این کوه و کتابهای دینی زر تشتیان یاد شده است. میگویند نسکهای اوستا را اشو زرتشت در این کوه فراهم کرده است. بعضی گویند الهام بزرتشت و پرسش او از اهورا مزدا برکوه اسوند اتفاق افتاده که در شهر آذربایجان واقع است. بقول پلینی نویسنده رومی زرتشت درطی مدت، بیست سال در غار کوهی از جبال البرز باعتکاف و بکشف و مراقبه مشغول بوده.

پیمان روئین تن

اسفندیار روئین تین چون از بند پدر رهائی یافت بقول فردوسی برای پیروزی بر ارجاسب و گرفتن کین شاه لهرا سب و سران ایران هنگام بندگی پیش یزدان پیمان میدهد که آتشکدها، کاروانسرها، چاهسارها بسازد و درخت فراوان غرس نماید.

سپهبد سوی آسمان کرد روی — چنین گفت کای داور راستگوی
توئی آفریننده کامکار — فروزنده جان اسفندیار
گرایدون که فیروز گردم بجنگ — کنم روی گیتی بارجاسب تنگ
بخواهم از اوکین لهراسب شاه — همان خون چندان سر بیگناه
برادر جهان بین من سی وهشت — که ازخونشان لعل شد خاک و دشت
پذیرفتم از ایزد داد گر — که کینه نگیرم زبند پدر
بگیتی صد آتشکده نو کنم — جهان از ستمکاره بیخو کنم
نه بیند کسی پای من بربساط — مگر در بیابان کنم صد رباط
بشخّی که کرکس براو نگذرد — براو گور و نخچیر پی نسپرد
کنم چاه آب اندراو ده‌هزار — نشانم درختان بر چاهسار
ببخشم بگنج درم صد هزار — بدرویش هرکو بود خواستار

همه بیرهان را بدین آورم   سر جادوان بر زمین آورم
پرستش کنم پیش یزدان بپای   نه بیند مرا کس بآرام جای

صاحب مجمل التواریخ و قصص ص ۲۵ گوید « اسفند یار آتشگاها بنهاد بهر کشوری » اردشیر درازدست برای سرکوبی یاغیان یونانی باچهار صد هزار سرباز و دویست فروند کشتی برای عبور از دریا حرکت نمود. دسته ای از موبدان و پیشوایان دینی در موکب شاهنشاه بودند تا برای گذشتن از داردنل (هلسپنت) آداب دینی بجای آورند. موبدان جامه و لباس سفید پوشیده بودند. گلوور Glover شاعر انگلیسی واقعه نامبرده را در نظم خویش چنین شرح میدهد «پیشوایان دینی پارسیان ملبس بجامه‌های سفید و پاک نزدیک چادری بردیف ایستادند. مقابل آنها مجمر بزرگی بود و آتش مقدس از آن زبانه میکشید. آنها با آهنگ و صدای موزون دلکشی بیندگی آفریدگار پاک پرداختند. آنها سرودهائی که میسرودند سرائیده پیغمبرایشان زرتشت است که درغار کوه ایران سروده است، جائیکه شادابی و گلزاری و تازگی و پرباری آن بوصف نتوان آورد.....»

آتشکده اشکانیان

آتشکده ای بوده در استخر که همای شاه بانوی ایران درآنجا در پایان زندگی خویش ببندگی اهورامزدا پرداخت. بهرام بن شاهپور ششمین پادشاه اشکانی بسیاری از امارت نشین های ایران راتحت فرمان خود آورده و شهری نزدیک قسطنطنیه ساخت و اتشکدهٔ بزرگی در آنجا بنا نهاد. چنانکه میدانیم اسکندر ایران را بملوک الطوایف تقسیم نمود تا نفاق بین ایرانیان ریشه دواند و برخلاف یونانیان باهم یگانه نگردند. دراین روزگاران

دراز از قرار معلوم آتشکدهٔ در ایران ساخته نشده تا آنکه اردشیر بابکان شالوده خاندان ساسانیان را ریخت و بملوک الطوایفی خاتمه داد.

اردشیر بابکان و ساختن آتشکده

بقول شاهنامه ساسان پسر دارا پس از کشته شدن پدر درجنگ با اسکندر بهندوستان پناه برد و در آنجا گمنام میزیست و بگله داری پرداخت. اولاد او نیز پیشه پدر را دنبال نمودند. درزمان پادشاهی اردوان اشکانی و فرمانداری بابک در فارس یکی از اولاد او بنام ساسان بایران برگشت و دردستگاه فرماندار در پارس بشغل چوپانی گماشته شد. بابک یکشب رؤیائی دید مبنی براینکه مردم ساسان را بغایت محترم داشته باو کرنش مینمایند. چون از خواب بیدار شد ساسان را طلبید و از نسل و خاندان او جویا گردید. ساسان بزرگی خاندان را آشکار کرد. بابک خوشحال گردید و اورا در دستگاه خود برتبه بزرگی ارتقا داده و دختر خود را بزنی باو داد و اردشیر بابکان از این زناشوئی بدنیا آمد. آثار بزرگی، دلاوری و جوانمردی در خردسالی درپیشانی اردشیر پیدابود و در جوانی از او بظهور رسید. آوازه دلیری و نام آوری او بگوش پادشاه ایران اردوان رسید او را از بابک که دست نشاندهٔ خودش بود خواست. اردشیر بدربار پادشاهی بار یافت و سپهدار لشکر گردید. پس از چند سالی بابک بمینو رهسپارشد و اردوان فرزند خویش بهمن را بجای او بفرمانداری فارس برگزید. این امر بر اردشیر گران آمد زیرا خودرا مستحق و شایسته جانشینی بامس خود میدانست. لذا برای احقاق حق خود از پایتخت فرار و برخلاف اردوان به پیکار برخاسته او را منهزم و بالاخره مقتول و برسریر سلطنت ایران متمکن گردید و سلسله ساسانیان

را پی ریزی نمود. و آن بقولی درسال ۲۲۶ و بقولی درسال ۲۶۶ میلادیست و از آن زمان درکار ساختمان پرستشگاها و درمهرها فعالیت دوباره آغاز گشت.

اردشیر بورود در پارس بجمع آوری لشکر پرداخته باسپاه بهمن فرماندار بجنگید و آنها را منهزم ساخت. پس از سپاس دادار اورمزد آتشکده و شهری در محل پیروزی خود بنا نمود. سپس بری رهسپار و با اردوان مصاف داد اورا بکشت و پایتخت را متصرف شد و آتشکده بزرگی درآنجا بنانهاد و بیاد این پیروزی شالودهٔ ساختمان شهر خوره اردشیر را بریخت و برفراز کوه آن شهر آتشکده ای بساخت. سپس شهر زور را آباد کرد که امروز فیروز آباد گویند و درمهری در آنجا تقدیس نمود. فردوسی درا ینمورد گوید: ـ

بیامد بدریا هم اندر شتاب / بهر سو بر افکند زورق بر آب
ز آگاهی نامدار اردشیر / سپاه انجمن شد بر آن آبگیر
هر آنکس که بد بابکی در صطخر / بآگاهی شاه کردند فخر
دگر هرکه از تخم دارا بدند / بهر کشوری با مدارا بدند
همی رفت مردم ز دریا و کوه / بنزدیک برنا گروها گروه
زهر شهر فرزانه و رای زن / بنزد جهانجوی گشت انجمن
بنزدیک دریا یکی شارسان / بیفکند و شد شارسان کارسان
یکی نامور بود نامش تباک / ابا آلت و لشکر و رای پاک
که بر شهر جهرم بد او پادشا / جهاندیده بارای و فرمانروا
مر اورا خجسته پسر بود هفت / چو آگه شد از پیش بهمن برفت
بیامد زجهرم سوی اردشیر / ابا لشکر و کوس و با دار و گیر
چو چشمش بروی سپهبد رسید / زاسب اندر آمد چنان چون سزید
بیامد دوان پای او بوس داد / ز ساسانیان بیشتر کرد یاد
فراوان جهانجوی بنواختش / ززود آمدن ارج بشناختش
براه اندر از پیر آژیر بود / که با او سپاهی جهانگیر بود

جهاندیده بیدار دل بود و پیر   بدانست اندیشهٔ اردشیر
بیامد بیاورد استا و زند   چنین گفت کز کردگار بلند
چنان سیر گشتم ز شاه اردوان   که از پیر زن گشت مرد جوان
مرا نیک پی مهربان بنده دان   شکیبا دل و راز دارنده دان
دل شاه از اندیشه آزاد گشت   سوی آذر رام و خورداد گشت
نیایش همی کرد پیش خدای   که باشدش بر نیکوئی رهنمای

اردشیر پس از پیکار سخت و خونین با اردوان و گرفتار کردن و کشتن او، از شهر ری دوباره بفارس برگشت فردوسی گوید:

سوی فارس آمد زهی نامجوی   بر آسود از رنج و از گفتگوی
یکی شارسان کرد پر کاخ و باغ   بدو اندرون چشمه و دشت و راغ
که اکنون گرانمایه دهقان پیر   همی خواندش خرّه اردشیر
یکی چشمه بد بیکران اندر اوی   فراوان از آن چشمه بگشاد جوی
بر آورد زان چشمه آتشکده   بر او تازه شد مهر و جشن سده
بگرد اندرش باغ و میدان و کاخ   بر آورده شد جایگاهی فراخ
چو شد شاه بادانش و فرّو زور   همی خواندش مرزبان شهر زور

دختر اردوان زن شاه اردشیر بطرفداری و رهنمائی برادران فراری خویش زهر در خورش پادشاه بیامیخت تا او را مسموم و نابود سازد. اما قضا و قدر نگذاشت و راز بر ملا شد و زن رسوا و محکوم بقتل گردید. وزیر دانای پادشاه مامور قتل ملکه گردید دید که آبستن است و طفل بیگناه. او را در خانه خویش پنهان ساخت و شاپور از او متولد شد. پس از هفت سال روزی شاه را از نداشتن پسر و ولیعهد اندوهگین یافت.

راز را آشکار نمود. شاهنشاه خوشحال شد و خارسانی را بشارسانی تبدیل نموده آنرا گندشاپور نام نهاد.[1]

اردشیر بابکان پس از فتح کرمان مساکن بت پرستان قلعه هفتواد را ویران کرد و شهری بنام گلالان بنا و آتش آدریان را در آنجا تخت نشین نمود. آنگاه که برخسرو پادشاه ارمنستان دست یافت و کشورش را متصرف شد در ترویج دین مزدیسنا در آن حدود بکوشید و درمهرهای زیادی بنا نمود. هنگام خروج مزدک و تبلیغ آئین کمونیستی، کیقباد پدر انوشیروان بر آن آموزش شیفته گشت و بمردم ارمنستان در پذیرفتن آن آئین سفارش کرد ولی آنها زیر بار چنین فرمانی نرفتند و بر خلاف دولت ایران پرچم طغیان بر افراشتند و آتشکدهای شهر را خراب نمودند.

اردشیر بابکان هفت پیکرکده کواکب را در یکی از کوهسارهای آباد یزد که طایفهٔ پیکرها میپرستیدند خراب کرد و بجای آن هفت آتشکده ساخت و آتش مقدس را از شهر بابک احداثی خودش که در حدود یزد میباشد آورده و در آن آتشکدها تخت نشین نمود.

---

۱ در بهاء‌گندشاپور میگویند در اواخر دودمان ساسانیان و صدر اسلام مرکز مهم دانشگاه پزشکی جهان بود و پزشکان عالی مقام از آن برخاسته اند. آنچه در بالا ذکر شد در کتاب پهلوی کارنامه اردشیر بابکان آمده است اما تاریخ نویسان مشرق جور دیگر مورد شهر شاپورسخن میرانند و آن بین راه ابو شهر و شیراز ۱۵ میل آنطرف کازرون واقع است. وقتیکه شاپور در سال ۲۶۰ میلادی نزدیکی قلعه ویندوشوش Indusus با امپراتور روم و الرین مصاف داده اورا بشکست و اسیر ساخت از شادی چنان پیروزی شهری را در همان محل بنا نمود در مورد شهرشاپور مینویسند که سده ها پس از تسلط اعراب بر ایران دین زرتشتی در آنجا رونق تمام داشت و آتشکدهای بسیاری در آنجا فروزان بود. ابن حوقل مینویسد آتشکده بزرگی بنام گاو شهر در شهر شاپور آباد است. بقول شیخ عطار در قرن چهارم هجری فرماندار کازرون یکنفر زرتشتی و نامش خورشید بود و اکثریت جمعیت کازرون زرتشتی بودند و مسلمانان اندک و انگشت شمار

بقول هیربد دوردی در زمان اردشیر بابکان آتشکده بزرگی در شهر بریا[1] وجود داشت و چهل هزار موبدانی که بفرمان شاهنشاه در جمع آوری اوستا کوشیدند بنزدیکی همین آتشکده نشیمن داشتند. بقول ابن حوقل اردشیر بابکان بپروردگار خود هنگام نیایش پیمان کرد که در هر میدان جنگی که پیروزی یابد بیاد آن در همان محل، شهر و آتشکده ای پی افکند و باعث پیشرفت دین گردد.[2] شاپور پسر اردشیر نیز به پیروی پدر درمهر بزرگی در استخر پایتخت خویش بنا نهاد.

شاپور ذوالاکتاف بقول صاحب مجمل‌التواریخ ص ۶۷ « و بحروان از روستای حی (یاقوت آنرا جرواآن گوید) آتشی بنهاد سرود شاذران (حمزه سروش آذران) نام کرد و از خان لنجان اوقاف بسیار کرد آنرا »

آتشکده انوشیروان

انوشیروان دادگر برکوهی بنام بلاغ آتشکده با شکوهی بنا نهاد و بنام آذر گوشید یا آذر نوشید نامور گردید، پس از اضمحلال خاندان ساسانیان، توصیف این آتشکده بگوش ابوالخیر امری یکی از سرداران عرب میرسد. میخواست آنرا بچشم خویش به بیند. برفت و بدید و گزارش

---

۱ نتوانستم بفهم بریا نام کدام شهریست و ماخذ گوینده چیست.

۲ آتشکدها سه رتبه دارند (۱) آتش ورهرام یا بهرام (۲) آتش آدربان یا در مهر (۳) آتش دادگاه. آتش بهرام نیروی خداوندیست و پادشاه آتشها شناخته میشود. در محلی که آن نگاهداری میشود اشعه انوار دیگر نباید آنجا راه یابد این آتش وابسته بایزد ورهرام است. آداب و مراسم تقدیس آن بسیار مفصل و یکسال دوام دارد. پس از پایان مراسم یکساله آنرا با جاه و جلال ویژه تخت نشین مینمایند. آتش آدربان نیروی فروغ درخشان ایزدیست و وابسته بآدر ایزد میباشد. مراسم تقدیس آن چهار روز طول میکشد سپس آنرا تخت نشین مینمایند. آتش دادگاه آتش معمولی است که در خانه‌ها مستعمل است و مقام آن باکد خدای خانه برابر. واژه دادگاه در اوستا بشکل داتیا گاتوم آمده است یعنی سزاوار جای آتش.

آنرا آورد. گزارش نامبرده در روایت دستور داراب هرمزدیار جلد دوم صفحه ۲۳۰ چنین ثبت است.

«چنین آورده اند که گفت که بر زمین پارس صفتی شنیدم از دژ گوشید و مرا دیدار او افتاد و برفتم تا در آن آتشگاه و در آن جایگاه که صفت بدان کرده بودند و آن بیابان و کوه بلاغ خوانند و آن آتشگاه بر سر کوهی بود چنانکه یک فرسنگ در یک فرسنگ و براه کوه راه نیست مگر که یک راه و آن نیز راهیست که بدشخواری بدانجا توانند شدن و سه جای در بند ساخته اند و پلهای چوبین براو نهاده اند تا چون کسی قصد آنجا کند از آن پل یکی آتش بزنند و هیچکس بدانجا نتواند شدن چنانکه اگر یک شخص راه بگیرد وگر خلق عالم گرد شود هیچ چیز به نتوانند کردن و تا روزگار مسلمانی است هیچ پادشاه آنجا نتوانست شدن و آنرا هشت ایوان است و بالای هر ایوان مقدار صد و بیست و هشت گز پهنا دراز و اندرون وی هشت ایوان ویک گنبد و پهلوی وی دویست و سی گز بالا گنبد است و سیصد و شصت گام میان گنبد و صد و شصت گام از صد و شصت گام دکانی ساخته اند از برنج دمشقی و درمیان گنبد هشت نردبان پایه بر پایه شدن و بر آن دکان هشت گاو زرین ساخته اند هر یکی هشتصد من و دو گاو را روی سوی ایرانشهر است اندر چشمان شان فیروزه نشانده هر یک شش مثقال. دوگاو را روی سوی مشرق یعنی آفتاب بر آمدن در چشمانشان یاقوت و لعل نشانده هر یک سه مثقال و دو گاو را روی سوی باختر آذرخرداد است و چشمانشان زمرد سبز است هر یک دو مثقال و دو گاو را روی سوی مداین است و چشمانشان از یاقوت سرخ است هر یکی یک مثقال و نیم. درمیان هر دو گاو ستونی زرین ساخته دوازده گز و سر آن ستون آتشدانی نهاده است زرین پنج گز در پنج گز قبه برسر آن زده اند پنج گز بالای

آن و جمله بگوهرهای گرانمایه بیاراسته چنانکه صفت آن به نتوان کرد و بچهار جایگاه آتش میسوزد بر بالای آتش نیم گز یا کم و یا بیش. سی و دو مرد آتشبانند و هیزم آتشگاه بر اینهاست و اندرون ایوانها هشت خانه کرده اند که مجبوران و هیربدان و موبدان و ردان درنشسته اند و ابوالخیر امری گفت که من با ایشان مناظره کردم از هر طریقی یکی از ایشان دانا تر بود و درسخن چیره تر بود اورا نام رامش آرام بود و هیربد بود اول پرسیدم که از کتابهای شما کدام نیکو تر و عجب تر است جواب باز داد که مرا کتابها بسیار است. و بعد از آن برخاست و دو پاره پوست بیاورد که زرانشت بنوشته بود بزبان پهلوی همیخوانند تا بیرون آمدن پیغمبر از مکه و همچنین تا بیرون آمدن ابومسلم مروزی بپارس مهر او ز ما بودی از بهر آنکه و هر چه خواهد بودن اندر جهان. آنگاه چنین گفت رامش آرام هیربد چون بنزدیک ما یکی نامه است و نام فرخ نهاده است. یونان حکیم که دستور شاه یاد کرده است از خرد و دانش که گفته است که شاهنشاه انوشیروان عادل که چون بپادشاهی نشست. ابوالخیر امری گفت من این نامه از وی بخواستم بیاورد و بر زبان پهلوی نبشته بود بزبان پارسی گردانیدم تا هر کسی که خواهد بداند.»

هفت آتشکده بهرام گور

در حوالی جارجو Jarju بین راه یزد و تهران خرابه های بسیاری دیده میشود که پایه های سنگی دارد و آن محل شهری بوده با هفت آتشگاه. گویند از بنا های بهرام گور بوده است. مهر نرسی وزیر بهرام گور هنگام پیری و گوشه نشینی در خره اردشیر چهار قریه پر از باغستانهای

مشجر و بزرگ در آنجا احداث و برای هزینه آتشگاهای نامبرده وقف نموده بود. دانشمند ایرانشناس آقای سید محمد تقی مصطفوی مشروحاً در این مورد سخن رانده اند که در این کتاب نقل گردیده است.

گفتار جهانگردان بیگانه در مورد خرابهای آتشکده

جهانگرد انگلیسی سر ویلیام آشلی Aushley درسال ۱۸۱۱ میلادی بایران مسافرت نمود و سفر نامه مشروحی از خود بیادگار گذاشته است. در فصل هشتم از جلد دوم کتاب شرح آتشگاهائی را که هنگام مسافرت از شیراز بدارابگرد و پازارگاد دیده است بشرح زیر مینگارد:

«دردهی بنام کرم یا تنگ کرم منزل کردیم باتفاق سه نفر از همراهانم بدیدن قلعه آتش رفتیم سنگهای ساختمان باطراف پراکنده بود. سنگهــای کهنه در پائین و هم بالا پخش بود. بخشی از دیوار قلعه که با استادی و هنرمندی زیادی ساخته شده بود بر جا بود. در زیر قلعه نهر آب با صفا و زلالی جاری بود و ماهیها در عمق ۷ پا در آن شناور بودند. سیصد متر از نهر بطرف غار پیش رفتیم. آتشگاه با شکوهی دیده شد. دیوار دروازه غار سنگهای صاف و درخشانی داشت بدرازی ده یازده پا. چهار غار در آنجا بود و گودی زمین سه پاونیم. در سمت مغرب و جنوب آن دو سنگ مدور قرار داشت و بقدر یک گره در زیر آن تراشیده شده بود پس از دقت معلوم شد که در آنجا نوشته کنده بوده اند که بواسطه طول زمان و خراشیدگی صاف شده و خوانده نمیشد. ولی بیقین خط میخی نبود که در تخت جمشید دیده میشود بنظرمیرسید خط پهلوی است و بواسطه نبودن جا در چهار سطر عمودی با حروفهای درشت حک شده بود بطوریکه بیش از چند کلمه بیشتر نبوده است سنگ دومی بلند تر از

اولی بود ولی کتیبه نداشت. برای اینکه جای آتشگاه را به بینم برشانه نوکرم ایستادم دیدم وسط آن دایره بزرگ عمیقی بود مانند آفرینگان (آتشدان) بژرف یکپا که گویا در آن آتش و بوی خوش میسوخت. در این موقع خوشحالی شگفتی بمن دست داد و رشتهٔ اندیشه‌ام بزمانی کشیده شد که اشو زرتشت پیام مزدا را بمردم میفهمانید و قربانی زندباران را منع میکرد و اگر کسی بگوید که در این محل حتی یک قطره خون جانوری ریخته شده باشد باور نخواهم داشت زیرا در این صورت محل آتشگاه آلوده میشد و آن محلی است بسیار پاک و در پاک نگاهداشتن آن دقت فراوان بعمل میآید. بسیار شادمان بودم و فکر میکردم که این مکانی است که موبدان بغیر از بندگی و خدمت آتش درخشان بکار دیگر نمی پرداختند اطراف آتشگاه با درختان کوچکی سبز و خرّم بود.»

باز در صفحه ۱۵۴ همان کتاب در شرح آتشگاه دیگر مینویسد «آتشگاه دیگری در بین راه شیراز دیدم. در محلی مقام کردم که سقف مدور خشتی بر روی ستونهای سنگی بشکل خانه زنبور درست کرده بودند طرف داخلی دیوار مجوف و غار مانند بود چوپانها در آنجا میمانند بومدان گفت که اطاق بنام مال‌گبران مشهور است. متوجه شدم که ایرانیان باستان را باواژه گبر بطور نفرت انگیز یاد میکنند. پس از تحقیقات معلوم شد که آن خرابه آتشکده باستان‌میباشد که برفراز کوهی ساختمان کرده بودند. نزدیک آن بیشه خرمی است و در دامنه کوه نهری با آب پاک و زلال روان است و آنرا چشمه گلابی میخوانند.» (در اینجا توصیف اسنیل ساختمان آتشکده را شرح داده است که ما از آن صرف نظر میکنیم.)

همان نویسنده در جلد سوم کتاب خویش صفحه ۷۶ مینویسد «شهر گز بین راه اصفهان و تهران واقع است و ۳۰۰ خانوار مردم در آنجا زندگی میکنند. بقول حمدالله مستوفی (سده ۱۴ میلادی) بهمن بن اسفندیار

آتشکده بزرگی در این شهر بنا نهاده است.» باز مینویسد که راهنمای آنها گفته چند فرسنگ آنطرف نخجوان و اردباد آثار خرابهای آتشکده موجود است ولی چون خارج از راه مسافرت بوده بدیدن آن نرفته. کلنل ارشی انگلیسی تصویر یک آتشکده کشیده که در راه فیروزآباد آنرا بحال ویرانی دیده است.

گفتار صاحب پاسارگاد

دانشمند گرامی آقای علی سامی در مورد آثار آتشکده های جلگه مرغاب و تخت جمشید و اطراف آن چنین مینویسد: «در منتها حد شمالی جلگه مرغاب حصار عظیم سنگی نظیر دیوار غربی صفه تخت جمشید که پایه های قصر و تخت عظیمی را تشکیل میداده جلب نظر مینماید. برروی آن، صفه کاخ یا پرستشگاهی بنا کرده بودند، زیرا ایرانیان باستان معتقد بودند، عبادت باید درجاهای مرتفع و رو باز انجام گیرد. این صفه برتمام جلگه مسلط و آثار پلکانی در مشرق دارد و امروز بنام تخت سلیمان معروفست.»*

«در حدود یک کیلو متر که بطرف شمال غربی کاخ خصوصی کورش پیش برویم، در پشت تپه دوسنگ بزرگ سفید تو خالی مشاهده میگردد. دوسنگ نامبرده که آنرا معبد و آتشگاه و مذبح گفته اند ۲/۶۰ متر ارتفاع دارد و قاعده هر کدام بترتیب ۲٫۲۰ در ۲/۲۰ متر در ۲/۶۰ میباشد و فاصله هر کدام از یکدیگر ۹ متر میباشد، اولی دارای ۹ ردیف پلکان یکپارچه سنگی است ولی پلکان دیگری از بین رفته است. اختلاف اندازه ای که در این دو قطعه سنگ مجوف ملاحظه میشود موجبی بدست اهل

* پاسارگاد تالیف علی سامی ص ۱۳۵

تحقیق داده که معتقد شوند این دوسنگ برای آتشگاه یا منظور مذهبی دیگری بناشده ، زیرا دوسنگ آتشگاه واقع در نقش رستم نیز دارای دوپایه سنگی است که یکی از دیگری کو چکتر است . چند متری این دو پایه سنگی تپه عریض و طویلی است که باید در آن حفاری بعمل آید و ممکن است آثار قابل اهمیت و ملاحظه ای در آن مکشوف گردد ، وچه بسا که صفه ای بوده مربوط بهمان دو آتشگاه که در مراسم مذهبی جایگاه مردم و عبادت کنندگان بوده است ، زیرا اغلب از این آتشکده ها صفه های نزدیک خود دارد .

« نظیر این آتشکده های کوچک سنگی گاهی دو تائی و گاهی یکتائی دیده شده است . دو تائی آن در نقش رستم و یکتائی یکی در باغ بدره (سیدان و فاروق) بین تخت جمشید و سیوند درسال ۱۳۳۰ خورشیدی توسط بنگاه علمی تخت جمشید کشف شد و یکی در کوه حاجی آباد (دو کیلو متری نقش رستم) در سال ۱۳۳۶ دیده شد . آتشکده باغ بدره در حدود ۲ متر ارتفاع دارد و از سنگ تراشیده شده است و اینک نیز جنبه مذهبی دارد و پیرامون آن ساکنین دهات مجاور مراسمی دارند و نذر و نیازهائی مینمایند . آتشکده نو یافته در کوه حاجی‌آباد (کوه نقش رستم) نیز در حدود ۳ متر ارتفاع و یکپارچه از سنگ کوه درآورده شده و آتشکده کوچکتری نیز نزدیک آنست و آثار سنگی در صفه نیز باقی است که جهت مراسم عبادت دسته های مردم نیز مورد استفاده بوده است.»*

« در حدود ۲ کیلومتر که از نقش رستم بطرف ده حاجی آباد میرویم ، دست چپ بفاصله پانصد قدم از جاده در سینهٔ کوه آثار یک آتشکده یا معبد نسبةً بزرگتر و دو کوچکتر و بقایای دو صفه سنگ چین شده در جوار آنها دیده میشود .

* پاسارگاد ص ۹۷ - ۹٤

« مکعب بزرگتر که برای انجام مراسم و آداب دینی مورد استفاده میگرفته عبارت از یک قطعه سنگ یک پارچه ایست که ۴/۸۵ متر طول و ۲ متر عرض و ۳/۱۰ متر بلندی دارد، برفراز آن از خود سنگ یک برآمدگی دارد که ۲/۷۰ متر طول و ۷۰ سانتیمتر کنده شده و بعلاوه در جهت شرقی و جنوبی سطح اولیه دو حفره دیگر تقریباً بهمان اندازه در سنگ کنده شده است. مکعب سنگی نامبرده از خود سنگ کوه در آورده شده، و تراش آن زبر و هیچگونه راه و پلکانی جهت رفتن ببالای آن ندارد.

« کمی پائین‌تر یک مکعب سنگ دیگر کوچکتر از سنگ مشروحه بالا و کمی دورتر یکی دیگر بهمان اندازه جلب توجه را مینماید، که فراز هر کدام از آنها حفره ای نظیر حفره های نامبرده بالا که مانند حفره های روی آتشکده دوگانه نقش رستم و حوالی آن میباشد، دیده میشود. دو صفه در مشرق مکعب بزرگترین قرار گرفته که بترتیب ۱۰×۱۶ و ۱۰×۱۸ متر وسعت دارد.»*

ایثار هدیه بآتشکده

بقول صاحب شارستان در زمان اردشیر بابکان موبد فرهاد نامی در کتاب خویش نامه فرهاد توصیف و ستایش یکهزار آتشکده‌ای بزرگ ایران را نوشته بوده است. بنابراین در ایران قبل از زمان ساسانیان، آتشکده‌های با شکوه و جلال فراوانی از آسیب زمان محفوظ مانده بوده. بنظر میرسد بسیاری از پرستشگاهای ایران پس از تسلط اعراب بدست عبدالله عمر ویران و خاموش گردیده. آثار در دست نشان میدهد درمهرهای فراوانی

* پاسارگاد ص ۱۸۰

در ایران در زمان ساسانیان تقدیس شده است زیرا طبق آئین دینی هر شهری بعلاوه آدریان فراوان یک آتش ورهرام نیز باید داشته باشد و دهات و بلوکات فقط در مهر و آتش دادگاه. بعلاوه پادشاهان ساسانی بسیاری از کلیساها را نیز بآتشکده تبدیل ساخته بودند. در ایران باستان رسم چنین بود که ماترک زرتشتیان بدون اولاد حواله آتشگاها میشد که بمصرف هزینه آن و آتشبانان میرسید و بدینطریق درمهرهای بسیاری بنام گذشتگان ساختمان میگردید.

بقول، نظامی اسکندر گجسته هنگام فتح شهرهای ایران آتشکدها را ویران و غارت نمود و زر و سیم و گوهرهای گرانبهای بیشماری که اندوخته گنجورهای آتشکده بود ضبط و تصاحب نمود. میگویند وزن سکه‌های طلا که از خزینه دارا بغارت برد صد و پنجاه هزار کیلو بود و وزن سکه‌های نقره نود هزار کیلو. تختخواب شاهنشاه که با جواهرات قیمتی و خوشه‌های مروارید مزین بود بمقدونیه فرستاد نظامی در اینمورد گوید:-

سکندر بفرمود کایرانیان گشایند ز آتش پرستی میان
مغان را برآتش گذارند رخت بر آتشکده کار گیرند سخت
چنین رسم بود اندر آن روزگار که باشد در آتشگه آموزگار
کند گنجها را در او پای بست نباشد کسی را بر آن گنج دست
توانگر که میراث خواری نداشت بر آتشکده مال خود را گذاشت
بر آن رسم کآفاق را رنج بود هر آتشکده خانهٔ گنج بود
سکندر چو کرد آن بناها خراب روان کرد گنجی چو دریای آب
بر آتشگهی کو گذر داشتی بکندی و آن گنج برداشتی
با یران زمین از چنان پشتی نماند آتش هیچ زردشتی
دگرزان مجوسان گنجینه سنج بآتشکده کس نیا کند گنج

چو شاه از جهان رسم آتش زدود — بر آورد از آتش پرستنده دود
بفرمود تا آتش موبدان — کشند از هنر مندی بخردان
فسون نامهٔ زند را تر کنند — وگر نه بزندان و دفتر کنند
وز آنجا بتدبیر آزادگان — در آمد سوی آذرآبادگان
بهر جا که او آتشی دید جست — هم آتش فرو کشت وهم زندشست
در آن خطه بود آتشی سنگ بست — که خواندی خرد سور آتش پرست
صدش هیربد بود بر طوق زر — بآتش پرستی کمر بر کمر
بفرمود کآن آتش دیر سال — بکشتند و کردند یکسر زگال
چو آتش فرو کشت از آنجایگاه — روان کرد سوی سپاهان سپاه
بسی آتش هیربد را بکشت — بسی هیربدرا دوتا کرد پشت

پادشاهان ایران نیز گاه‌وبیگاه گوهرهای گرانبها و زر و سیم فراوان بآتشکدها نثار و بموبدان و آذربانان میبخشیدند که بمصرف هزینه خدمت آتش و تعمیر آتشکدها و پرستشگاها میرسید. فردوسی در مورد رفتن انوشیروان بجنگ روم و نیاز بآتشکده چنین گوید.

چو چشمش بر آمد بآذر گشسب — پیاده شد از دور و بگذاشت اسب
ز دستور پاکیزه برسم بجست — دو رخ را بآب دو دیده بشست
نوان اندر آمد بآتشکده — نهادند گاهی بزر آزده
نهاده بدو نامه زند و است — بآواز بر خواند موبد درست
رد و هیربد پیش، غلطان بخاک — همه دامن جامه ها کرده چاک
بزرگان بر او گوهر افشاندند — بزمزم همی آفرین خواندند
چو نزدیکتر شد ستایش گرفت — جهان آفرین را نیایش گرفت
پرستندگان را ببخشید چیز — بجائی که درویش دیدند نیز

و باز در باز گشت از جنگ خاقان و رسیدن باژ و ساو از روم در طی راه بدو، گوید:

ز قیصر یکی نامه با نثار
نوشته سوی نامور شهریار
بسی گرم پیغامها داده بود
زچیزی که پیشش فرستاده بود
کزین پس فزونتر فرستیم چیز
که اینها ز بهر نثار است نیز
پذیرفت شاه اندر آمد باسب
همی راند تا خان آذر گشسب
چو از دور جای پرستش بدید
شد از آب دیده رخش ناپدید
فرود آمد از اسب و برسم بدست
بزمزم همی گفت و لب را ببست
نوان پیش آتش نیایش گرفت
جهان آفرین را ستایش گرفت
همه زرّ و گوهر فزونی که برد
سراسر بگنجور آتش سپرد
پراکند برموبدان سیم و زر
همان جامه بخشید شان با گهر
همه موبدان زو توانگر شدند
نیایش کنان پیش آذر شدند
بزمزم همی خواندند آفرین
بر آن دادگر شهریار زمین

فردوسی باز در این مورد در داستان جنگ بهرام گور با خاقان چین و گرفتار شدن خاقان و باز گشت بهرام بایران و رفتن بسوی آذر گشسب برای نیایش گوید:

چغانی و ختلی و بلخی ردان
بخاری و از غرچگان موبدان
برفتند با باژ و برسم بدست
نیایش کنان پیش آتش پرست
همان نیز هر سال با باژ و ساو
بدرگه شدی هر که بودیش تاو
چو شد ساخته کار آتشکده
همان جای نوروز و جشن سده
بیامد سوی آذر آبادگان
خود و نامداران و آزادگان
پرستش کنان پیش آذر شدند
همه موبدان دست بر سر شدند
پرستندگان را ببخشید چیز
وزآتشکده روی بنهاد نیز
خرامان بیامد بشهر صطخر
که شاهنشهان را بدو بود فخر

طبری (۳۱۱-۲۲۶ھ) در مورد نثار هدیه‌های گرانبها بآتشکده آذرگشنسب شیز مینویسد «بهرام پس از شکست دادن خاقان از راه

آذربایجان برمیگردد. جواهراتی که در تاج پادشاه خاقان نصب شده بود با شمشیر جواهر نشان خویش و مروارید و گوهرهای گرانبهای دیگر بگنجور آذر گشنسب تقدیم میکند و خاتون بانوی خاقان را خدمه آتشکده میسازد.»

آثار آتشکده در استخر

نزدیک تخت جمشید و برکوه نقش رستم در پارس آتشکده‌ای وجود داشته که بنام کعبه زردشت معروف شده است. کعبه، خانه خدا و پرستشگاه میباشد. بعضی از نویسندگان بقول هیربد دوردی آنرا حرم جمشید نامیده اند. بر دامنه کوه نقش رستم آتشگاهیست با سنگ مرمر بخش داخلی آن بکلی دودی و سیاه است و یحتمل آتشگاهی بوده که متصل آتش در آن میسوخته.

در راه شیراز باصفهان در دشت مرغاب و قریب چهار میل فاصله بقریه مرغاب تخت سلیمان واقعست که آرامگاه کورش کبیر میباشد. این دشت درزمان قدیم آباد و شاه نشین بوده و کاخهای سنگی بزرگ داشته ولی از تخت جمشید کوچکتر بوده. پادشاهان ایران برای آرامش باین نقطه میآمده اند و آنرا بهشت برین میدانستند. زیرا دارای باغها و کشتهای سبز و خرم بود و اردوگاه شاهنشاهی در همان حوالی قرار داشت و بنام پازارگاد نزد یونانیان معروف گردیده است نزدیک شهر، نهری بنام خورآب جاریست. جهانگرد اروپائی موریر Moriar نزدیک آرامگاه کورش خرابه آتشگاهی را دیده که باسنگ مرمر ساخته شده بوده.

گفتار نویسندگان یونان

تاریخ نویس یونان استرابو مینویسد «در کاپادوسیا واقع در آسیای صغیر شماره بیشماری از مغان ساکن و آتشکدهای فراوان دارند. ساختمانهای

پرستشگاهای آنها بزرگ و محصور میباشد وسط آن مجمریست که همیشه آتش در آن میسوزد و هیچگاه خاموش نمیشود. موبدان روزانه تا یک ساعت در جلو آتش در آتشگاه نیایش مینمایند در حالیکه دسته برسم در دست و پنام بر روی دارند. در نیایش انا هیتا و هرمز نیز چنین مراسمی بجا میآورند. عبادتگاهای ایزدان نیز دارند و هر روز بنام ایزدی نیایش مینمایند. آتش را با باد بزن روشن میکنند نه با فوت. اگر کسی بر آتش فوت کند بنظر آنها آتش آلوده میشود و سزاوار سیاست میباشد. مردم ارمنستان نیز معبد اناهیتا دارند. برای کامروائی خود باین معابد میروند و مراد میطلبند و نذر و نیاز مینمایند. آذربانان در نزدیکی آتشکدها منازل مخصوص بخود دارند. هزینه پرستشگاها از سوی دولت یا اوقاف ویژه پرداخته میشود. بعضی از پرستشگاها سرمایه های بزرگی از خود دارند.»

پازنیاس Pausanias (۱۷۶-۱۴۳ میلادی) مینویسد «در لیدی چیز شگفتی بچشم دیدم اکثریت مردم این شهر مغان یا پارسیان اند. در شهر هیروسیساری (Hieroccesarea) و هی پیپا (Hypoepa) آتشکدها هست. هر یک از آتشکدها اطاق اندرونی دارد و مجمر آتش درمیان آن میباشد. رنگ خاکستر آن مانند خاکستر معمولی نیست. موبد با چوبهای خشک در دست وارد اطلاق میشود و آنرا برروی مجمر میگذارد. سپس کلاه برسر شروع میکند بخواندن نیایشی بنام ایزدی. نیایش بزبان بیگانه است و خارج از فهم یونانیها. در وقت نیایش برکتابی نگاه میکند و میخواند. پس از مدتی چوب بدون کمک آتش خود بخود روشن میشود و آتش زبانه میکشد. لازم نیست که شرح بیشتری در اینمورد بنویسم.»

در مهر در دهات کوچک

جهانگرد عرب ابن حوقل مینویسد که در هریک از دهات کوچک ایران

درمهرهای زرتشتیان موجود است که در آنجا با خلوص تمام بنـدگی میپردازند. کتب دینی آنها در آنجا محفوظ است و آداب مذهبی را جداً بجا میآورند. نفوس پارسیان در پارس بیشمار است. تخته سنگ مرمری در آتشکده شهر زور نصب است و بر آن عبارتی بزبان پهلوی نقر شده دایر براینکه سی هزار درم هزینـه درمهر میباشد. ساکنین شهر جاش تمام زرتشتی و دانایان آنها بزبان ایران باستان آشنا و آنرا برای مردم ترجمه مینمایند.

مسعودی در کتاب خویش (متوفی ٣٤٦ هـ) مینویسد که در شهرهای عراق، فارس، کرمان، سجستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، ایران، هندوستان، سند و چین آتشکدهای زیادی موجود است.

آتشکده در کوشان

حفریاتی که در سال ١٩٥٢ میلادی (١٣٢١ ی) بوسیلۀ هیئت فرانسوی در محل سرخ کوتل واقع در استان بلخ (افغانستان) ١٥ کیلومتری جاده بین کابل و مزار شریف نزدیک پل خمری و دره کندوزاب بعمل آمده بقایای دو آتشکده که قدمت آن بدوران شاهان کوشانی میرسد آفتابی شده است. آتشکدۀ مذکور یکی بزرگ است و دیگری کوچک واقع دربین بخش شمال و شمالی شرقی آتشکده بزرگ. چون ساختمان سقف آتشکده از چوب بوده، بسببی از اسبابها در روزگاری بواسطه حریق سوخته و خراب گردیده. خاکستر و چوبهای نیم سوخته سقف اینک از زیر خاک بیرون آمده است.

نزدیکی اطاق آتشگاه، محل آذر درخشان، گودالی کشف شده پر از خاکستر و گویا خاکستر آتش مقدس را برای آلوده نشدن در آنجا جمع میکرده اند. گودال خاکستر مذکور مانند گودال خاکستریست که

در حفریات خراسمیه و خوازرم بویژه در آتشکده قلعه توپرک پیدا گشته و بنظر پروفسور تولستو از بقایای آتشکده دوران پادشاهی کوشانها میباشد. پروفسور نامبرده آتشکده دیگری در قلعه جانباز کشف کرده که خاکستر انباشته آن را با خاک پوشانیده تا از آلوده شدن با کثافت حفظ گردد و موقعیت آن گودال نیز بنزدیکی آتشدان بوده است و این رسم باستانی است که خاکستر آتش مقدس را نمیگذاشته اند آلوده گردد.

استیل بنای آتشکده‌های سرخ کوتل بنظر هیئت فرانسوی همانند استیل آتشکده های اطراف بلخ میباشد که استرابو و پازانیاس Pausanias از آن صحبت داشته اند. چند دانه سکه قدیمی که در حفریات سرخ کوتل بدست آمده قدمت آتشکده را بروزگار کوشانان بزرگ (سده‌اول ـ سوم میلادی) میرساند. چند پاره مجسمه اطراف محل دارای تمثال شاهزاده کوشانی و شبیه بتندیس کنیشکا پادشاه بزرگ کوشان میباشد که در شهر متوره (هندوستان) پیدا گردیده است. علائم و آثار دردست بگفته مهندس هئیت فرانسوی موسیو لابر، حاکیست براینکه آتشکده سرخ کوتل در اوایل دولت کوشانی تقدیس و پس از دوسده در اواخر دولت آنها و فتح بلخ بوسیله اردشیر از حریقی سوخته و نابود گردیده.

بگفته دکتر جمشیدجی اونوالا تمدن روزگار کوشانی دارای دوجنبه دین هندی و ایرانی است. جنبه هندی آن دین بودائی و ایرانی آن دین مزدیسنی است. جنبه بودائی آن بواسطه کشفیات آثار بودائی و مجسمه هائی بربدنه کوهها نمایان بوده و هست. اما جنبهٔ مزدیسنی آن در دل خاک نهفته بود تا آنکه با کشف بقایای آتشکده سرخ کوتل بثبوت رسید و مارا از دین مزدیسنی برخی از شاهان کوشانی آگاه ساخت. اطاق آتشگاه سرخ کوتل برخلاف استیل معابد بودائی همانند آثار آتشکدهای ایران میباشد و عاری از اصول ساختمانی یونانی و دارای استیلی است مانند آتشکدهای

زمان هخامنشیان و این نخستین بقایای آتشکده ایست که در افغانستان یافت گردیده است.

بقایای آتشکدهٔ دیگر درشمال شرقی افغانستان

بموجب خبر روز نامه تایمس کابل مورخه بیستم نوامبر ۱۹۶۶ بقایای آتشکدهٔ نسبتهً بزرگی در « ئی خانم» واقع در شمال شرقی افغانستان بوسیلهٔ هیئت فرانسوی کشف گردیده است و پیدا شدن مقداری از کتیبه‌های یونانی در آن حدود باعث شگفتی گردیده است. بنا بر کشفیات جدید بایستی بقایای بسیاری از آتشکده ها در افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان در دل خاک نهفته باشد که شاید در آینده بواسطه حفریات آفتابی گردد.

آتشکده در پتنه استان بهار (هند)

بگفته بهرا مشاه شراف یکی از دانایان نامور پارسی مقیم بمبئی سه آتشکدهٔ بزرگ بنام آتش ورهرام در پتنه پایتخت قدیم اشوکا نوهٔ چندرا گوپتای ایرانی موجود بوده و آثار آن اینک برجانیست و این بود جهتی که دستور آذر کیوان آن نقطه را نشیمن خویش قرار داد. غالب ساختمان آن خطه از چوب میبوده و بظن قوی بواسطه حریق نابود و آثار آن برجا نمانده حتی سقف کاخ خود آشوکا نیز از چوب بوده د. ب. سپونر باستانشناس انگلیسی که حفریات پتلی پوترا Pataliputra بسو پرستی او انجام یافته در مقالهٔ خویش در ژورنال آسیائی سلطانی مورخهٔ ژانویه و ژوئیه ۱۹۱۵ پادشاهان سلسلهٔ موریا را در شمال هند زرتشتی قلمداده و معتقد است موبدان بسیاری در آنجا میزیستند.

آتشکده در شمال پاکستان

در اطراف خرابه های تکسالا در کلکه سرای نزدیک روستای شاه دهیری واقع در ۲۴ میلی راولپندی، تپه ایست بنام تپه جهندیال. سرژهن مارشال بسال ۱۹۱۴ میلادی بهزینهٔ دولت هند حفریاتی در آنجا بعمل آورده و بقایای یک آتشکده بزرگی در آنجا از زیر زمین بیرون آمده. سر ژهن مارشال ضمن سخنرانی خود در انجمن تاریخ پنجاب در اوت ۱۹۱۴ با دلایل باستانشناسی بقایای تپه جهندیال را آتشکده زرتشتیان قلمداد است. سردکتر جیوانجی مدی دانشمند و خاور شناس بنام پارسی هنگام مراجعت از کشمیر بسال ۱۹۱۶ باتفاق سرژهن مارشال خرابه آتشکده نامبرده را معاینه و از لحاظ اصول مراسم دینی زرتشتیان با نظریه باستان‌شناس نامبرده موافق و آنرا آتشکده میشمارد وحتی معتقد است که بقایای خرابه مذکور شباهت بیک آتشکده قدیمی دارد که در محله قدیمی پارسیان در نوساری موجود است.[1]

در بعضی از نقاط بخارا آتشکده هاهستی داشته ولی اینک خاموش میباشد. استیل ساختمان های نامبرده حاکی از درمهر بودن آنهاست و مردم آنجا آنها را مسجد مغان مینامند. در مغرب بخارا گروهی کوه نشین بنام کشکوشان زندگی میکنند و نام معبد آنها کوشک مغان است. در بعضی از بخشهای خراسان ساختمانها و مردمی دیده میشوند که رفتار و عادات آنها شبیه پارسیان میباشد. از مندرجات نوشته‌های خاینکاف نویسنده روسی و آثار نویسندگان دیگر بنظر میرسد که آن نفوس مانند زرتشتیان میباشند.

1 Asiatic Pages, vol II by J.J. Mody 1917 p.212-213.

آتشکده هرات

هرات در سال ۱۱۰۷ میلادی (۵۰۱ ه.) جزو قلمرو سلجوقیان بود.[۱] زرتشتیان آن شهر آتشکده قدیمی داشتند که بعدها مسجدی پهلوی آن بنا گردیده بود. مسلمانان در یکشب دستجمعی دیوار ما بین مسجد و آتشکده را برمیدارند و آنرا بمسجد وصل مینمایند. زرتشتیان بپیش حاکم وقت برای دادخواهی میروند ولی بشکایات آنان توجهی مبذول نمیگردد. سلطان وقت در خراسان اردو زده بود. زرتشتیان برای داد خواهی از هرات بآنجا میروند. پادشاه چند نفر از قاضیان، مفتیان و خدام مسجد را از هرات بخراسان میطلبد تا تحقیقات بعمل آورده دادرسی نماید. شماره زیادی از مسلمانان یکصدا گواهی میدهند که اصلاً در آن محله آتشکده هستی نداشته است و تمام آن زمین از قدیم جزو مسجد بوده است. طبق قانون شرعی گواهی مردم غیر مسلم برابر گواهی مسلمانان بی ارزش بود لذا سلطان برخلاف زرتشتیان ستمدیده شاکی حکم صادر مینماید، پس از صدور حکم مسلمانان غاصب از فرمانروا میخواهند که زرتشتیان را که بدروغ شکایت نموده و باعث دردسر و مسافرت آنها و مخارج هنگفتی شده اند گوشمالی دهد. بنا بر این فرمانروای مسلمان خدا نشناس زرتشتیان شاکی را محکوم بقتل مینماید.

صاحب تاریخ تباهی فارسیان[۲] مولفه ۱۲۹۵ه. در همین مورد گوید «در هرات فارسیان را عبادتخانها بوده. یکی از آن در پهلوی مسجدی

---

۱ از دفتر ثبت چهاردهمین دسته سربازان بومی مدرس، هند در دوره امپرا طوری انگلیس در مورد هرات نوشته است که این شهر بنا نهاده لهر اسب شاه پدر جد باستانی پارسیان میباشد و قلعه‌ای در آن شهر ساخته و کلید دروازه آهنین قلعه را از زر ناب درست نموده و یک دست طول آن است و بر روی آن عبارتی بایرانی نقل شده مبنی بر اینکه صاحب این کلید و قلعه راه هند و ایران را در دست دارد.

۲ تاریخ تباهی فارسیان تالیف بهرام بن رستم آبادان محفوظ در کتابخانه بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی بنشانی H. P. ms 242

واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده، اصل آن را بکشتند و آنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا از اینحال بفرمانفرمای خراسان که حکومت هرات هم با او بود، شکایت کردند. فرمانفرما محض تفتیش حال جمعی کثیر از علما و قضات آن شهر را بخواست و از گذشته باز پرسید آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند، برکذب عرض پارسیان بقرآن سوگند یاد کردند که عبادتگاه پارسیان نبوده و پس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون این قوم بر مسلمانان بهتان زده اند، قتل ایشان واجب است. فرمانفرما بدان حکم کرد که در هرات هرچه از این قوم یابند، عرصه دمار و هلاک سازند و چنان کردند و چنین در هر جا از فارسیان عبادتخانه بود بستدند و مسجد کردند و کتابخانها بسوختند که از هزاران یکی را آثاری بجاست.»

گفته بالا درمورد قتل عام زرتشتیان در هرات پذیرفتنی نیست. چه که در سده دهم یزدگردی چندین نفر از موبدان زرتشتی مقیم هرات از جمله موبد خوشی و موبد خداجوی از استماع شهرت فضل و دانش دستور آذرکیوان بسوی هند و پتنه رهسپار و چند یادگار ادبی از خود باقی گذاشتند که در فرزانگان زرتشتی از آن صحبت شده است.

آتشکده در حوزه بختیاری

در ناحیه بختیاری دامنه کوههای زاگروس محلی است بنام «برده نشانده» باقیمانده خرابه آتشکده باستانی دورهٔ پارتها، پس از کاوشهائی که بسال ۱۳۴۳ ی در آنجا بوسیله هیئت باستانشناسی فرانسوی وایرانی بعمل آمده کشف گردیده است. خاک برداری ازروی قسمت فوقانی این پرستشگاه که محل افروختن آتش بوده است موجب شدکه نمای شمالی آتشکده نمایان شود. این نما بوسیله پلکانی بزرگ و با شکوه بدوقسمت تقسیم شده و

بر یک ستون چهار گوش که بر پایه ای بنا شده تکیه دارد. هیئت حفاری در محل همین پایه بیافتن چند قطعه سنگ حجاری شده موفق گردید که متعلق بدوره پارتها بوده و پس از خراب شدن پرستشگاه این قطعات باطراف پراکنده شده بودند. در قسمت پائین پرستشگاه که تاریخ بنای آن نسبت بقسمت بالا جدید تر است (سالهای اول میلادی) یکی از شاهزادگان محلی ساختمان منفردی شامل سه اطاق مستطیل شکل بنا کرد که از داخل بیکدیگر راه ندارند. درهای این سه اطاق بایوانی که دارای یک ردیف ستون میباشد باز میشود و بر این ستونها نقش اشخاص حجاری شده است. بنای منفرد که دارای سه اطاق است مانند بقعه پرستشگاه منهدم و غارت شده میباشد. خزانه این پرستشگاه از آلات و اسباب هنری و جواهرات پربوده که بغارت رفته است. از جملهٔ آنچه که از دست دزدان و غارتگران در امان و باقیمانده است نزدیک به پنجهزار سکه مفرغی ایلامی است که بنظر میرسد آنها را در مدخل در مرکزی کاخ پخش کرده و روی آنها سه قطعه سنگ بزرگ قرار داده اند.

بفاصله ۲۵ کیلومتر از «برده نشانده» پرستشگاه دیگری در مسجد سلیمان است که نظیر پرستشگاه اولی دارای محلی برای برافروختن آتش بوده است و فعلاً در زیر یک مقبره عظیم بالنسبه جدیدالتاسیس واقع در قبرستان محلی پنهان است. بواسطه فراوانی سنگهائی که متعلق بکوههای اطراف این منطقه میباشد تمام قبرهای این گورستان بوسیله تخته سنگهای عظیم پوشانیده و محصور شده ولی روی یکی از قبور بجای تخته سنگ، یک قطعه بزرگی از مجسمه یک اشراف زاده اشکانی قرار دارد. سایر مجسمه های این پرستشگاه مربوط به پیروان آتشکده است که احتمالاً آنها را در حالت عبادت برپا کرده اند و ظاهراً جای این مجسمه ها گرداگرد پرستشگاه بوده است. (مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱ ـ ۲ بهار ـ تابستان ۱۳٤۵ نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران ص ۵۳ ـ ۵۸).

در مهر زیر ریگ در شهر یزد بمسجد جامع تبدیل شده

پشت مهدی آباد بلوک و میمون آباد یزد مسجد جمعه ایست در وسط بیابان ریگزار که همواره بزیر ریگ میرود و در روزهای جمعه مسلمانان در آنجا پس از بیرون بردن ریگ بادای نماز جمعه میپردازند. درحدود ۷۰ سال پیش سنگ نبشتهٔ در آنجا پیدا میشود که بخدمت روانشاد ماستر خدا بخش میبرند پس از مطالعه معلوم میشود که آن درمهری بوده که بمسجد تبدیل گشته است.

آثار آتشکده سیصد سال پیش پیدا نیست

تاورنیه در سفر نامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰٦۵ هق از راه جزیره هرمز بکرمان میرود و در چهار منزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است. و مینویسد پیشوای بزرگ آنان در هما نجا جای دارد و هر زرتشتی ناگزیراست هنگام زندگی برای زیارت بآنجا برود. معلوم نیست مقصود او کجاست. و آتشکدهٔ در آن حوالی پیدا نیست. شاید مقصود او سیرجان باشد که در هزار سال پیش نشیمن موبدان موبد و زات سپرم آمروناهی آن حدود بوده است.

پیر مهرایزد

کیا نرسو سپهسالار سلطان علاءالدوله کالنجار در سال ۵۱۷ هق دیهی نزدیک کثنویه احداث کرد که بنام نرسی آباد معروف و اینک بشهر یزد وصل میباشد. موقعیت مساکن مردم دیه که عموماً زرتشتی بوده اند، پیش از روزکاران صفوی در سمت مغرب محل فعلی قرار داشت و جائیکه اکنون خانه‌های مردم میباشد باغستان و مزارع دیه بوده است.

امیر غیاث‌الدین محمد میر میران (۹۹۸ هق) فرمانروای عرفی و شرعی و فناتیک یزد و طرف توجه و احترام پادشاه شاه‌طهماسب صفوی بود. نشیمنگاه ویژه او نزدیک نرسی آباد، جنب باغ دولت آباد قرار داشت. پسر بزرگ او شاه نعمةالله، داماد شاه طهماسب و شاهزاده اسمٰعیل میرزا داماد او (شاه نعمةالله) بود و بفرمان سلطان محمد پادشاه، شاهزاده خانم دختر شاه اسمٰعیل ثانی بعقد از دواج شاه خلیل‌الله دومین پسر میرمیران در آمد. مردم ایران بحکم شاه طهماسب صفوی میرمیران را بعنوان «مرتضی ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام» خطاب مینودند. صاحب جامع مفیدی (ص ۳ - ٦۲ جلد سوم) در تعریف اقتدار او مینویسد. «حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که جمیع امرا و ارکان دولت وتمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش پویند. پایه حشمت و اقتدارش از پر تو عنایت پادشاه جهان مطاع از فرق فرقدین در گذشت. تقویت ارکان شریعت غرآ و تمشیت مهام سادات و قضات و سایر ناس و منصب نقابت ممالک محروسه را بآن قدوهٔ اولاد خیرالبریه که در ولایت والی دین اله بود تفویض فرمود. زمام اختیار بلاد و امصار عموماً و خطه فرح افزای یزد خصوصاً در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم‌الشان قرار داشت. پایه قدر و منزلتش از جمیع صدور و امرای عظیم‌الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت.»

قصه کوتاه زرتشتیان نرسی آباد بهمسایگی چنین شخص مقتدری میزیستند. روز پنجه وه بود، چنانکه مرسوم است: زرتشتیان بر پشت بام آتش میافروزند و سیر و سداب درست میکنند و بیاد روانشادی در گذشتگان آداب و تشریفات دینی بجا میاورند و به بندگی اهورا مزدا میپردازند. اتفاقاً در همان اوان میرمیران ازیک مسافرت زیارتی به یزد مراجعت نموده باشد، دود آتش پنجه وه بر پشت بام و بوی سیر و سداب در محله

زرتشتیان نرسی آباد پیچیده بود و وزش باد آنرا بطرف منزل میرمیران میبرد. میر از دود و بو متاذی میشود. میپرسد این دود و بو از کجاست. میگویند از منازل زرتشتیان است. حکم میکند مساکن ایشان را با زمین هموار سازند و آنها را بجائی دورترسکونت دهند. زرتشتیان تحت فشار و محرومیتهای سخت زندگی میکردند باعتراض توانا نبودند تاچه رسد در برابر چنان شخص مقتدری که امیران و وزیران از او ترسان بودند. باجبار بباغات خود پناه میبرند و در آنجا اطاقهائی برای اقامت درست میکنند. اماسران گروه باحاح و بیچارگی تمام از میر میران تقاضا مینمایند بآنها رحم نموده از خراب کردن در مهر آنهم اطاقی که آتش مقدس در آن محفوظ بود صرف نظر و برای یاد کاری بجا بگذارد. میر میران خواهش آنهارا می پذیرد و بدینطریق اطاق آتشگاه از خطر ویرانی میرهد. اینک همان اطاق بنام پیر مهرایزد زیارتگاه مردم اطراف است.

گفتار نویسندگان مغرب و مشرق

در روز گاران باستان شهر سمرقند بنام سوگدو یاسغدیانه بمعنی آتشگاه یا محل سمبل آتش نامیده میشد. در تاجیکستان نزدیک کوهی بنام افراسیابی خرابه ساختمان باشکوهی است که میگویند کاخ افراسیاب بوده. در آنجا آتشکده ای بوده که مردم تاجیک بندگی میکردند. روسها درآنجا بکند و کوب و کاوش پرداختند و مسکوکات طلا و نقره و جواهرات قیمتی و حتی الماس بدست آوردند.

بقول جهانگرد اروپائی سرگرد رالینس «شهر کنجاکا (کنگاور) در ایران تا دویست سال پس از تسلط اعراب بانفوس زرتشتیان آباد بود و آنها آزادانه بانجام مراسم دینی و بندگی در آتشگاها مشغول بوده اند. اما شهر کنجاکا پس از آبادانی شهر مراغه بنزدیکی آن و شیوع اسلام

در آن بخش از رونق افتاد و بحال ویرانی رسید و زرتشتیان آنجابه نیستی گرائیدند. بقول همان نویسنده دین زرتشتیان درشهرهای پارس، سیستان و خزر همان رونق پیشین خود را داشت. بنظر میرسد سیصد سال پس از شیوع اسلام و تسلط بیگانگان برایران آئین زرتشتی و آتشگاها راه زوال و نیستی راپیمودند »

امیران عرب هنگام فرمانروائی خود برایران نه تنها در خرابی ایران کوشیدند بلکه بواسطه تعصب خشک و نادانی در نابودی فرهنگ و راه و رسم و دین ایران باستان از هیچگونه اقدامی کوتاهی ننمودند. اما مساعی آنها تا حدی بی نتیجه ماند. زیرا ایرانیان آتش مقدس را برداشته بماوراءالنهر گریختند و در شهر باختر که در روزگاران پیشین آباد و خرّم بود آتش مقدس را تخت نشین نمودند. پس از شکست ایرانیان در نهاوند و ستم و سخت گیری اعراب دسته‌ای از زرتشتیان برای حفظ دین بهی بهندوستان پناهنده شدند و گروه دیگر بسمت چین رفتند آتشکده‌های بسیاری تا سده نهم میلادی در آنجا روشن و با رونق بود.

البیرونی در مورد بی اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد «علت اینکه ما از این اخبار بیخبر مانده ایم اینست که قتیبة بن مسلم با هل نویسندگان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه راطعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان اُمّی و بیسواد ماندند.»[1]

مسعربن مهلهل (۳۲۸ه) جهانگرد عرب در سفرنامه خود مینویسد «در شهر سیموریا چال واقع در نزدیکیهای کامبایت نفوس پارسیان و آتشکدهٔ آنها دیده میشود.»

۱ آثارالباقیه فارسی ص ۷۳

بنا بقول جهانگردان مغرب غار بزرگی در کوهی بنزدیکی شهر قدیم مریگهه (مراغه) حفر شده و نام آن قلعه کارپاتو Karpatu بوده و آتشکده بزرگی بنام کنگودر Kanegodar در آن قرار داشت.

دانشمند ارمنی گیوس Gaius در کتاب خویش فرهنگ جغرافی بارمنی مینویسد که تولد اشو زرتشت در حوالی سلماس (ایران) بوده و پس از آنکه دین او رواج یافت آتشکده با شکوهی در همان محل تقدیس گردید. سپس آن بنا بدست ارمنیها افتاد و اینک بدست مسلمانهاست.

در نزدیکی رودخانه شاپور خرابه بنائی که زمانی آتشکده بوده دیده میشود. گنبدی درکوه باوک داراب کنده شد که آتشگاه است. در سروستان فارس خرابه چار طاقی است که زمانی آتشکده بوده. در نزدیکی قریه اسپندآباد در خراسان خرابه آتشگاه دیگر بنظر میرسد. در شهر کنگاور که اینک بحال ویرانی است آتشکدهٔ بسیار بزرگی موجود بوده و این همان شهریست که گویند مزدک از آنجا برخاست و بتبلیغ دین خود پرداخت.

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان «در داراب فارس عبادتخانه بزرگی درمیان کوه از سنگ بریده و سر آنرا از کوه نمایان کرده، گنبد زر اندودی بر آن ساخته بودند که بزرین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته. سنه ۵۸ بخط کوفی بر آن تاریخ نهادند. بعد بمرور ایام رو بخرابی آورده که الحال چنان خرابست که درندگان در آن مکان دارند.» باستان شناس ایران آقای سید محمد تقی مصطفوی نیز در مورد همین آتشکده بعنوان آتشکده عهد ساسانی نزدیک شهر داراب صحبت داشته اند که در جای دیگر این کتاب بشرح آن بر میخوریم.

صاحب تاریخ قباهی فارسیان در دنباله سخن خویش گوید «در سروستان فارس عبادتخانه عالی بوده که تازیان آنرا مسجد کرده و بعد بمرور ایام منهدم شده الان بچهار طاق مشهور و از آن آثاری باقیست. در کرمان دردهنهٔ کوهی عبادتگاه بزرگی بوده موسوم بگنبد جبل که اعراب مسجد کرده اند والان آثارش در جزو قبرستان کرمان باقی است.

بقول مستوفی صاحب نزهةالقلوب «اسفند یار روئین تن آتشکدهٔ بزرگی در اردستان (بین نائین و کاشان) ساخت و مردم از اطراف برای بندگی بآنجا میرفتند. و بقول ابن رستاح انوشیروان دراین شهر متولد شده است.

اولیریوس Olearius جهانگرد آلمانی که در روزگار صفویان باصفهان آمده، در سفر نامهٔ خود از گبرآباد نزدیک اصفهان و دخمه زرتشتیان بنزدیکی گبرآباد سخن میراند.[1] در گبرآباد آتشکده بزرگی بوده و دستور کاوس معروف باستاد آذربان آن. هنگامی که شاه سلطان حسین بقتل عام زرتشتیان گبرآباد فرمان داد. دستور کاوس آتش مقدس را برداشته باتفاق دیگران به یزد فرار نمود.*

بقول جاکسن نقل از جهانگرد اروپائی آثار آتشگاهائی در فیروزآباد و نوبند جان فارس موجود است. ولی لرد کرزن اشتباها با این عقیده مخالف میباشد. آثار خرابه ای در دشت مرغاب موجود که بظن قوی آتشگاه میباشد و بنزدیکی آرامگاه کورش بناشده.[2] بنزدیکی سئین قلعه، براه میاندوآب تپه خاکستریست که بقول بیشوب، صاحب سیاحت در ایران از بقایای آتشگاه میباشد.

در اکباتان نزدیک همدان معبد باشکوه اناهیتا قرارداشت ستایش اناهیتا، ایزد آب در زمان پادشاهی ارتاکزرسس دوم هخامنشی در ایران

۱ ایران گذشته وکنونی جاکسن ص ۲۷۳ — * فرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۵۸ ۴

۲ ایضاً ص ۲۰۲-۲۸۱

معمول بود. ستونهای این معبد باخشتهای زر و سیم آراسته و مزین بود و مقدار زیادی از خشتهای نقره و طلا نیز در گنجور آن انبار. اسکندر مقدونی جواهرات و زر و سیم های قصر شاهنشاهی را غارت نمود، ولی باین معبد تجاوز نکرد. لیکن انتیگینوس (۳۰۱ـ۳۲۵ پیش از میلاد) خشتهای سیم و زر ستونها و دیوار معبد را بکند و گنجینه آنرا غارت کرد، و از آنها سکه ضرب نمود و مزد سپاهیان خود را ادا کرد. بقول جاکسن نقل از مورخان سکه ها موازی چهار ملیون و هفتصد و سی هزار دولار امریکا بوده.[۱]

پادشاهان اشکانی معبد باشکوهی در کنگاور، بنام اردویسور اناهیتا (ناهید) بنا نموده بودند. ایسیدور چراکس یونانی که در سده اول میلاد از کنگاور عبور نموده آنرا بسیار آباد و با رونق دیده و از آن سخن میراند.[۲]

قلعه آتش پرستان

مارکوپولو جهانگرد اروپائی در سفر نامه خود در مورد سه نفر مغ که بقول انجیل از ایران بدیدن مسیح نوزاد میروند مینویسد که دو نفر از مغان از سبا و آوا آمده اند که هر دو با تهران ۵۰ میل فاصله دارد و سومی از محلی بوده در حومه کاشان که آتشکده مهمی در قدیم داشته است و یا آنکه نائین باشد که هنوز هم قلعهٔ در آنجا بنام قلعه گبر موجود است.[۳]

استاد پور دارد در پیشگفتار خویش بر فرهنگ بهدینان مینویسد:

۱ ایران گذشته وکنونی جاکسن ص ۲۴۳   ۲ ایضاً ص ۲۴۲   ۳ ایران گذشته وکنونی جاکسن ص ۴۱۲

«اتر سوئدی (در گذشت ۲۶ سپتامبر ۱۷۴۹) در زمان نادر شاه بایران آمد و سفر نامه اش از سند های بسیار گرانبهای آن زمان است. درباره زرتشتیان نوشته: روز ۲۷ آوریل رسیدیم بکنگاور در آنجا ویرانهٔ آتشکده ای دیده میشود (معبد اناهیتا بوده) آنچنانکه در آنجا بمن گفتند، هنوز چند تن از گبران در کنگاور بسر میبرند، اما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمان اند و نزد مردم چنین بشمار آیند. تازمان شاه عباس در سراسر ایران آتشکده های بسیار برپا بود، کوه البرز و سر زمینهای فارس و خراسان از این آتشکده ها برخوردار بود. همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده های آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد که بدین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند. در همه جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند.»

چشمه های مقدس

در دهکدهٔ پریم از دیه های هزار جریب مازندران بنا بسنت باستانی که ایزد اردویسور اناهیتا نگهبان آبست چشمه‌های چندی از آب موجود بوده که مردم آنها را بنظر احترام مینگریستند و حاجتها از خداوند میخواستند صاحب کتاب حدودالعالم مینویسد «اندر این نواحی چشمه های آب است که یکسال واند چندین بار بیشترین مردم این ناحیت آنجا شوند و رود و نای کوفتن و آنجا حاجتها خواهند از خدای و آنرا چون تعبدی دارند و باران خواهند.» پس از گذشت سده ها که مردم آنجا اسلام میآورند، ستایش اناهیتا که در خون آنهاست فراموش نمیکنند و بچشمه آب بنام چشمه امامزاده باقر احترام میگذارند و هنگام کم آبی بگفته آقای اردشیر بزرگر بمصلی روند و باران خواهند.

آتشکده در پریم و چارمان

مردم پریم پس از کشتن ولاش غاصب کودک باو را که سرخاب نام داشت در سال ۶۸ھ در پریم بر تخت مینشانند و برای او در بالای

دیه تالیو، پایان کوزادژ درمیان جنگل کاخی بزرگ و بلند و آتشکده و میدان گوییازی بنا نهادند که بگفته ابن اسفندیار در تاریخ تبرستان مولفه ۶۱۳ه چندین بار آن آبادی را بچشم دیده است.

گیوس نیای باو سر سلسله خاندان باوندی تبرستان آتشکده‌ای در شهر کاوسان تقدیس نموده بود. باو پس از جنگ نهاوند که باتفاق یزدگرد بری آمده بود از پادشاه اجازه میگیرد و برای زیارت و بندگی آتشکده اجدادی خود بکاوسان میرود که پس از مراجعت دوباره بشاه به پیوندد ولی اقامت او در آنجا طول میکشد که خبر کشته شدن ایزدگرد بدست ماهوی سوری باو میرسد.

در شهر بن واقع در دشت پریم از دیه‌های غارنکوه پرستشگاه بزرگی بوده که بنا کرده باو سرخاندان پادشاهان باوندی میباشد و او در آنجا به بندگی اهورامزدا میپرداخت شهر بن را در قدیم چارمان میگفته اند و تاریخنویسان اسلامی آنرا شارمان یا شارمام نوشته اند.*

نظریه صاحب دبستان‌المذاهب

صاحب دبستان‌المذاهب در فصل عقیده سپاسیان و پارسیان در مورد معابد کواکب سبعه و آذرکده‌ها چیزهائی نوشته که در حقیقت برخی از گفتارش سخت تردید رواست. ولی چون منظور ما جمع کردن روایاتیست که درباره آتشکده ها نوشته شده آنرا نیز در اینجا میآوریم. صاحب تاریخ گیلان نیز سخنانی در تائید نوشته های صاحب دبستان دارد که پس از آن مینویسیم:-

صاحب دبستان مینویسد. «در برابر هفت پیکر هفت آتش‌کده بزرگ بوده که ایشان را کیوان آذر و هرمز آذر و بهرام آذر

* تاریخ بترستان پس از اسلام ص ۵۰

و هور آذر و ناهید آذر و تیر آذر و ماه آذر مینامیدند و هر آذرکده منسوب بیکی از کواکب سبعه بود و در آنجا آنچه بایستی افـــروخت بیفروختندی. گویند در هنگام فرمان طرازی دیرین خسروان این کهنه دیر امـاکن شریفه چون کعبه و بیت‌المقدس و مدفن حضرت رسالت پنــــاه محمدی صلعم در مدینه و مرقد امیرالمومنین علی‌ع در نجف و مشهد امام حسین در کربلا و مضجع امام موسیٰ در بغداد و روضه رضوی درسناآباد توس و روضه علی در بلخ هیکلستان و آذرکده ها بوده انـد. مه آباد بعد از تعمیر هیکل استخر پارس که موسوم است به همسور خانه ساخت و آنرا آباد نام نهاد که اکنون کعبه اش گویند و فرمود تا سکنه آن سرزمین پرستش آن بجای آورند و از پیکرها که در خانهٔ کعبه بود پیکر ماه بغایت نیکو بودبنابراین آن خـانه را مه‌که گفتندی یعنی مکان قمرومحل ماه رفته رفته تازیان مکه اش گفتند و گویند از صورتها و هیکلها که مه‌آباد و بعد از او خلفای نامدارش در کعبه گذاشته اند یکی حجرالاسود است و او پیکر کیوان است و گویند پیغمبر عربی هیا کل سبعه را میپرستید چنانکه حجرالاسود راکه هیکل کیوان است و از زمان آبادیان مانده برجا گذاشت و هیکلهای دیگر را که قریش آورده بودند و آنهـانه بصورت کواکب بودند شکست و برداشت وپیکرزهره را بهیأت محراب مساجد دربسیاری از هیا کل قدیمه فارس ساخته بودند، لاجرم محراب همان پیکرزهره است و تعظیم روز جمعه که روز ناهید است هم براین دال است و ابراهیم خلیل نیز این حال را داشت یعنی بتی را که نه بصورت کواکب بود برمیانداخت و تعظیم حجرالا سود که از او ذکر کرده اند دلالت باین میکند و اسفند یار بن گشتاسب شاه بدین عمل مینمود و سقراط حکیم نیز قوم را مانع شد که غیر پیکر کواکب نپرستند و تماثیل سلاطین بردارند و همچنین بیت المقدس که کنکدژ هوخت باشد ساخته ضحاک است اما فریدون در آن آتش افروخت و پیشتر از ضحاک نیز آتشکده و پیکر کده درآنجا بود و همچنین گویند چون فریدون

متوجه برانداختن ضحاك شد در راه برادران بر او سنک انداختند. آن آن حضرت بجميع علوم غريبه دانا و توانا بود عملى از اعمال غريبه ظاهر فرمود دعا كرد تا بر هوا ماند و آن سنک اكنون مشهور بقدس خليل شد و گويند در مدينه آنجا كه رسول مدفن است هيكل ماه بود و آن پيكر كده را مهدينه ميگفتند يعنى قمر دين است و دين قمر حق است و تازيانش مدينه كردند و آورده اند كه در نجف اشرف آنجا كه روضه امام مومنان على است آتشكده بود فروغ پيراى نام و آنرا نكف ميخواندند يعنى ناآكفت و اكفت آسيب را گويند و اكنون نجف شده و چنين در كربلا آرام جاى امام حسين آتشكده بوده مه يار سورعلم و كار بالا نيز ميگفتند يعنى فعل علوى و اكنون كربلا شده و در بغداد آنجا كه امام موسى آسوده است آتشكده بوده شيد پيراى نام و در آن مقام كه آسايش جاى امام اعظم ابوحنيفه كوفى است آذر كده بود هوريار اسم و در كوفه آنجا كه مسجد است آتشكده بود روز آذر نام و در زمين توس آنجا كه گنبد امام رضاست آتشكده بود آذر خرد نام و اين آتشكده راپچندين نام ديگر هم خوانند و آنرا فريدون بنا كرده و چون توس بن نوذر بزيارت آذرخرد رفت شهرى در آنجا طرح انداخته موسم به توس ساخت و در بلخ آنجا كه اكنون روضه امام است آتشكدهٔ بود مهين آذر نام كه او مشهور بنوبهار است و در اردبيل كه قبل از اين دژ بهمن ميگفتند كيخسرو بعد از تسخير قلعه مذكور آتشكده‌اى ساخت موسوم به آذر كاوس و آن موضع اكنون مدفن شيخ صفى‌الدين است و همچنين در بعضى جايهاى هند كويند پيكر كدهاى‌كو اكب بوده است. چنانچه در دواركا پيكركده زحل بود دژ كيوان نام كه هنديان دواركاش گفتند و در گيا هم پيكركده كيوان بود گاه كيوان نام، كه گيا شده و در متهرا پيكركده كيوان بود مهترا نام يعنى در آن مهتران ميآيند رفته رفته متهرا شده و همچنين بسيارى از جايهاى نصارا و جزآن قوم را نام برند كه پيكرهاى ايشان بود. چون آباديان

بدینجاها رسند مراسم زیارت بجا میآورند. گویند جای گرامی نکوهیده و خوار نشود اکنون هم پرستش گاه و ستایش جا اند و موافق و مخالف را قبله و خصم باهمه سر پیچیدن والامکانها را نماز میبرد. رای گوپی ناتهه شاعر هندو گوید :-

« ببین کرامت بتخانهٔ مرا ای شیخ که چون خراب شود خانهٔ خدا گردد »

آشود زکو صاحب تاریخ گیلان در مورد مردم تبرستان و آتشکده‌ها در صفحه ۱۶، ۱۷ در تأیید قول صاحب دبستان چنین مینویسد. « برای اولاد علی و فاطمه که از طرف عباسیها بخشونت با آنها رفتار میشد، در موقع زحمت و سختی، گیلان یک پناهگاه مطمئنی بشمار میرفت و در اینجا در قبال مجازاتهای سخت مورد احترام و محبت واقع میگردیدند و غالباً مانند مهمان میزیستند و امروز قبر آنها فراوان در جنگلهای گیلان دیده میشود. همینها بودند که اصول زردشت را کم کم از بین برده و جای آنرا برای اسلام تهیه میکردند. بیشتری از تکایا و مقبره آنان در جاهائیکه سابقاً معبد زردشتیها بود ساخته شده است.

« آزادی اهالی بتدریج در ضمن ترقی اسلام از بین رفت. در اوقات سلطنت سلجوقیان در ایران، آئین اهورمرد در گیلان، باز هم چند معبد (آتشکده) بیادگار دارا بود، لیکن وقتی شیخ معروف بشیخ‌الجبل (حسن صباح) در الموت ظهور کرد، رؤسای مذهبی گبرها را (زردشتیها) بزور بیرون کرده و یا آنان را مجبور بقبول مذهب اسمعیلیه مینمود »

صاحب تاریخ دنبلی مینویسد که مقبره دانیال واقع در شش فرسخی خوی کنار رود ارس برروی خرابه آتشکده بنا شده است.

در روزگار پیشین دستوری بنام آدرباد آتشکدهٔ در شهر تبریز بساخت و آتش مقدس را در آن تخت نشین نمود. و در شهر شیراز در محل

آتشکده باستانی مزار پری بنام شاهچراغ برپاست و هر شب شمعهای فراوان در آن میافروزند. بر کوهی نزدیک دا را بگرد فارس آتشکدهٔ بنا شده بوده، اینک همان جای را آتشکده یا مسجد کاروانسرای دونبی مینامند.

بقول طبری خسرو دوم فرمود آتشکده‌هائی ساختند و در آنها دوازده هزار هیربذ برای زمزمه گماشتند. بقول ایزیدروس خرکینوس در مبدأ ایلغار اشکانیان یعنی أساک (ظاهراً قوچان حالیه) آتشگاهی بوده است. بگفته نرشخی صاحب تاریخ بخارا، در بخارا در روزگاران گذشته پرستش ماه متداول بوده است و هرششماه بازاری دایر میشده که در آن بتان میفروختند بعدها که دین زرتشتی راه یافت باعبادات قدیم مخلوط شد. بازار بتان بجا بود و آتشکاهی بدان منضم گردید که نام ماه معبود قدیم بدان رسیده بود. چند قرن بعد که اسلام داخل شد آتشکده رابدل بمسجد کردند و مسجد ماخ خواندند.

اگاتیوس یونانی [سده ششم میلاد] مینویسد که ایرانیان آتش را مقدس دانسته و آنرا در اطاقی دور از انظار مردم محفوظ میدارند. هم اکنون در مهرهائی در یزداست که آتش مقدس در اطاقی از نظار مخفی است و فقط آتشبند پس از شست و شد در اطاق رفته بخدمت قیام مینماید.

فیروز پسر یزد گرد سوم بقول صاحب ایران نامه عصر ساسانیان، در سال ۶۷۷ م در شهری بنام چانکنن یا منگن فو آتشکدهٔ بناکرد و نیز در شهر چین که انگ Chin Keang آتشکده دیکو بناگرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقی پیش آمد که دولت چین رؤسای ادیان آنسرزمین را بگرفت و معابد شان را خراب کرد و ضمناً آتشکده‌ها نیزازمیان رفتند. بقول اعتماد السلطنه صاحب مرآت البدان «درنزدیکی آمل بنائیست مخروبه که سه برج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است».

آتشکده در اسوان

پروفسور میخائیل باگالیوف روسی در خطابه خویش درکنگره بین‌المللی ایرانشناسان در مورد کتیبه ای میگوید که بروی لوحه ای از سنگ شنی در ماه سوم هفتمین سال پادشاهی اردشیر یکم هخامنشی در مصر علیا بفرمان و بنام شخص سردار پادگان هخامنشی در اسوان بزبان آرامی نگاشته شده و در سال ۱۹۰۲ توسط دانشمند معروف فرانسوی بنام دواگ Devogue در موزه شهر قاهره مکشوف و سال بعد منتشر گردیده. ترجمه کتیبه نامبرده بوسیله پروفسور آندر یاس از قرار زیر است.

این پرستشگاه را سردار پادگان اسوان بنا کرد درماه Sywn که ماه Mhyr باشد درسال هفتم پادشاهی ارتخشاسیس شاه (مطابق است با ژوئن سال ۴۵۸ قبل از میلاد) (مجله مهر شماره ۷ دوره دوازدهم ص ٤٨٦)

گفتار البیرونی در مورد آتش شگفت انگیز

البیرونی در آثار الباقیه (ص ۲٤۱) مینویسد «سعید بن فضل میگوید کوه دماکه در فارس است هر شب نوروز بر آن برقهائی میدرخشد خواه هوا صاف باشد و یا ابر و شگفت تر از این، آتش کلواذا است هرچند دل بدین سخنان تا هنگامیکه مشاهده نکند اطمینان نمی یابد و ابو الفرج زنجانی حاسب برای من حکایت کرد که این آتش را من دیده ام و درسالی که عضدالدوله ببغداد آمد ما بقصد کلواذا بیرون شدیم و آن آتشی است و شمعهائی که از کثرت بشمار در نمیآید و در سمت غربی دجله که روبروی کلواذا است در شب نوروز دیده میشود و عضدالدوله نگاهبان خود را در آنجا گذاشت که از حقیقت امر جستجو کنند مبادا که اینکار از نیرنگهای مجوس باشد و نگهبانان شاه اطلاعی نیافتند و هر اندازه که بآتش نزدیک میشدند آتش از آنان دور تر میشد و هرچه دور تر میشدند آتش نزدیکتر میشد.»

آتشکده باکو

در ایران و اطراف مرز آن آثار بسیاری موجود است که نماینده شکوه و عظمت فرهنگ و دین باستانی آن میباشد ویرانه ها و آثار ساختمانهای مدفون در دل تپه ها و برآمدگی ها که در هر گوشه و کنار باقیست داستانها میسراید. مادام بلواتسکی در تالیفات خویش از یکی از این آثار که هنوز پا برجاست توضیحات لازمه میدهد و در اهمیت آتش و آتشکده از نقطه نظر معنوی و مادی در کتب خویش بسیار دانشمندانه صحبت مینماید.



در نزدیکهای باکو بطرف دره سبز و خرم آبشاران آتشکده باشکوهی است. شرح این آتشکده اخیراً درجراید ایران نیز منعکس گردیده است. شعلهای این آتشکده ازگازهای معدن نفت آن حوالی روشن میباشد. زرتشتیان آن حدود بزیارت و پرستش بآنجا میروند. در دهی بنام بالا بالا که از باکو باقطار ببخش کوهستانی پیش میرود و در حدود چهار ساعت فاصله است جماعتی زندگی مینمایند که خود را زرتشتی مینامند و زبان آنها روسی و ترکی است. آقای خدا رحم اسفندیار اسفندیاریان که در بادکوبه و اطراف بشغل واردات و صادرات کالا مشغول بوده در حدود هفتاد سال پیش گذارش بآنجا میافتد. زرتشتیان آنجا چون بزرتشتی

بودن اوپی میبرند اورا بمنزل دعوت و مهمانداری مینمایند . از قضای روزگار در آنروز مردم ده بقسمی از تشریفات مذهبی مشغول باشند و همه باهم اوستا میخوانند . همراهان آقای خدا رحم را که مسلمان باشند بمنزل دعوت نمینمایند . از بخت بد روزگار هنگامیکه روسیه کمو نیستی شد هستی و دار و ندار آقای خدا رحم برباد رفت اینک در بمبئی در آسایش خانه زرتشتیان بسر میبرد و یکصد و ده سال عمر دارد.

در سال ۱۹۱۴ آغاز جنگ جهانگیر اول یک کشتی روسی در بندر بمبئی هنگام انبار زغال در کشتی بکنتراکتر زغال که یکنفر پارسی بود گفت در ساحل دریای خزر شهریست بنام کلکزا Kalkaza و باشندگان آنجا مانند پارسیان این بندر در همه‌کارها سر آمد میبا شند و گویا از باز ماندگان مردم قدیم ایران میباشند و مهمتر آنکه خود را نیز زرتشتی میخوانند†

این آتشکده بزرگ که دربالا تذکر دادیم برزمین وسیعی معروف بمیدان آتش و در کوهی بنام گئا Goa واقعست محوطه آتشگاه بر روی چهار ستون سنگی قرار دارد که بر دامنه کوه حفر شده است ، گاز در ستونهای مجوف سنگی داخل میشود و در محراب آتشکده و بر سردر آن میسوزد . یک نقش نیزه سه پره ای نشان دین هندوان نیز بر دیوار آتشکده کنده شده و حاکسیت از آمد و شد هندوان باین محل و پرستش در برابر آتر که طرف توجه و ستایش آنها نیز میباشد . قریب بیست اطاق پهلوی آتشگاه درست شده که محل اقامت آذربانان و زایرین و صاحبدلان و معتکفان بوده است . بسیاری از جملات یزشنی بر دیوار نقر شده که از تعمیل مراسم یزشنی و سایر تشریفات دینی در آنجا سخن میراند . سه زنگ بزرگ در وسط آتشگاه آویزان بوده که دیده بان هنگام

† Vivid Glimpses of India, by J. J. Sheppard Calcutta 1924 P. 94

نزدیک شدن دشمنان دین آنرا بصدا درمیآوردند. گاز نفت ازوسط چهار ستون گذشته وبالای ستون را همیشه روشن نگاه میداشته زرتشتیان آن حدود تا سال ۱۸۴۰ میلادی همواره در آن محل جمع میشده و در مورد کارهای همگانی جماعت مذاکره مینمودند و آمد و رفت مردم در آن حوالی زیاده میبود و در رعایت قانون دین کوتاهی نمی نمودند. آنچه ذکر شداز سخنان مادام بلواتسکی است.

جهانگردی بنام کاچ Kach بدیدن همین آتشکده میرود. در آنوقت پنج نفراز موبدان زرتشتی را با شاگردان خوددر آنجا می بیند. یک بانوی مقیم تفلیس در سال ۱۸۷۸ میلادی گذرش بهمین آتشکده میافتد و در نامهٔ بدوست خود مینویسد که فقط یکنفر مغ زرتشتی را در آنجا دیده که در کنج غاری به بندگی مشغول بوده و روزی دوبار موقع طلوع و غروب آفتاب از غار خارج میشده و بخورشید تعظیم مینموده. بقول کریستنسن «در آتشکدهٔ باکو بتان شیوائی و اوانی زرتشتی و تصاویر حضرت نیکلا و بتول عذرا و تصاویر مسیح مصلوب متعلق بکاتو لیکان همه عرضه بانگ صبح زرتشتیان است و برای تعظیم و نیایش همگی آنها یک درجه همت و اجتماع مشهود میشود».

بقول هیربد دادابامی دوردی یک بازرگان روسی بنام کاکوراف در حدود ۷۵ سال پیش امتیاز الستخراج نفت منطقه اطراف آتشکده را از دولت وقت میگیرد. پس از شروع بکار بفکر خراب کردن آتشکده و بکار بردن ساختمانهای آن برای کار اداری خویش میافتد که بر روی قطعه کوچکی از زمین واقع بود. مردم حوالی صدای اعتراض بلند میکنند و بحکومت شکایت مینمایند که نگذارند آتشکده آلوده گردد و یا آسیبی بساختمان آن برسد. روزنامه سن پطرزبورغ بنام جیدوؤ مشتای صدای اعتراض مردم را با انتقاد از کار صاحب امتیاز در صفحات جریده خود

منعکس میسازد لذا مقامات مربوطه سخت قدغن مینمایند که در حریم آتشکده حفریات یا ساختمان بعمل نیاید.

نویسندگان دیگر نیز حقایقی شبیه آنچه بالا ذکر شد نوشته اند. در حدود یکقرن و نیم پیش چهار آتشگاه قدیم دربالای کوه در اطراف ساری و حوالی آن و نزدیکی مرز ایران بطرف باکو و قلمرو روس موجود بوده. در کوچکترین آتشکاه که ۱۵ پا بلندی داشته گاز از لوله زیر زمینی در محراب آتشکده آمده میسوخت. هندوان اطراف رودخانه گنگ واقع در هند نیز بزیارت آنجا میرفته اند زیرا آتش بنزد آنها بسی گرامی است جوگی نی هندی بنام پوانپوری که در آسیا میگشت در کتاب خویش مؤلفه ۱۷۵۱ میلادی نوشته که اراضی سواحل غربی بحر خزر آتش فشانیست. شعله های آتش از زمین آنجا زبانه میکشد و آن حدود را داغستان مینامند. علت زبانه های آتش بایستی گاز نفتی باشد که از زیر زمین بسوی بالا فوران مینماید.

استوار پاتینگر در سیاحت نامه خود از شگفتیهای کوه گبران نزدیک باکو سخن میراند که آتش در آنجا زبانه میکشد. پارسیان آتش را مظهر نور خدا میدانند. شکل کوه در محل آتشگاه چون گنبد بزرگی است. مردم حوالی نسبت بآن آتشکاه صحبتهای باور نکردنی مینمایند و معتقدند که روانان دیده نشدنی در آنجا میگردند. کسانیکه جرئت کرده برکوه بالا میروند و میخواهند از حقایق روشنی تحقیقات بعمل آرند و توفیق نمی یابند بمصایب و بدبختیهای سخت دچار میگردند.

آتشکده در آسیای مرکزی

خون زرتشتیگری هنوز در عروق مردم تاجیک و سرات واقع در آسیای مرکزی جاریست. بسیاری از آداب و رسوم پارسیان رابجا میآورند.

زبان آنها باوستا شباهت دارد. بقول پروفسور وامبری Wambary بآتش احترام میگذارند و با افتخار میگویند که نیاگان آنها زرتشتی و مزدیسنی مذهب بوده اند.

در نوشته‌های جهانگردان ذکر خرابهای آثار زرتشتیان در بسیاری از بخشهای آسیای مرکزی آمده است. سه قلعه که از آثار ایرانیان باستانست در سر زمین واخان و شمال کافرستان و مشرق بدخشان دردهانه جیحون موجود است. قلعه ای بنام سامری نزدیک کندت و دیگری بنام کاکا نزدیک استخر و سومی بنام قلعه زن گبر نزدیک قریه ایسر میباشد[1]. مردم آنسر زمین خاموش کردن آتش را با فوت نشان بدبختی و مصایب میدانند. بقول استوار وود Wood مردم بدخشان و واخان آتش را با هوای دست یا باد بزن خاموش میکنند و نه با فوت و باد دهن.

جماعت کافر سیاهپوشان آداب دینی خود را برابر آتش بجا میاورند و معتقدند بی حضور آتش روانیست. در بعضی از تشریفات چوب مخصوصی بر آتش گذاشته روشن میکنند لیکن آتشگاه ندارند.

در سال ۶۲۹ میلادی جهانگرد چینی هینت سونگ Hinanthsung در بخشهای آسیا سیاحت میکرده بشهری میرسد بنام «سو» فرماندار شهر که نامش «ترکی خان» بود باو میگوید که مردم شهر زرتشتی مذهب میباشند. جهانگرد چینی سپس بسمرقند میرسد و مشاهده میکند که اکثریت نفوس آنجا را زرتشتیان تشکیل داده اند و از آنجا ببلخ میرسد مردم آنسرزمین را هم زرتشتی می بیند[2]

نویسندگان یونان در مورد آتشکده دشت مرغاب

بقول نویسندگان قدیم یونان در روزگاران باستان، ساختمانی ازسنگ مرمر در وسط باغ سبز و خرّم در پازارگاد واقع دردشت مرغاب موجود بوده که ایرانیان باستان در آن محل مراسم و تشریفات دینی بجای میآورده

---

1 - هیربدورددی در رسالهٔ خویش چنین آورده: نتوانستیم بفهمیم که آن اسامی چیست و موقعیت آن کجاست.
2 - بگفته هیربد دوردی چنانچه از صفحات تاریخ برمیآید در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه
" - ساسانی مساحت کشور ایران ۵۶۰ هزار میل مربع و نفوس زرتشیان ۲۰ ملیون بوده است.

اند. کورش بزرگ چندین بار سالانه بآن محل میرفته و با موبدانی که بهمراه داشته بندگی پروردگار میپرداخته. همینطور پادشاهان دیگر نیز هنگام تاجگذاری برای ادای تشریفات دینی و پرستش بآن پرستشگاه میرفته اند و همچنین در مواقع سختی یا پیکار نیز در همان محل براز و نیاز با اهورا مزدا میپرداختند. دخمه کورش در همین محل در دامنه کوهی واقع است.

بنا بگفتار کارتیسا اسکندر مقدونی هم بزیارت دخمه کورش رفته و احترامات لازمه را بجا آورده است. مینویسد چون اسکندر در دخمه داخل میشود نخست تعظیم نموده درود مینماید و می بیند یک شمشیر و سپر و یک ظرف آب در آنجا گذاشته شده است سپس طواف میکند و هنگام بیرون آمدن یک تاج طلا در آنجا میگذارد. نظامی در سکندر نامه مینویسد: -

جهان خسروش گفت کای نامدار — ز کیخسرو آن تخت را یادگار
چو شد تخت من تخت کاوس کی — همان خوردم از جام جمشید می
بدین جام و این تخت آراسته — دلی دارم از جای برخواسته
دگر نیز بینم که چون خفت شاه — در آن غار چون ساخت آرامگاه
زنم بوسهٔ بر لب جام او — بگریم بدان تخت پدرام او
به بینم که آن تخت خسرو پناه — چه زاری کند بر من از مرگ شاه
وز آن جام آن تاجور بشنوم — درودی کزین جام بر تر شوم
شد آئینهٔ جان من زنگ خورد — زدانم بدان زنگ آئینه گرد
بر آن دیده دل را هراسان کنم — بخود برهمه کاری آسان کنم

بقول پلو تارک مورخ یونان چون اسکندر بدیدن دخمه کورش رفت دید در آنجا نوشته است «اینجا خوابیده است کورش شاهنشاه شاهنشاهان.»

کتابخانه ایرانیان و اسکندر

دژنپشت یا شاپیگان واقع در پازارگاد ساختمان زیبا و گنبد بسیار بزرگی داشته است. اوستائی که بر ۱۲ هزار پوست گاو با آب زر بفرمان شاه گشتاسب نوشته شده بود در این کتابخانه جایداشت. بقول میرخوند نسخه اصلی ۲۱ نسک کتاب بر ۱۲ هزار پوست گاو بسیار نرم در این کتابخانه محفوظ و رونوشت آنرا بشهر های دیگر میفرستادند. بقول ویلیام واکس نویسنده انگلیسی دژنپشت برکوهی نزدیک استخر بنا گردیده بود. از مفاد مندرجات جلد چهارم دینکرد برمیاید که کتابخانه نامبرده بگنج شاپیگان نیز نامور بوده. بقول صاحب نظام‌التواریخ گشتاسب از بلخ باستخر نزول اجلال نمود و کتابخانه دینی را در این شهر مستقر ساخت. زیرا استخر درمهرهای زیاد داشت و شهر مقدس بشمار میآمد. چون اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از میلاد ایران را متصرف شد کتابهای کتابخانه مقدس را بیونانی ترجمه نمود. سپس آنرا بسوزانید. نظامی در این مورد گوید:

کتب خانه پارسی هر چه بود اشارت چنان شد که آرند زود
سخنهـای سر بسته از هر دری ز هر حکمتی ساخته دفتری
بیونان فرستـاد با ترجمـان نبشت از زبانی بدیگر زبان

ابن ندیم در مقاله فلاسفه بخش کتاب نهمطان ابوسهل بن نوبخت مینویسد «اسکندر پس از کشته شدن دارا از نوشته های علمی که در دیوانها و خزائن استخر یافت نسخه برداشت و آنها را بزبان رومی و قبطی گردانید و سپس آنچه بخط فارسی و خط گشتج نوشته بود و دیگر بآنها نیازی نداشت سوزاند.» (گشته دبیره از محمد صادق کیا ایران کوده ۱۵) در دیباچه اردای ویرافنامه آمده که «اسکندر رومی چندین تن از دستوران و دادوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و افزارمندان و دانایان ایرانشهر را بکشت و مهان و کدخدایان ایرانشهر را با یکدیگر کین و

دشمنی بمیان انداخت و پس از مرگ او مردمان ایرانشهر را با یکدیگر آشوب و پیکار بود و ایشان را هیچ خذا (شاه) و دهبد و سردار و دستور دین آگاه نبود، مغان و دستوران، پژوهش کارهای بزرگ دینی را انجمن کردند و چون شاه اردشیر پاپکان بشاهی نشست دستوران و موبدانی که در آن زمان بودند همه را پیش خویشتن خواند و گفت که دین راست و درست که ایزد بزرتشت گفت و زرتشت در گیتی رواج کرد مرا باز نمائید تا من این کیشها و گفتگویها را از جهان بر کنم و اعتقاد بایکی آرم.» (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان)

دانشمند گرامی آقای علی سامی در همین مورد در کتاب خویش پاسارگاد ص ۱۵ چنین گوید: «اسکندر مقدونی پس از سوزاندن و انهدام تخت جمشید و سایر پایتختها و مراکز مهم امپراتوری هخامنشی و غارت آنها، دفاتر و سالنامه های شاهی، کتابهای علمی و طبی و فلسفی موجوده را بیونان فرستاد، تا هر مقدار از مطالب علمی و فلسفی و تاریخی آنها مورد استفاده دانشمندان و مورخین یونانی باشد بدان زبان ترجمه و سپس آنها را نابود سازند و حتی بطوریکه نوشته اند علما و دانشمندان را سر به نیست کرد، مبادا علم و فنون مضبوطه در سینه آنها مجدداً بطور نوشته و کتاب در آید. علامه حمزه اصفهانی در کتاب کبارالامم مینویسد که تواریخ و قوانین را بآب انداختند و هر جا از مورخین یا از قانون شناسان و آئین دانان ایرانی سراغ میافتند حتی از بیغوله ها و جبال شامخ آنان را بچنگ آورده بی پروا میکشتند، بدین مقصود که نسلهای جوان ایرانی از گذشته های پر افتخار خود بیخبر مانده نسبت بآئین و آداب ملی خود جاهل و برای قبول آیئن و رسم یونانی و پذیرفتن ملیت یونان آماده شوند.»

اسکندر گجسته در ایران ظلمها و ستمهای فراوان نمود، در خراب کردن آتشکده ها و تباهی فرهنگ ایران و سوزاندن کتب ایرانی هیچ

کوتاهی نکرد و منظورش آن بود که جهانیان بگویند یونان سرچشمهٔ فرهنگ و ادب است. مغربیها تا کنون در این راه از فعالیت خود نکاسته اند و بد بختانه بسیاری از ایرانیان نیز از نادانی گول آنها را خورده و میخورند.

از قضای روزگار یک جلد کتاب که فهرست کتب دینی و مندرجات آئینی بود در قلعه پازارگاد باقی میماند. بعد ها آن نیز بدست یونانیها میافتد و بزبان خود ترجمه میکنند. چون اردشیر بابکان برتخت شاهی ایران نشست، در زنده کردن آئین باستان بکوشید. تنسر موبدان موبد وقت در جمع آوری اوستا پرداخت. کتاب یونانی، ترجمه کتاب قلعه پازارگاد نامبرده بدست او میافتند و به پهلوی ترجمه میکند*. باز کتاب مذکور گم میشود. دستور آذر فرنبغ در زمان انوشیروان عادل آنرا پیدا میکند. دستور شهر یار اردشیر ایرج رستم نسخه از آن را که امروز بنام دینکرد معروف است در سال ۸۰۵ یزدگردی رونویس میکند. موبد ماونداد بهرام اردشیر ترکابادی در سال ۱۰۰۹ یزدگردی نسخه دیگر را از آن برای خود رو نویس میکند. نسخه نامبرده را که منحصر بنسخه فرد بوده ملا بهمن پور ملا بهرام خرمشاهی کلانتر زرتشتیان در سال ۱۱۵۲ یزدگردی با خود بسورت میآورد. سپس موبدان هند نسخ دیگر از آن استنساخ میکنند. شرحی از سوزندان کتابخانه در دفتر سوم دینکرد آمده است.

آتشگاه اصفهان[1]

درشش کیلومتری اصفهان بالای یک کوه مخروطی شکل خرابه آتشگاه بسیار قدیم موجود است. برای رفتن بآتشگاه باید بدور کوه پیچیده بالا رفت در وسط راه خرابه های اطاقها و ساختمان چندی دیده میشود که گویا انبار و محل سکونت موبدان و آذربانان و خدام آتشگاه بوده.

---

* میر بد دادا باهی دوزدی

(۱) اقتباس از ایران گذشته وکنونی تالیف و یلیام جاکسن امریکائی

خود آتشکاه بر سر کوه واقع است. ارتفاع آن ۱۴ فوت و عرض آن ۱۵ فوت و هشت ضلعی است خشتهای بسیار بزرگ خام که در خرابهای ری دیده میشود در اینجا بکار رفته است. آتشکاه گنبد داشته اینک خراب شده است ولی چهار دیوار آن باقی است. زیر خرابهای آتشگاه خاکستر یافت میشود.

آنچه را که جهانگردان مغرب و جغرافی نویسان مشرقی در مورد این آتشگاه نوشته اند در پائین میآوریم.

تاورنیه Tavernier که بین سالهای ۱۶۶۳ و ۱۶۳۸ میلادی چندین بار بایران رفته آنرا قلعه میخواند مینویسد «سمت جنوب اصفهان قریب ۵ میل دور کوه بلندیست و بر قله آن خرابه قلعه قدیمی دیده میشود. هنگام پیکار اسکندر با ارتش ایران در دشت اطراف دارا در آن قلعه ناظر جریان جنک بود. در پهلوی کوه چشمه آبی است گوارا که مردم اطراف بکار میبرند.»

دالیه‌دسلاندیس Daulier Deslandes (۱۶۶۵ میلادی) هنگام‌ذکر گبرآباد اصفهان از این کوه نام میبرد. شاردین Chardin (۶۷-۱۶۶۶) میلادی در شرح محل سکونت گبران که شاه عباس برای ساختمان قصر شاهی مساکن اطراف را صاف نمود از آن کوه بنام برج گبران ذکر میکند. بل Bell (۱۷۱۵م) همان داستان دارا و پیکار اسکندر را نقل مینماید.

کرپارتر Ker Porter (۱۸۲۱) پس‌از توصیف موقیعت‌کوه مینویسد« اما این آتش کوه تپه ساختگی و نزدیک بمحله گبران مقیم شهر هیبا شد و بدون شک همان مکانی را نشیمن خود قرار داده اندکه نیاگان باستانی شان نخستین بار کنار زاینده رود را آباد ساخته وبر بالای بلندی عبادتکاه خود را بنا نموده بودند» کرپارتر در مورد ساختکی کوه در اشتباه واقع شده. کوه صخره سنگ مستحکمی است.

سروبلیام اوزلی (۱۸۱۳م) مینویسد «از جلفا آنطرف پل تپه از دور دیده میشود و بالای آن خرابه ایست که میگویند آتشکده بوده لاجرم آنرا کوه آتشکده یا آتشگاه مینامند» اوشر Ussher (۱۸۶۵م) مختصراً از کوه و خشتهای بزرگ آن که در خرابه ها دیده میشود صحبت کرده میگوید که معروفست این آتشکده را اردشیر یا دارا ساخته اند. لردکرزن (۱۸۹۲م) مینویسد «بر قله یک صخرهٔ دور افتاده خرابهائی از خشت خام موجود است. آنرا آتشگاه مینامند. میگویند ساخته اردشیر دراز دست است. یحتمل خبر سنتی درست باشد ولی خرابها چندان کهنه نیست»

جغرافی نویسان شرقی در قرن نهم و دهم میلاد قدمت آتشگاه را هزار سال بالا میبرند و آنرا آتشکده ماراِبن یا مارس میخوانند و این نام دهی بوده در حوالی اصفهان.

ابن خردادبه (۲۰۱ه) مینویسد «درقریه ماراِبن قلعه ایست که که تهمورث در آن آتشکده ساخته است» از بیان ابن خردادبه چنین برمیآید که در عهد او آتشکده را بسیار قدیم میدانسته اند.

مسعودی (متوفی ۳۴۶ه) در مورد آتشگاه اصفهان آنرا یکی از هفت پیکر کده میداند که برای کواکب هفتگانه ساخته بوده اند. مینویسد. «دومین آنها بر قله کوه مارس (ماراِبن) نزدیک اصفهان است در آنها پیکر گذاشته بودند تا آنکه گشتاسب شاه دین مجوس پذیرفت و آنها را بیرون ریخت و بآتشکده تبدیل ساخت سه فرسنگ از اصفهان دور است و هنوز هم در نظر مردم عزیز وگرامی است.» بیان مسعودی ثبوتیست که در زمان او آتشگاه آباد بوده و قدمت آنرا بپیش از زمان زرتشت میرساند. بنابراین بنظر جاکسن ممکن است که قدمت آتشگاه لا اقل بعهد ساسانیان بلکه بالاتر برسد.

صاحب برهان قاطع نیز قول مسعودی را در زیر واژه مارش چنین بیان میکند « بر وزن آتش نام یکی از بتخانهای قدیم است که درسه فرسنگی اصفهان برسرکوهی ساخته بودند و آن از جمله هفت بتخانه است که بنام سبعه سیاره کرده بودند و گشتاسب بتهای آن بتخانه را بر طرف کرده آتشکده ساخت.

ابن رستاح (حدود ۲۳۹ ه) مینویسد «ماراین بنزدیکی شهر جی واقع است و آن میدان بازی پادشاهان پیشین بود. میگویند کیکاوس آنجا میزیست و آنرا آباد و خرم ساخت بفرمان او قلعه باشکوه و استواری بر قله کوه آنجا بناگردید و چندان بلند بود که تمام زاینده رود چشم انداز آن بود و دورنمای شهر بالای آن پدیدار. اما چون بهمن بن اسپندیار بپادشاهی رسید آنرا ویران ساخت و آتش را بر قله آن جایداد که تا امروز فروزان است و در پائین آن قله دیگر بساخت.»

حمزه اصفهانی (متوفی ۳۵۰ ه) رابطه آتشگاه را باردشیر دراز دست نسبت میدهد. در مورد بهمن یا اردشیر دراز دست چنین مینویسد «در یک روز سه آتشکده را در اصفهان تقدیس کرد. نخستین در شرق و دومی در غرب و سومی در وسط بود. اولی بنزدیکی قلعه مارین (مارین مارس) واقع بود و نامش آتش شهر اردشیر. شهر در اینجا بمعنی بلوک و اردشیر نام بهمن است. دومی آتش زروان اردشیر نام داشت که در بخش دراک یا برکه واقع بود و سومی را نام آتش اردشیر که در بخش اردستان قرار داشت.»

صاحب مجمل التواریخ والقصص همین قول را تکرار میکند مینویسد بهمن پور اسفندیار سه آتش بیک روز اندر اصفهان نصب کرد یکی بوقت

آفتاب برآمدن و دیگر بقطب رسیدن و سه دیگر بوقت غروب و آنرا بناها بر آورد و هیربدان را بدان گماشت، اول را نام شهر اردشیر، اندر جانب قلعه مارفان، دوم را نام وزوار (ذروان) اردشیر اندر دیه دراک از روستاء برخوار، سیم را نام مهر اردشیر، اندر دیهی اردستان.»

مفضل بن سیدالمفرخی صاحب رساله محاسن اصفهان مؤلفهٔ (۴۲۲ ه) قدمت آتشکاه را بزمان ساسانیان میرساند و آنرا به پیروز پسر یزدگرد نسبت میدهد و ساختمان آنرا از آذر شاپور کلانتر قریه مورستان از بلوک ماراین میداند. خلاصه قدمت این آتشگاه اصفهان خواه بزمان هخامنشیان برسد یا زمان ساسانیان همینقدر ثابت است که بسیار قدیم است و تا هزار سال پیش، این رستاخ آتش آن را فروزان دیده است.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان ابن اسفند یار در حدود سال ٤٨٦ هق ملاحدهالموت قلعه آتشکوه یا آتشگاه اصفهان را بتصرف در آورده، آنرا پایگاه خود قرار داده بودند. سنجر برادر سلطان محمد آنرا تسخیر و چند هزار اسمعیلیان را که در آنجا اقامت داشتند بکشت. ابن اسفندیار در جلد دوم صفحه ۳۳ تاریخ تبرستان چنین آورده است «چون سلطنت بر سلطان محمد ملکشاه مستقیم شد و سنجر برادر او بود از یک مادر و پدر، او را بخراسان فرستاد و جهاد ملاحده بردست گرفت و اول قلعه آتشکوه بر در شهر اصفهان مستخلص کرد و اند هزار ملحد را بکشت و هر جا که ملحدی بود و قلعهٔ داشت مسخر کرد».

ابر کوه *

از جنوب بطرف ابرکوه (ابرقو) در طرف دست راست خرابههائیست معروف بدخمه میکویند. در طرف دست چپ خرابهائیست

* اقتباس از «ایران گذشته و کنون تالیف و یلیام جاکسن»

معروف بدخمه گبر ها. وصل باین خرابه ها ساختمانیست شبیه بساختمان آتشگاه اصفهان که ذکرش گذشت. بنظر میرسد خرابه مذکور آتشکده بوده. آثار ابرکوه چنانکه از مندرجات نوشته پیشینیان برمیاید تاریخی است. ابن حوقل (سده دهم میلادی) مینویسد «در نزدیکی ابر کوه تپه خاکستریست و میگویند آن خاکستر آتشی است که بفرمان نمرود ابراهیم را در آن انداختند. اما این شهرت حقیقت ندارد زیرا که نمرود پادشاه کنعان بود و در بابل میزیست.» ابن حوقل از قرار معلوم گفتار خود را از نوشتهای استخری نقل نموده باشد.

یاقوت (۶۱۷ه) نیز گفتاری همانند آن از استخری آورده است. «در ابرکوه تپه بزرک خاکستر میباشد که مردم آنجا میگویند خاکستر آتشی است که ابراهیم را بفرمان نمرود در آن انداخته اند. اما در کتاب اوستا که کتاب دینی مجوس است خوانده ام که سودابه زن کیکاوس چون نتوانست سیاوش پسر شوهر خویش را بر خود رام کند و از او لذت شهوانی حاصل نماید، بدروغ بر او تهمت زنا بست. سیاوش برای اینکه خود را از این تهمت بری کند و بیگناهی خود را ثابت نماید کوهی از هیزم در ابر کوه بیاراست و آتش زد و در برابر دیدگان پدر و سودابه و بزرگان ایران از وسط آتش سوزان گذر نمود. بی آنکه آسیبی باو رسد سالم از سوی دیگر بیرون آمد. خاکستر آن کوه آتش اینک در ابر کوه موجود و نمایان است. اما در این روزگار آنرا کوه ابراهیم نامند. لیکن ابراهیم زمین پارس را بچشم خود ندیده و بایران نیامده و در بابل میزیست.» امین رازی صاحب هفت اقلیم (مولفه ۱۰۰۴ هق) گوید «گویند کیکاوس پسر خود سیاوش را در ابرقو از آتش گذرانید و تل بزرگی که الحال است همان تل خاکستر سیاوش است»

داستان یا قوت در مورد سیاوش دلیل رابطه قدیم این شهر با زرتشتیان و وجود خرابهای آتشکده در آن حوالی میباشد. فردوسی در مورد سیاوش چنین گوید :

بدستور فرمود تا ساربان — هیون آرد از دشت صد کاروان
هیونان بهیزم کشیدن شدند — همه شهر ایران بدیدن شدند
بصد کاروان اشتر سرخ موی — همی هیزم آورد پر خاشجوی
نهادند هیزم دو کوه بلند — شمارش گذر کرد بر چون وچند
بدور از دوفرسنگ هر کس بدید — چنین جست باید بلا را کلید
پس آنگاه فرمود پرمایه شاه — که بر چوب ریزند نفت سیاه
بیاید دو صد مرد آتش فروز — دمیدند گفتی شب آمد بروز
نخستین دمیدن سیه شد ز دود — ز بانه بر آمد پس دود زود
زمین گشت روشن تراز آسمان — جهانی خروشان و آتش دمان
سراسر همه دشت بریان شدند — بدانچهر خندانش گریان بدند
سیاوش بیامد بپیش پدر — یکی خود زرین نهاده بسر
هشیوار با جامهای سفید — لبی پر ز خنده دلی پر امید
یکی بارگی بر نشسته سیاه — همی گرد نعلش بر آمد بماه
پراکند کافور بر خویشتن — چنان چون بود ساز و رسم کفن
تو گفتی بمینوهمی جست راه — نه بر کوه آتش همی رفت شاه
بدانگه که شد پیش کاوس باز — پیاده شد از اسب و بردش نماز
رخ شاه کاوس پر شرم شد — سخن گفتنش با پسر نرم شد
سیاوش بدو گفت انده مدار — کزینسان بود گردش روزگار
سری پرز شرم و تباهی مراست — اگر بیگناهم رهائی مراست
ورایدون که زینکار هستم گناه — جهان آفرینم ندارد نگاه
بنیروی یزدان نیکی دهش — از این کوه آتش نیابم تپش

سیاوش چو آمد بآتش فراز   همی گفت با داور پاک راز
مراده از این کوه آتش گذر   رها کن تنم را ز بند پدر
چو زینگونه بسیار زاری نمود   سیه را برانگیخت برسان دود
خروشی برآمد ز دشت و ز شهر   غم آمد جهانرا از این کار بهر
سیاوش سیه رابد انسان بتاخت   تو گفتی که اسبش بآتش بساخت
زهر سو زبانه همی بر کشید   کسی خود و اسب سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر زخون   که تا اوکی آید ز آتش برون
ز آتش برون آمد آزاد مرد   لبان پر زخنده برخ همچو ورد
چو اورابدیدند برخاست غو   که آمد ز آتش برون شاه نو
اگر آب بودی مگر تر شدی   همی برتنش جامه بی بر شدی
چنان آمد اسب و قبای سوار   که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو بخشایش پاک یزدان بود   دم آتش و باد یکسان بود
چوازکوه آتش بها مون گذشت   خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت
سواران لشکر برانگیختند   همه دشت پیشش درم ریختند
یکی شادمانی بد اندر جهان   میان کهان و میان مهان

آتشکده آذر گشنسب در شیز [1]

یاقوت (۶۱۷ه) مینویسد «شیز شهری از آذربایجان و نام آن چیس [2] بوده و عربها شیز گویند. مسعر بن مهلهل (۳۳۰ه) گوید شیز مابین مراغه، زنجان، زوز و دیناور واقع و دارای معاون نقره، سرب، زیبق، طلا وغیره و دریا چه ایست بسیار ژرف [3] هفت نهر از این دریاچه جاریست در شیز آتشکده ایست بسیار معروف و گرامی و آتشکده های مغان از

۱ اقتباس از ایران گذشته و کنونی تالیف جاکسن.   ۲ جاکسن آنرا مخفف واژه چیچست نام اوستائی وخائیه میداند.   ۳ بقول رولینسن عمق آن ۱۵۶ فوت میباشد،

مشرق و مغرب از این آتش روشن میشود . بر روی گنبد آن هلال سیمین نصب است و آن را طلسم کرده اند . بسیاری از فرمانروایان کوشیدند آنرا بر دارند ولی توفیق نیافتند. مطلب شگفتی در مورد آتشکده اینست که طی هفتصد سال آتش آن روشن است ، نه خاکستر از آن تولید شده ونه هیچگاه خاموش گشته . شیز بنا کرده هرمز بن خسرو شیار بن بهرام است و در اطراف آتشکده عمارات و بناهای با شکوه موجود است . هرگاه دشمن بدیوار های شهر منجنیق ببندد سنگهای آن بدریاچه میافتد واگر منجنیق را یک ذرع عقب بکشد سنگها بیرون حصار میافتد . تا اینجا قول مسعر میباشد والله اعلم بالصواب . اما من از دیگران شنیده ام که آتش آذرخش در آتشکده آن تخت نشین شده است . مغان آنرا عزیز میدارند . پادشاهان ایران هنگام جلوس بر تخت شاهی پیاده بزیارت آن میرفتند . اما مردم مراغه و اطراف اینجا را غزنه مینامند . » باز یاقوت در مورد غزنه مینویسد . «شهر غزنه شش فرسخ با مراغه فاصله دارد و آتشکده مغان ساخته شده کیخسرو در این شهر است . »

قزوینی (٦٦١ه) همین قول یاقوت را نقل و علاوه میکند زرتشت پیغمبر ایرانیان از شیز ، بشهر آذربایجان آمده و در کوه سبلان معتکف گردیده است . ابن خردادبه (٢٠١ه) و همدانی (٢٩٨ه) و صاحب هفت اقلیم همین قول را تکرار مینمایند .

مسعودی (متوفی ٣٤٦ه) در مروج‌الذهب مینویسد « چهار مین آتشکده در شهر شیزواران واقعست و پیکر هائی در آن نصب بود . انوشیروان آنرا بشکست . بعضی گویند انوشیروان در محراب آن آتش مقدس فروزان دید و آنرا به البرکه نزدیک شیراز منتقل ساخت . کیخسرو پادشاه کیان معبدی بنام کوسوجه[1] ساخت .

---

[1] بعقیده جاکسن واژه کوسوجه باید اشتباه کاتب و محتمل باید غزنه باشد

اسمعی نویسنده دربار هارون‌الرشید (متوفی ۲۱٦ه) در مورد شیز مینویسد «خسرو بشهر شیز رفت که در آنجا آتشکدهٔ بسیار بزرگی است و تا بحال موجود است. خسرو در آن آتشکده یکماه بېندگی پرداخت و فرمانداد سپاهش در آنجا استراحت کنند.»

در شهر شیز آتشکده ای بود بنام آذر آخشن بنزدیکی دره پایکولی و رود شیروان. پادشاهان ایران هنگام جلوس بتخت سلطنت بآن آتشکده رفته و نیایش اهورا مزدا بجا میآوردند. بگفته هیربد دادا باهی دوردی «میگویند آذر آخشن را همراهان پیغمبر تقدیس نموده اند.» بقول جاکسن و رولینسن تخت سلیمان معروف همان شهر شیز محل آذر گشنسب میباشد. بقول جاکسن سمت شمال دریاچه رضائیه نزدیک دیزه خلیل تپه خاکستریست که مردم اطراف آنرا گورتپه یا تپه آتش پرستان مینامند.

آتشکدهٔ یزد گرد

یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بقول صاحب ایرانتامه «شاه بیکشور و بی سپاه با آنچه بار و بنه داشت با آتش مقوس و کنیزان و چاکران و زنان و فرزندان که کاروان بزرگ از بیچارگان بود و هیچگونه اهمیت نظامی نداشت بسوی سیستان و از آنجا بآخرین پناهگاه یعنی خراسان شتافت. چون بآنجا رسید آتشکده بنا کرد و آتش مقدسی که همراه داشت و چون جان عزیز باخود نگه میداشت در آن آتشکده بگذاشت.»

بگفته کریستنسن در وضع ملت و دربار ایران در دوره شاهنشاهی ساسانیان «اصحاب دین بآتشگاه بیش از هر چیز وابسته بودند و خدمت در آتشکده عمدهٔ اشتغال ایشان بود. آتشها درجات داشته است ۱ ـ آتش خانه یا دادگاه ۲ ـ آتش آدران ۳ـ آتش بهرام یا ورهرام. آتش خانه را مانبذ

یعنی بزرگ خانه نگهداری میکرد. برای خدمت آدران دومغ ضرورت داشت و آتش بهرام را هیئتی بریاست یک موبد درکار بود. لکن بزرگترین و بالا ترین همه این آتشها سه مظهر بزرگ آتش علوی را میدانسته اند که بطبقات سه گانه مملکتی اختصاص داشت: ۱ـ آذر فرنبغ متعلق بطبقه اصحاب دین، درکاریان فارس. ۲ـ آذر گشنسپ آتش طبقه جنگیان یا آتش شاهی در گنجک [شیز] آذربایجان. ۳ـ آذر برزین‌مهر مختص برزیگران در ریوند کوه خراسان. بجای آتشدانهائی که در گذشته زیر آسمان و در معرض هوا بود معابد و ساختمانهای بزرگ و گرانبها برای این آتشها ساختند و نهایت وجوب را داشت که خورشید بر آتش نتابد، بهمین سبب آنرا در داخل آتشکده در محوطه ای که بالمرّه تاریک و از نور خارج محروم بود قرار میدادند.

« شاهان ساسانی در اوقاتی که مملکت اضطرابی داشت بزیارت آتش شاهی آذر گشسب میرفتند و باکمال جود و جوانمردی زر و مال و زمین و بنده بر آن وقف و حبس میکردند. ابن خردادبه مدعی است که آئین در ایران بر آن بوده است که هر شاهنشاهی هنگام جلوس خود از مداین پیاده بزیارت آذر جشنسس بشیز میرفته. بهر حال این آتش رمز وحدت شاهنشاهی و یگانگی دینی بوده است و نشان اینکه شاهنشاهی ساسانی مؤید باتحاد باحفظه و پیشروان دینست و نقطهٔ مقابل شاهنشاهی اشکانی که در آن هر یک از ملوک‌الطوایف یا کذک خذایان یعنی شهر پانان برای خویش آتشگاه ساختند.

« با اینکه زرتشتیان سه آتش بزرگ را بوجهی خاص تعظیم میکنند و بیش از دیگر آتشکده ها اموال و املاک بر این هر سه وقف کرده اند بسیاری از آتشکدهای آذر بهرام نیز از اکرام و اعتبار کثیری برخوردار بوده اند علی‌الخصوص آنها که بنایشان بیکی از بزرگان و یا زرتشت نسبت

داده شده مانند آتشکدهٔ شهر توس و آتشکده شهر نیشاپور و بیت نار شهر ارجان فارس و آتشکده کرکویه در سیستان و آتشکدهٔ کویسه بین فارس و اصفهان.»

گفته های آقای علی سامی در مورد آتش

دانشمند گرامی آقای علی سامی، در کتاب خویش تمدن ساسانی در مورد آتش و آتشکده‌ها دانشمندانه سخن رانده و مطالب پراکنده در کتب مختلفه را در یکجا جمع نموده اند. ما با اظهار سپاسگزاری از نویسنده دانشمند، موضوع مذکور را از صفحات ۳۱۳-۲۹۲ کتاب نامبرده اقتباس و در اینجا نقل مینمائیم. دانشمند محترم چنین مینویسد.

«درهر خانواده آتشگاهی بوده است و کدخدای خانه (مانبذ) مؤظف بوده که شب و روز در روشن نگاهداشتن آن همت گمارد، تا پیوسته مشتعل و فروزان باشد و خاموش نشود. خاموشی آتش را با نیستی و بدبختی و هلاکت خانواده توام میدانستند. مسافر هنگام باز گشت از مسافرت پیش از دیدن زن و فرزند بزیارت آتش میرفت.

«احترام آتش تا این اندازه بوده است که حکمفرمایان و پادشاهان محلی فارس (فراتاداران) درزمان سلوکیها و پارتها، رئیس آتشکده هم بوده و خود را حافظ آتش میدانسته اند و از همین لحاظ استکه روی سکه های خود منظره آتش و مشعل و یا آتشدان را نقش کرده و در بعضی از آنها نوشته هائی دارد و مینمایاند که شاهان وقت، نگاهبان و حامی آتش نیز بوده اند.

«روی سکه بغدات این عبارت بخط آرامی نوشته شده «بغدات پرت دار الهیه بغ کرت یعنی بغداد آتش دار پسر خدایگان بغ کرت و نیز روی مسکوکات شاهان ساسانی در یکطرف آتشدانی است که بر فراز آن آتش مقدس فروزان است.

«در بند هشن فرکرد ۱۷ سه آتشکده اینطور توصیف شده: آذر فرنبغ که جمشید آنرا در پرستشگاهی در کوه فرهمند خوارزم فرونهاد. در زمان کی گشتاسب که دین زرتشتی پدید آمد از خوارزم بکوه روشن کابلستان در سر زمین کابل برده شد. آذر گشنسب که تا روزگار پادشاهی کیخسرو مستقل بود و او بر بالای کوه اسنونت (سهند) آنرا در پرستشگاهی نهاد. سوم آذر برزین مهر که زمان کی گشتاسب همانگاه که زرتشت دین خود را آورد آن آتش در کوه ریوند در خراسان نزدیک نیشاپور برپا گردید.

«۱ـ آتشکده آذر گشنسب :ـ آتش شاهی و آتش مقدس جنگیان و رزمیان بوده است. محل این آتشکده درگزن (جزن) که عربها آنرا شیز نامیده اند در آذربایجان بوده است. مسعودی که در اوایل سده چهارم هجری بحدود گرگان و دریای خزر سفر کرده نوشته که اشکانیان زمستان را در عراق «تیسفون» و تابستان را در شیراز شهرهای آذربایجان بسر میبردند. در این شهر در زمان اشکانیان آتشکده ای بنام آذرخش یعنی آتش نیک موجود بوده و پادشاهان ایران هنگام تاجگذاری پیاده بزیارت آن آتشکده میرفته اند و هدایای گرانبها و زیادی تقدیم آن مینمودند. این آتشکده چون در زادگاه زرتشت برپا گردیده بود از این لحاظ بین سایر آتشکده‌ها مقام و اهمیت بیشتری پیدا کرد. آذرخش همان آذر گشنسب است و شاهان ساسانی در تابستان از تیسفون بدآنجا میآمدند. نام دیگر این شهر شیز است. یا قوت آنرا معرب از چیس دانسته در دینکرد شیچ نوشته شده.

«راولینسن که در سال ۱۸۳۸م آنجا را دیده جای آتشکده آذر گشنسب شهر شیز، (گنجک) دانسته. گنزک همان گنجک است بمعنی گنجینه و خانه گنج پایگاه شهریاران آذربایجان و از دوره شاهنشاهی

اشکانیان شهر مذهبی بوده است. جزنق، گزنا، جنزه هم گفته اند. یاقوت در معجم البلدان و ابن خرداذبه در المسالک والممالک گزن را محل تولد زرتشت نیز نوشته اند و استرابن در کتاب جغرافیای خود گزن را گزکا پایتخت آذربایجان دانسته. یا قوت در قرن هفتم هجری آنجا را دیده مینویسد گنبدی بربالای آن بود و برفراز آن گنبد هلالی نقره قرار گرفته. بطور کلی یکی از وجوه نامگذاری خطه آذربایجان بدین نام اینست که آنجا نگاهدارنده و خازن آتش بوده زیرا آذربایجان از دو کلمه آذر و بایگان (نگاهدارنده و خازن) ترکیب یافته.

«دژ شیز که آتشکده در آن قرار داشته اکنون ویرانه اش هم برجا نیست درازای دژ ۴۰۰ متر و پهنای آن در حدود ۳۱۰ متر بوده است باندازه صفه تخت جمشید. دژ حصار ضخیمی داشته که ارتفاع آن را ۴۵ پا و قطرش را ۱۹ پا حدس زده اند و دو دروازه داشته است. درمیان دژ دریاچه ایست که آب آن از ته دریا میجوشد، رنگ آن آبی آسمان گون، شیرین و گواراست. درازای دریاچه ۱۲۰ متروپهنایش ۸۰ متر است عمق وسط آن در حدود صد متر و عمق اطرفش حدود شصت متر است.

«در حال اکثر از خاورشناسان همان ویرانه های تخت سلیمان کنونی در آذر بایجان یکصد میلی جنوب شرقی دریاچه ارومیه را در خاک افشار، جای آتشکده آذر گشنسب دانسته اند.

شاهان ساسانی هنگام رسیدن بتخت شاهی با پای پیاده بزیارت این آتشکده میرفته اند و هدایای زیادی تقدیم میکرده اند و از همین لحاظ دارای خزائن و نفائس زیادی بوده است. وجود اشیاء گرانبها و جواهرات و زر و زیور و ثروت زیاد این آتشکده سبب شد که آنجا را گنجک (گنج) بنامند. تئوفانس Theophanes مورخ رومی (۷۵۰-۸۱۷م) درباره ثروت

این آتشکده نوشته است که همانند گنجینه کرزوس پادشاه لیدی بوده است .
و نوشته اند که بهرام پنجم (۴۲۰ـ۴۳۸م) قبل از جنک با خاقان بدین آتشکده رفت و نیایش نمود ، پس از شکست خاقان همه یا قوت و جواهری را که در اکلیل خاقان بود با شمشیری که بزر و گوهر ترصیع گردیده باتشکده اهدا کرد . و نیز خسرو اپرویز نذر کرده بود که اکر بر بهرام چوبین ظفر یابد حلیه هائی زرین و هدیه های نقد نیاز آذرگشنسب نماید . پس از موفقیت بنذر خویش وفا کرد . مورخین دیکر متذکر شده اند که شاهان ساسانی از تیسفون باپای پیاده بزیارت این آتشکده میرفته اند . ابن خرداذبه آتش آتشکده را سر چشمه کلیه آتشهای مقدس در ایران میداند و موضوع پای پیاده را هم متذکر شده است . این آتشکده ثروتمند در سال ۶۲۴ میلادی اواخر سلطنت خسرو اپرویز بدست هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم غارت گردید و ثروت بیحساب آن بیغما رفت و محققین و دانشمندان برآنند که یک نسخه از اوستا در همین آتشکده مضبوط بوده و نسخه دیکری در دژ نبشت تخت جمشید که بدست یونانیها در زمان اسکندر مقدونی بتاراج رفت .

«۲ـ آتشکده آذر فرنبغ : یا آذر فروبا یعنی آتشکده شکوه ایزد ، آتش روحانیان و موبدان و پیشوایان دین بوده است . در تفسیر پهلوی بند پنجم آتش بهرام نیایش آمده است که نام این آذر فرنبغ است و این آتشی است که نکهبانی پیشه پیشوائی (اتربانی) با اوست ، و از یاوری این آتش است که دستوران و موبدان دانائی و بزرکی و فر ، دریافت کنند و این آتشی است که با دهاک پیکار کرد .»

«محل این آتشکده را باستان شناسان و محققین منجمله ویلیام جکسن و پروفسور کریستنس درکاریان فارس بین بندر سیراف* و دارابجرد که

* سیراف یکی از بنادر مهم و قدیمی ساحل خلیج فارس بود که تا قرن ششم و هفتم هجری دائر و از آن پس از بین رفت و نامش متروک گردید.

خرابه ای نیز از آن مشهور است نوشته اند. آتشکدهٔ نامبرده تا قرن دهم میلادی (چهارم و پنجم هجری) دایر و بواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد واز آنجا آتش بجاهای دیگر میبرده اند. تنها پروفسور هرتسفلد معتقد است که محل این آتشکده در دریا چه کنا رنگ (جلگه نیشاپور) واقع بوده است. آذر فرنبغ را آذر خورا، خره، خورنه نیز نامیده اند. در کتابهای حدود العالم، احسن التقاسیم مقدسی، مسالک الممالک اصطخری، صورةالارض ابن حوقل، مروج‌الذهب مسعودی، البلدان ابن‌الفقیه، معجم‌البلدان یاقوت حموی، شاهنامه فردوسی، کارنامه اردشیر پاپکان، آثارالباقیه ابوریحان بیرونی از این آتشکده نام برده شده است. در ادبیات فارسی گاهی آذر خرداد ذکر شده است. فردوسی فرماید: چو آذر گشسب و چو خورداد و مهر، فروزان چو بهرام و ناهید و چهر. و گاهی آتشکده فارس، مانند فرموده حافظ: سینه گو شعله آتشکده فارس بکش، دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر. مسعودی در مروج الذهب این آتشکده را آذر جوی خوانده، یعنی نهر آتش و یاقوت در معجم البلدان مینویسد، که از اطراف و اکناف، از جاهای دور بزیارت آن میشتافتند و آتش آنرا برای آتشکدهای دیگر میبردند.

«۳ـ آتشکده آذر برزین مهر [آتش مهر تابنده] یا آتش نگهبان و حامی برزیگران وکشاورزان در ریوند شمال مشرقی نیشاپور [ابر شهر] واقع بوده است. پروفسور جکس جای این آتشکده را در قریه مهر بین خراسان و راه میاندشت و سبزوار میداند. در اشعار اغلب از شعرا از این آتشکده نام برده شده است.»

«علاوه برسه آتشکده بزرگ و مهم مشروحه بالا آتشکده های دیگر نیز وجود داشته که در درجه دوم اهمیت قرار گرفته و هر کدام بنوبه خود مورد اکرام و احترام و تقدیس بوده از قبیل آتشکده شهر طوس و

شهر نیشاپور و آرجان و آتش کرکرا در ارمنستان و کویشه بین فارس و اصفهان و آتشکده فردجان قم و آتشکده های فیروزآباد و سایر نواحی فارس . قلعه آتشکاه در ترشیز تا قرن هشتم باقی بود. کوه آتشکاه خرابه‌ای بین اصفهان و نجف‌آباد ، در ۱۵ کیلومتری باکو آتشگاهی بنام آتش خدا . در شش کیلو متری رشت دهی است بنام آتشگاه . در قصر شیرین سر راه کرمانشاه بخانقین آتشکده جره ، آتشکده قلعه دختر ، فراشبند در فارس . نیاسر نزدیک کاشان . تخت کیکاوس در ۱۲ کیلومتری مغرب تخت رستم در خاک شهریار . کوه خواجه در سیستان . درهرسین . هندیجان خوزستان ، شوش . آتشکده شهرها ، درقرون اولیه اسلامی در هر شهرستانی که زرتشتیها بودند برپا و در حال اشتعال بوده است .

«ابو اسحق ابراهیم محمد بن فارسی اصطخری معروف بکرخی در کتاب مسالک الممالک که حدود ۳٤۰ تالیف کرده مینویسد که هیچ ناحیتی و روستائی نیست که نه در او آتشگاهی هست . آنچه بزرگتر است و معروفتر از آن یاد کنیم . کاریان آتشکاهی است نزدیک برکه جور و آنرا بارین خوانند و بزبان پهلوی برآن نبشته اند کی سی هزار دینار بر آن هزینه شده است . آتشکاهی بر در سابور هست شهرخشین خوانند هم در سابور آنجا را کی باب ساسان گویند آتشگاهی هست کنبد کلوشن خوانند . بکازرون آتشگاهی هست آنرا چفته خوانند و دیکر هست کلازن خوانند و بشیراز آتشکده ای هست مسوبان خوانند . » شاهان ساسانی هر کدام بتخت سلطنت می نشستند آتشی میافروختند و آتشکده‌ای برپا میداشتند که مبداء تاریخ قرار میکرفته . در کتیبه پهلوی شاپور کازرون که در زیر آید باین موضوع اشاره شده است . گذشته از آتشهای پادشاهان ، آتشهای خانه ها و خانواده ها هم بوده که بنام آذران ، آذر بهرام ، ذکر شده . آتش دهای کوچک را آذران و جاهای بزرگتر را آذر بهرام میگفتند . آتشگاها بیشتر در جاهای بلند و روی تپه ، و دامنه کوهها ساخته میشده .

«در شهر قدیمی شاپور ۲٤ کیلو متری شمال غربی کازرون ضمن کاوشهای آنجا دو ستون مربوط بیک آتشکده کوچک ضمن ویرانه ها پیدا شد که روی آن ١٦ سطر پهلوی اشکانی و ساسانی از بهرام اول (۲۷۲ تا ۲۷۵م) نوشته شده مفاد ترجمه آن بدین شرح است:

«در فروردینماه از سال ٤۸ از تاریخ آتش اردشیر و سال سی از آتش شاپور شاه موبدان سال ۲٤ اینست پیکر مزدا پرست خداوندگار شاه شاهان ایران وغیرایران از نژاد پاک خدایان پسرمزدا پرست خداوندگار اردشیر شاهنشاه ایران از نژاد خدایان نوه پاپک. این آثار توسط «آپاسای» منشی از شهر حران که شهر و خانواده او میباشد برای پادشاه خود مزدا پرست شاپور خدایگان شاه شاهان ایران وغیرایران از نژاد خدایان ساخته است. و قتیکه شاهنشاه این پیکر رادید به آپاسای منشی خلعت بخشید از طلا و نقره و یک باغ و یک معبد.»

«تاریخ نویسان بعد از اسلام اکثراً راجع بآتشکده های زمان ساسانی و آنهائی که در زمان آنها دایر بوده است، مطالبی نوشته اند که اطلاعات گرانبهائی از لا بلای آنها استفاده میشود. بنا براین اهم آنها را باگفته‌های چندتن از باستان شناسان و محققین قرون اخیر نقل مینماید.

«تاریخ قم مولفهٔ سال ۳۷۸ه از کتاب البدان ابن فقیه همدانی چنین نقل میکند. چنین گوید همدانی در کتاب که در دیهی از دیه های (رستاق فراهان) نام آن فردجان، آتشکده کهنه و دیرینه بوده است و و در این آتشکده آتش آذر جشنسف بوده است، و این آتش از جمله آتشهائی بوده که مجوس در وصف و حق آن غلو کرده اند، مثل آتش آذر خره، و ان آتش جمشید است و اولین آتشهاست. دیگر آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسره است و مجوس در این هرسه آتش غلو کرده اند.

بحیثیتی که عقول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصرند، مثل آنکه روایت است که مجوس گفته اند که با زرتشت ملکی بوده بنزد بشتاسف (ویشتاسف) شهادت میآورد و گواهی میداد بدانک زردشت رسول است و پس ازمدتی آتش گشت. فاما آتش جم بجانب خوارزم بود، انوشیروان آنرا بکاریان بناحیت فارس نقل کرد. پس چون عرب در این طرف متمکن شدند و دست یافتند، عجم ترسیدند از آنک این آتش بمیرد و بنشیند، پس آنرا دوبهره گردانیدند. بهره بکاریان (آذر فرنبغ) بگذاشتند و بهره‌ای بفسا نقل کردند تا چون یکی از این دو فرو میرد آن دیگر بماند.
و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسره است (آذرگشنسف) بموضع برزه آذربیجان بود. انوشیروان در حال آن نظر و فکر فرمود و آنرا به شیز که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد، زیرا که این آتش بنزدیک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است؛ و در کتاب مجوس چنین یافته ام که بر آتش ماجشنسف فرشته موکل است و به بر که همچنین فرشته ایست و بکوهی از ناحیت آن که آنرا سبلان گویند همچنین ملکی است و این فرشتگان مامورند بتقویت و تمشیت صواحب جیوش، پس انوشیروان گفت مرا دست نمیدهد که آتش ماه جشنسف بآتش بر که بسبلان نقل کنم، تا این هرسه آتش بیکجا جمع شوند، و امان آتش ماجشنسف بآتش برکه نقل کنم تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت میکنند، و اما آتش زردشت (آذر برزین مهر) آتشی است بناحیت نیسابور بوده است و آنرا از آنجا نقل نکرده اند و از جمله اصول آتشها بوده است و از جمله آن آتشها که مجوس در آن غلو کرده اند، آتش آذر جشنسف است که بفرد جان بوده است و متوکلی (موبدان موبد زرادشت بن آذر خوره معروف بابی جعفر محمد التوکلی) چنین گوید که یکی از مجوس که آتش آذر جشنسف دیده بود مرا حدیث کرد و گفت که چون مزدک بر قباد غلبه کرد و قباد را گفت وظیفه چنانست که تو همه آتشها

را باطل گردانی الا سه آتش را، و این دیکر آتش را بنزدیک نقل کنی. و همچنین مجوسی روایت کرد که آتش آذر جشنسف از آتشکده بیرون آمد و بآتش ما جشنسف باذربیجان متصل شد و بدان آمیخته شد و چون آنرا بر میا فروختند آتش آذر جشنسف سرخ پیدا و ظاهر میگشت و آتش ما جشنسف سفید، و این گاهی میبود که پیه را در آن میانداختند و راوی میگوید که چون مزدک را بکشتند، دیکر باره مردم آتشها را بجای خود نقل کردند و آتش آذرجشنسف بآذربیجان نیافتند و همه اوقات تفحص آن مینمودند و بر اثر آن میرفتند تا معلوم کردند که آن بفردجان مراجعت کرده است و باز گردید. پس همه اوقات بدین قریه آتشکده بوده است تا آنگاه که برون ترکی امیر قم بدین دیه رسید و بر باروهای آن منجنیقها و عرادها نصب کرد و آنرا درسنه ثمان (ه. اثنتین) و ثمانین و مأتین بکرفت و فتح کرد و با روی آن خراب کرد و آتشکده باطل گشت و دیکر آنجا آتشکده نبود و حکایت همدانی تا اینجا بود.»

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نوشته است: «در زمان فیروز جد انوشیروان باران نیامد و مردم ایران شهر گرفتار خشکسالی شد ند. فیروز بدینجهت خراج این سالها را از مردم نکرفت و در های خزائن خود را گشود و هرکس خواست از مالهای آتشکدهها باو وام داد و با مردم ایرانشهر نیکوئی کرد و با مردم چون پدری با فرزندانش رفتار کرد چنانکه در این سالها کسی از گرسنگی از میان نرفت. سپس فیروز باتشکدهای که بآذرخورا معروفست رفت و آن آتشکده در فارس است و در آنجا نماز خواند و از خدا خواست که این بلا را از سر مردم بگرداند. سپس از کانون بالا رفت و نگهبانان و هیربدان را دید که بر سر آن نشسته اند سلامی که بپادشاهان میکردند باو نکردند و او از ایشان در دل گرفت. سپس رو بآتش کرد و دست و ساعد خود را گرد شعله آن گردانید و

سه بار شعله را بسوی سینه خود برد چون دوستی که دوستی را در برگیرد و شعله تا ریش او رسید و آنرا نسوخت. سپس فیروز گفت. خدایا همه نامهای تو فرخ است اگر نیامدن باران برای من و بدی سرشت من است، بمن بگو، تا از میان بروم و اگر جز اینست از میان بردار و مرا و اهل جهان را بگو و باران بر ایشان ببار. سپس از کانون فرود آمد و از زیر گنبد بیرون رفت و بر دنبکا نشست که آنرا از زر مانند تختی و کوچک تر از آن میساختند و رسم چنان بود که در هر آتشکده مهمی دنبکائی بود که از زر بود تا اینکه اگر پادشاهی بد انجا وارد شود بر آن بنشیند و نگهبانان و هیربدان گرد او جمع شوند و چنانکه بشاهان سلام میکنند بر او سلام گویند. بایشان گفت دلهای شما تا چه مایه سخت است و چه مردم جفاکار و بدخواهید. چرا در این هنگام بمن سلام نکردید؟ گفتند ما در برابر پادشاهی ایستاده بودیم که از تو بزرگوار تر بود و اجازه نداشتیم که بر تو سلام گوئیم و رو بروی او ایستاده بودیم. سخنانشان را تصدیق کرد و بایشان صلت داد، سپس از شهر آذرخیرا بسوی شهر دارا رفت و چون بجائی رسید که امروز روستائی معروف بکامفیروز فارس در آنجاست و در آن زمان صحرائی بود و آبادی نداشت، ابری بر آسمان بالا رفت و چندان بارید که پیش از آن دیده نشده بود تا اینکه آب در سراپرده ها و چادر ها افتاد و فیروز یقین کرد که دعای او بر آورده شده است. خدای را سپاس گزارد و فرمانداد که در آنجا چادر زدند و صدقه داد و مال بخشید و مجالس فراهم کرد و شادی کرد و از آنجا نرفت تا این روستای خرم را فراهم ساخت و آنرا کام فیروز نام گذاشت و فیروز نام او و کام بمعنی اراده است زیرا که وی باراده خود رسیده بود...»

تاریخ سیستان در صفحه ۳۵ راجع بآتشکده کرکوی* چنین نوشته است «اکنون یاد کنیم سبب آتش کرکوی. ابوالموید بلخی اندر کتاب

* کر کوی و کرکویه نام محلی درسه فرسنگی شهر زرنگ براه هرات و نام یکی از دروازه های همان شهر هم بوده که از آن بسوی کرکوی میرفتند.

گرشاسب نامه گوید که چون کیخسرو باذرآبادگان رفت و رستم دستان باوی ، و آن تاریکی و پتیاره دیوان بفر ایزد تعالی بدید که آذر گشسب پیدا گشت و روشنائی برگوش اسب او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه ، پس کیخسرو از آنجا بازگشت و بترکستان شد بطلب خون سیاوش ، پدر خویش ، و هر چه نیرومند یافت اندر ترکستان همی گشت و رستم دیگر پهلوانان ایران با او ، افراسیاب گریز گرفت و بسوی چین شد وز آنجا بهندوستان آمد و ز آنجا بسیستان آمد و گفت من بزنهار رستم آمدم و او را به بن کوه فرود آوردند ، چون سپاه او همی آمد فوج فوج ، اندر بن‌کوه انبار غله بود چنانکه اندر هر جانبی از آن برسه سو مقدار صد هزار کیل غله دایم نهاده بودندی و جادوان با او گرد شدند و او جادو بود ، تدبیر کرد که اینجا علف هست و حصار محکم ، عجز نباید آورد تا خود چه باشد ، و بجادوئی بساختند که از هر سوی تا دو فرسنگ تاریک گشت چون کیخسرو بایران شد و خسرو شنید آنجا آمد ، بدان تاریکی اندر نیارست شد و اینجایگه که اکنون آتشگاه کرکوی است معبد جای گرشاسپ بود و او را دعا مستجاب بود بروزگار او ، و او فرمان یافت ، مردمان هم بامید برکات آنجا همی شدندی و دعا همی‌کردندی و ایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی . چون حال برین جمله بود کیخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد ، ایزد تعالی آنجا روشنائی فرا دید آورد که اکنون آتشگاه است ، چون آن روشنائی برآمد برابر تاریکی ، تاریکی نا چیز گشت و کیخسرو و رستم بپای قلعه شدند و بمنجنیق آتش انداختند و آن انبارها همه آتش‌گرفت چندین ساله که نهاده بود و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا بجادوئی میگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد ، پس کیخسرو این بار بیک نیمه آن شارستان سیستان بکرد و آتشگاه کرکویه و آن آتش گویند آنست ، روشنائی که فرادید ، و گبرگان چنین

گویند که آن هوش گرشاسب است و صحبت آرند بسرود کرکوی بدین سخن.
فرخت با داروش (روش = نور، روشنائی) خنیده گرشاسب هوش (خنیده = نافذ)

همی برست از جوش   نوش کن می نوش   دوست بدا گوش
(بدا گوش = باغوش)   بآفرین نهاده گوش   همیشه نیکی کوش
دی گذشت و دوش   شاها خدایگانا   بآفرین شاهی.

حمزة بن حسن اصفهانی (متوفی ۳۵۰ه) در تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا در باره آتشکده‌های حدود اصفهان مینویسد، «کیخسرو در کوه کوشید که کوه سرخی در پایان خاک فارس و آغاز خاک اصفهان بود آتشکده معروف بآذرکوشید را ساخت. گشتاسب در روستای انار آباد در خاک اصفهان در دهی بنام منور آتشکده ای ساخت و املاکی را از آن روستا وقف آن آتشکده کرد. کی اردشیر که بهمن پسر اسفندیار باشد در اصفهان در یکروز سه آتشکده ساخت. یکی در بر آمدن آفتاب و دیگری در رسیدن آن بمیان آسمان و سومی در فرو رفتن آفتاب. یکی از آنها آتشکده شهر اردشیر است که نزدیک دره ماربین باشد و دومی آتشکده ذروان اردشیر درده دارک در روستای خوار و سومی آتشکده مهر اردشیر در اردستان. شاپور ذوالاکتاف درده حروان در روستای جی آتشکده ای بنام سروش آذران ساخت و ده «یوان» و ده «جاجا» از روستای «النجان» را وقف بر آن کرد. فیروز پسر یزد گرد ساسانی فرمانداد نیمی از یهود اصفهان را کشتند و کودکانشان را زنده گذاشت و باتشکده سروش آذران در ده حروان برد که آنجا خدمت کنند و کفشهای موبدان را از پاهاشان در آورند و جفت کنند و پاک کنند، خسرو پرویز در روستای ماربین در خاک کرمان آتشکده ساخت و چند ده نزدیک آنجا را بر آن وقف کرد.»

ابن حوقل در کتاب صورة‌الارض (مولفه حدود ۳۶۷ه) همین مطالب را عیناً از مسالک و ممالک اصطخری نقل کرده با تغییر بعضی از نامها

بدینشرح: بجای بار نوا، نار فرا و بجای خره، جره و بجای شهرخشین، سیوخشین، گنبد کاوسن بجای گنبد کاوس، کرازان بجای کلازن، سوکان بجای برکان، منسریان بجای مسوبان.

«راجع بآتشکده منسریان مینویسد که از شیراز دیده میشود و آن دهی است در شمال شیراز و بر سمت راست راه یزد که بخراسان میرود و از آنجا تا شیراز نزدیک میل است. در کتاب حدودالعالم من‌المشرق الی مغرب مولفه ۳۸۲ه راجع بآتشکده‌های موجود در فارس مینویسد که در آنجا آتشکده‌های گران است. در شیراز دو آتشکده است که آنرا بزرک دارند و در شهر شاپور دو آتشکده است که آنرا زیارت کنند و در کاریان آتشکده ایست که آنرا بزرگ دارند، و در خره یک آتشکده ایست که آنرا بزرک دارند. در خوزستان اسک دهی است بزرگ بیراکوه نهاده و بر سر آن کوه آتشی است که دایم همی درخشد.

«ابن بلخی در فارسنامه: زردشت در زمان گشتاسب اول آتشکده ساخت ببلخ و دوم آتشکده آذربیجان بـه جیس و سوم آتشکده باصطخر فارس.

«کریستنسن از کتاب بندهشن: درزمان پادشاهی تخمورب (تهمورث) جماعتی سوار گاو عجیب الخلقه موسوم به سرسائوغ شده از کشور خونیروس به شش کشور دیکر سفر کردند و جز باینوسیله کسی نمیتوانست بآن‌کشور دیکر برود. شبی درمیان اقیانوس چنین اتفاق افتاده که باد سه آتش را که بر پشت گاو روشن بود بآب افکند، اما آتشها مانند ۳ موجود زنده در مکان سابق خود برپشت گاو مجدداً روئیدند و هوا را روشن کردند. یمه (جم) که جانشین تخمورب شد برفراز کوه خور هومند خوارزم آتشکده‌ای بناکرد و آتش فرنبع را در آن جایداد. مابطور محقق نمیدانیم که این سه آتش از چه زمانی معروف شده اند.

«یاقوت (۵۷۵ـ۶۲۶ه) راجع به شیز (گنجک) مینویسد، شیز ناحیه ایست در آذربایجان آنرا مغیرةالشعبه بگشود. شیز معرب از جیس است، گفته شد که زرادشت پیغمبر مجوس از آنجا بود، قصبه این ناحیه ارومیه است و خلیفه متوکل مرزبانی آنجا را به حمدون بن اسماعیل الندیم داد... و گفت مسعر بن المهلهل، آنگاه که کار شریف و سود بخش بازرگانی مرا بسفرهای بلند کشانید، بدلم شک در آمد درباره آنچه از کانهای سنگهای گرانبها که میگفتند در تک خاک شیز نهفته است. شیز شهری است درمیان مراغه و زنجان و شهر زور و دینور میان آن کوهها کانهای زر و جیوه و سرب و سیم و کانهای زرنیخ زرد و سنگ جمست انباشته شده است. گردا گرد شهر شیز دیواری برافراشته است و درمیان آن دریاچه ایست که ژرفای آن دانسته نشدومن خود خواستم آن اندازه بگیرم چهارده هزار ارش (ذراع) ریسمان در آن انداختم به ته نرسید. گردا گرد این دریاچه، یک جریب هاشمی است خاکی که از این آب خیس شده زودسنگ (سخت) میشود. از آن هفت رود بیرون میآید که هریک آسیابی را گردانیده از دیوار شهر بیرون رود. در آنجا آتشکده ایست که مجوس (زرتشتیان) آنرا بسیار بزرگ میدانند. همه آتشهای شرق و غرب از آن مایه میگیرند و بر سر گنبد آن تیغه ماه از سیم بر افراشته است که آنرا طلسمی دانسته اند. بسا از فرمانگزاران که خواستند آنرا بکنند بیهوده کوشیدند. و دیگر از شگفتیهای این آتشکده این است که هفتصد سال است، آتش از آن زبانه میکشد، نه خاکستری بجای گذاشته و نه هرگز خاموش شده است.* این شهر را هرمز از گچ و سنگ پی افکند. نزدیکی این آتشکده ایوانهای بلند برکشیده اند و سراهای بزرگ ساخته اند هر آنگاه

---

* آنچه را که یاقوت در مورد زبانه کشیدن و خاکستر بجای نگذاشتن و خاموش نشدن آن سخن رانده است حقیقت دارد، و آن چنانکه دانشمندان کنونی می پندارند از گاز نفت نبوده، زیرا اینک نیز در یزد در آتشکده دیه زین آباد آتشی موجود است که بیسوخت وتود فروزان و بی خاکستر میباشد. شهردان گرد آورنده نامهٔ.

که دشمنی آهنگ گرفتن شهر کند، سنگهای منجنیق او بدریاچه افتد و اگر هم یک ارش منجنیق را پس کشند سنگها به بیرون دیوار فرود آید . . .
برخی گفته اند که در شیز آتش آذرخش که آتشکده بزرگ زرتشتیان است برپاست . و هر آنگاه پادشاهی از آنان بتخت و تاج میرسید پیاده بزیارت آنجا میرفت . مردم مراغه و این سامان آنجا را کز نا خوانند .

استاد فقید آلمانی مارکوارت ضمن رساله ای بنام آذر بایجان مینویسد ، آذر بایجان شهرت خود را در عهد ساسانیان مدیون آتشکده مقدس گنگ «گنزک» بود که عربها جای آنرا شهر شیز نوشته اند . این آتشکده از طرف اردشیر تعمیر و از نو رونق و جلال کرده شد . و هر یک از پادشاهان پس از تخت نشینی بایستی با پای پیاده بزیارت آن بشتابند ، گنگ در عهد استقلال آتروپات خشتر پاون «شهر بان» آذربایجان نشیمنگاه زمستانی یعنی قشلاق پادشاهان بود ولی در عهد خسرو پرویز ییلاق شاهنشاه بود این آتشکده که از حیث زینت ها و تصویر های بدیع و یک ساعت صنعتکارانه خود یکی از عمارات قابل ستایش بشمار میرفت از طرف قیصر روم هراکلیوس در سال ٦٢٤ میلادی سوزانده شد و بعدها از نو ساخته گشت . آثار این آتشکده در زمان سیاحت ابو دلف مسعر بن المهلهل در حوالی سال ٩٢٥ میلادی هنوز بر پا بود ولی در زمان بلعمی مورخ ٩٦٥ م روبخرابی گذاشته بود . »

« پروفسور کریستنسن مینویسد : شکل بنای آتشکده ها در هر جا یکسان بوده ، آتشگاه در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن میسوخته است . معمولا هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است . نمونه از این بنا هم اکنون در شهر یزد پدیدار است که از آتشکده های باستانی بوده و در زمان فتح اسلامیان بمسجد تبدیل یافته است . در شریعت زرتشت این قاعده مقرر بود که آفتاب بر آتش

نتابد و بنا بر این سبک جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد ، اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا میساختند که مکان افروختن آتش در آتشدان بود، در پشت سکه حکام پارس که خراجگذار سلوکیها بودند صورت آتشکده دیده میشود . بر سکه مزبور سه عدد آتشدان است که معمولاً درمیان آتشکده جایدارد ، در بالای آتشکده نقش کرده اند ، در سمت چپ شخصی در حال عبادت و در جانب راست پرچمی دیده میشود . جزئیات آتشگاه در سکه های اردشیر اول بهتر نمایان است . آتشگاه را طوری قرار داده اند که یک سه پایه فلزی در روی آن واقع شده و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه پایه نمودار است . اما در سکه شاهپور اول آن سه پایه از بین رفته و آتشکده بصورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است ؛ در دو طرف آتشگاه دو تن با عصا یا نیزه بلند ایستاده اند . بعد از شاهپور سایر پادشاهان ساسانی این نقش را تقلید کرده اند .

« کارنگی میلونر امریکائی ضمن سفر نامه خود بدور دنیا از مراسم نیایش در بمبئی توسط زرتشتیان که خود شاهد آن بوده ، نوشته ای دارد که توسط ساموئل لنگ در فلسفه ایران باستان نقل و در کتاب فرهنگ مزدیسنا تالیف دکتر محمد معین ص ۲۳۶ بدین شرح نقل گردیده ، هنگام غروب آنگاه که آخرین پرتو خورشید در پس دریای مواج فرو میرفت واشعه سیمین هلال ماه از افق میدرخشید ، جمعی از پارسیان بازنانشان بالباسهای زیبا و مجلل در ساحل دریای هند جمع بودند ، این روز بسبب رؤیت هلال ماه نزد این ستایندگان طبیعت مقدس بود . آتش مقدس بهترین وضعی در آن محل تابان بود ، یعنی خورشید در منتهی درجه زیبائی خود آخرین پرتو گلگون خویش را از صفحه گیتی بر میگرفت . امواج عظیم اقیانوس هند با ابهت تمام در حرکت و نسیم دلکش ملایمی از فراز آن بساحل میوزید . پارسیان باقیافه های حاکی از ایمان در مقابل چنین منظره

ای که روح هر بینندهٔ با ذوقی را مجذوب میساخت مشغول عبادت اهورا مزدا، خداوند یکتا، بودند. در حقیقت هیچ ستایشی را بهتر و ساده تر از این نمیتوان تصور کرد، این طرز ستایش طبعاً روح بیننده را متأثر نموده متوجه یک مبداء کلی میسازد و برای ستایش او برمیانگیزد، چنانکه من نیز بی اختیار در این طرز ستایش با آن جمع پارسی شریک شده، در بقای عظمت طبیعت سرودگوی آفریننده یگانه گردیدم. در این ستایشگاه طبیعی جز آواز موجهای عظیمی که بساحل دریا میغلطید، موسیقی دیگر نبود و در واقع نیز جز این موسیقی مقدس طبیعی هیچ ارغنونی لایق آن نیست که باسرود ستایش خداوند هم آواز گردد.»

اقتباس از اقلیم پارس

دانشمند و باستان شناس محترم آقای سید محمد تقی مصطفوی در کتاب نامور خویش «اقلیم پارس» در مورد آتشکده‌های باستانی و ویرانه های آن در پارس گفتارهای ارزنده ای دارد. ماکلیه گفتار های آن دانشمند ایران شناس را با اظهار سپاسگزاری برای اطلاع خوانندگان در اینجا نقل مینمائیم.

«با مختصر آشنائی به نقشه آتشکده‌های ایران در عهد ساسانی میتوان شباهت نقشه خانهٔ خدا را با نقشهٔ قسمت مرکزی چنین آتشکده‌ها دریافت. چنانکه در بیان آتشکده بنام (آتشکوه از ابنیه منسوب بدوران اردشیر بابکان واقع در جنوب غربی دلیجان بمحلات پیش از رسیدن به نیماور از راه فرعی دست چپ بدانجا میرسند) اطاق مرکزی و دهلیزهای چهار جانب آن شبیه ساختمان خدا خانه بوده ستونها یا پایه های چهار گوشه

اطاق نیز بصورت نیم دائره‌های متکی بپایهٔ سنگی ساخته شده است. نقشه آتشکوه در آثار ایران نشریه پیشین اداره کل باستان شناسی بزبان فرانسه ـ جلد سوم، مجلد اول چاپ هارلم ۱۹۳۸ موجود است. بنای خانه خدا در وسط صحن مسجد جامع عتیق شیراز (مؤرخ بسال ۷۵۲ه) قرار دارد. وضع ساختمانی حرمهای مطهر بقاع شاه چراغ و سید میر محمد و آستانه سید علاءالدین همانست که در تالار بزرگ کاخ عظیم سلطنتی بیشاپور (شاپور کازرون) نمودار است. این نکته در خور توجه است که نه سازندگان بقاع متبرک شاه چراغ و سید میر محمد وغیره یا معماران دوران کریمخان زند از نقشه آتشکده بیشاپور (که ویرانه های آن تا سال ۱۲۱٦ شمسی در دل خاک مدفون بود) اطلاع داشته و نه بنیان گذاران بنای خانه خدا از طرح و هیئت ساختمانی آتشکوه یا آتشکده‌های دیگر با خبر بوده اند. این شباهت ابنیه اسلامی فارس با آثار معماری پیش از اسلام آن استان تنها بدلیل مداومت سنت معماری و بقای طرح و هیئت ابنیه است که بطور سینه بسینه در نسلهای متمادی استادان و هنرمندان فارسی باقی مانده. منجر بایجاد اینگونه ابنیه با چنین شباهتها و همانندیها گردیده است» (دیباچه ص ۸-٦)

دانشمند محترم آقای سید محمد تقی مصطفوی در صفحه بیست و سه میفرماید «آثار تاریخی فیروز آباد را میتوان بجرئت همردیف آثار تخت جمشید دانست. بااین اختلاف که یادگار اردشیر بابکان است. خاکبرداری کاخهای اردشیر و مرمت دیوارها و تجدید قسمتهای فروریختهٔ گنبد های عظیم سنگی و برکردن حفره های زیر دیوارها و نظافت محوطه درون کاخها و آتشکده عظیم آنجا و تعمیر پایه چهار ضلعی معظم سنگی که آتش مقدس در روزگار آبادانی برفراز آن درون آتشدان پرتو افکن بوده است و گماردن نگهبان و راهنما و تهیه و نصب الواحی که تاریخچهٔ ابنیهٔ

مختلف این محل مهم باستانی در آنها ذکر شده باشد از کارهای بدیهی و ضروریست که باید در آثار فیروزآباد صورت گیرد. (در سال ۱۳۳۹ شمسی) پی بندی و تعمیر بنای فوق‌الذکر و برخی تعمیرات بسیار ضروری کاخ اردشیر در فیروزآباد بهزینهٔ انجمن آثار ملی صورت گرفت و امید میرود بقیه خدمات بسیار مهم و دامنه دار در این آثار باستانی عظیم هم دیر یا زود عملی گردد.»

«آتشکده‌های متعدد که در قسمتهای مختلف سرزمین فارس بصورت نیمه آباد یا نیمه ویران هنوز برپا مانده هر کدام برگی از تاریخ و گواهی بر یکتا پرستی و ایمان بخدا و توجه دینداری و معنویت مردم این مرز و بوم است و بر اثر پی بندیهای صحیح و تعمیرات مناسب استوارتر خواهد ماند.» (دیباچه صفحه بیست و چهار)

«نخستین اثر تاریخی که پس از ورود بخاک فارس میتوان نام برد ویرانه های قلعه قدیمی ایزدخواست که بمسافت ۱۴۱ کیلومتری اصفهان واقع میباشد. این قلعه برفراز صخره رسوبی کرانه دره عریض کم عمقی در محاذات جلگه قرار دارد و بوسیله پل کهنه از جانب جنوب با خارج راه پیدا میکند درون آن خانه های کوچک و کوچه های تنگ که میتوان گفت همان وضع دوره ساسانیان را نشان میدهد باقی است و چهار طاقی عهد ساسانیان را که آتشکده و نیایشگاه قلعه بوده است در اوایل قرن نهم هجری بمسجد تبدیل نموده اند و چند سال پیش بعلت فرو ریختن سراسر کرانه دره بدنه شرقی چهارطاقی ویران مزبور هم فروریخت و یکی از زنان نیکوکار آبادی دیوار جدیدی برای محصور ساختن آنجا که مسجد کنونی این قلعه بنا نمود.» (ص ۱)

آرامگاه کورش کبیر در دشت مرغاب: «بنای آرامگاه مشتمل بر اطاق چهار گوشی است که بر فراز سکوی شش طبقهٔ متناسبی قرار دارد، کلیه این بنا از سنگهای سفید بزرگ ساخته شده. مجموع ارتفاع آن بالغ بر ۱۱ متر میشود که تقریباً نیمی از آن بلندی طبقات ششگانه سکو بوده.

باقی آن بلندی اطاق و آرامگاه و پوششهای آنهاست. محوطه درونی اطاق مزبور بدرازای ۳۵ متر و پهنا و بلندی آن ۲.۱ متر میباشد. بر دیوار جنوبی آن محراب و آیات کلام الله مجید حجاری گردیده است. بدینوسیله آرامگاه شهریار سترگ ایران را بصورت زیارتگاه اسلامی هم در آورده‌اند.» (ص ۹)

بنای اسلامی نزدیک آرامگاه کورش: «بمسافت کمی در شمال آرامگاه کورش آثار بنای عهد اسلامی هویداست که از طرف اداره کل باستانشناسی در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ خاکبرداری شد و قطعات نوشته بدست آمد که میرساند در عهد شاه شجاع (۷۷۰-۷۷٦ هـ) از سنگهای کاخها و ابنیه دوران کورش کبیر آنرا ساخته اند. وضع ساختمانی آن نقشه بنائی چهار ایوانی را با اطاقها و ستونها و راهرو سراسری جلو اطاقها مینماید و چنین بر میآید که کاروانسرائی درکنار شاهراه جهت مسافرین و در عین حال خانقاه و عبادتگاهی جهت معتکفین و نیازمندان در جوار بنای متبرک آرامگاه بوده است.» (ص ۱۰)

ویرانه برج سنگی چهارگوش در دشت مرغاب «بمسافت قریب نیم کیلومتری شمال کاخ اختصاصی کورش پیش از آنکه بکوهسار شمالی دشت مرغاب و تخت مادر سلیمان برسند ویرانه برج سنگی بلند بسیار موزونی پدیدار است که تنها ضلع غربی برج باقیمانده ارتفاع آن قریب ۲.۲ متر است. این برج را بنام زندان سلیمان میخوانند و بعقیده بسیاری دانشمندان آرامگاه کامبیز بوده، برخی هم آنرا آتشکده میدانند و نمونه نسبتاً سالم نظیر آن بنام کعبه زرتشت در نقش رستم نزدیک تخت جمشید وجود دارد (ص ١٤)

آتشکده پاسارگاد

« بمسافت یک کیلومتر و نیم از کاخ اختصاصی کورش بر جانب شمال غربی مرغاب و دامنه غربی کوهسار دو تخته سنگ بزرگ سفید در مجاورت تپه کوتاهی از خاک بمسافت ۹ متر از یکدیگر قرار دارد. این دو تخته سنگ را آتشگاه یا قربانگاه پاسارگاد میدانند و بطوریکه میدانیم در دوران هخامنشی نیایش خدای یکتا در فضای باز برابر آتش مقدس صورت میگرفته. » (ص ۱۵)

آتشدان سنگی در سیدان نزدیکیهای سیوند : « در یکی از باغهای دور دست سیدان که باغ بدره نام دارد تخته سنگی که آتشدان عهد هخامنشی است بلندی ۲/۱۵ متر نزدیک کوهستان بمسافت کمی از استخر آب و چشمه سارهای گوشه باغ واقع میباشد و آنرا بصورت نزدیک بهرم مربع القاعده ناقص در آورده اند و گودال جای آتش بر بالای آن دیده میشود و هم اکنون نیز مکان متبرکی بوده، مقابر مردم در نزدیکی و کنار آن است و مزار امامزاده فاطمه نام دارد و زیارتگاه ساکنین آنحدود بخصوص در روزهای جمعه میباشد و علامتی از چوب با دخیل و پارچه های که بآن بسته‌اند در کنار آتشدان مزبور بر زمین نصب میکنند. نزدیک آن آتشدانهای سنگی ساده دیگر در سنگهای کف باغ موجود است. » (ص ۱۸)

« بفاصله کمی از محوطه نقش رستم در سوی دیگر کوه حاجی‌آباد چون رو بشمال روند دو برج سنگی کوچک متعلق بعهد هخامنشی دیده میشود که آنها را از سنگ کوه تراشیده اند. بر بالای این دو برج گودالهائی است که محل آتش بوده است و بدین قرار معلوم میگردد آتشکدهٔ دائر و وسیعی از عهد هخامنشی در مجاورت مکان متبرک آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی وجود داشته است که آتشدانهای آن مشهور میباشد و در نقاط بالاتر کوهستان مجاور آنها نیز گودالهای دیگر آتش در ارتفاعات مختلف موجود است. » (ص ۴۱)

آتشکدهٔ حاجی آباد

چون از محوطه نقش رستم بسمت دیگر بیرون روند و جاره‌ای را که در دامنهٔ کوه بجانب مشرق ادامه دارد بپیمایند، پس از طی قریب دو کیلومتر در فاصلهٔ کوتاهی بر جانب چپ جاده تخته سنگی دیده میشود که از سنگ طبیعی کوه تراشیده و در آورده اند و طول آن قریب ۵ متر و پهنا و بلندی آن کمی بیش از ۳ متر است و بالای گودال جای آتش را کنده اند. این آتشدان از عهد هخامنشی بنظر میرسد و در حول و حوش آن آتشدانهای کوتاهتر و بقایای آتشکدهٔ آن زمان وجود دارد. در نقاط مختلف دیگر کوه رحمت و کوههای نزدیک آن استودانهای عهد ساسانی و در برخی موارد از عهد هخامنشی موجود است و همچنین در بعضی نقاط برفراز کوهسارهای نامبرده حفره هائی دیده میشود که درازمنهٔ پیش از اسلام محل افروختن آتش و مربوط بمراسم مذهبی بوده است. محل دیگری در کوهستان نقش رستم وجود دارد که حفره های آتشدان در آنجاست و بنام پوزه آب بخشان خوانده میشود.» (ص ۳۳ - ۴۲)

شیراز

«نام شیراز در الواح گلی که در تخت جمشید کشف شده است مذکور میباشد و معلوم میگردد در دوران هخامنشی یکی از کارگاههای وابسته بکارهای ساختمانی تخت جمشید در ناحیه شیراز بوده است. در دورهٔ ساسانیان هم از وجود یک آتشکده و یک قلعه در این محل ذکری نموده اند. شهر کنونی شیراز بنا بگفته مورخین و نویسندگان متعدد قدیم در سال ٧٤ هـ (٦٩٣ م) بوسیله محمد (برادر حجاج بن یوسف ثقفی) که آنزمان والی

فارس بود بناگشت و بتدریج رو بآبادی ترقته جایگزین شهر استخر گردید، تا اینکه در سال ۴۳۶ هـ (۱۰۴۶ م) ابو کالنجار فرزند عضدالدوله شهر باستانی استخر را که قرنها مرکز سر زمین پارس و دارای بیش از ۱۵۰۰ سال تاریخ پر از حوادث و نشیب و فراز بود بکلی منهدم گردانید و مردم آنرا بشیراز کوچ داد.» (ص ۵۰)

چاه مرتاض علی: بالای تخت خرابی سر بالای کوه بر فراز کوهستان محلی است مشتمل بر محوطه و چند اطاق و آب انبار و صفه گود و تاریکی است که مردم شیراز عقیده فراوان بآن دارند و این محل را عبادتگاه عارفی بنام مرتاض علی میشناسند وضع آن میرساند که در زمانهای قدیم هم جایگاه راز و نیاز بوده احتمالاً آتشکده ای در آنجا وجود داشته است.» (ص۵۵)

«بمسافت سه فرسنگی شمال شرقی فسا در محل معروف به تنگ کرم آتشکدهٔ عهد ساسانی درمیان دو کوه واقع گردیده مشتمل بر بنای سنگ و گچی مفصلی میباشد.» (ص ۸۹)

اصطهبانات

«بمسافت ۷٤ کیلومتری از فسا و مشرق آن واقعست بگفته صاحب آثار عجم در آنجا کوهی است که آنرا قلات آبی نامند در کمر آن کوه چهل برکه در سنگ بیرون آورده که در آنها آب میآمده و قریب آن هفت برکه دیگر است آب و آن برکه‌ها از چشمه بوده که آنرا بن دره خوانند معبدی قریب بچشمه مذکور است ایوان مانند سه ذرع تقریباً ارتفاع دارد در کوه از سنگ بریده اند و آنهم از آثار سلاطین عجم است که بعدها آنرا مسجد قرار داده و محرابی بر آن افزوده اند و خطوطی بر آن منقور است و پائین تراز آن مسجد نیز بر مسطحه هائی از کوه خطوط بسیار نقر شده است. (ص ۹۰-۸۹)

آتشکده عهد ساسانی نزدیک شهر داراب

«در محل کوهستان موسوم بکوه پهنا بین شهر داراب فعلی و قلعه دحیه یادارابگرد برجانب جنوبی آن محوطه و سرعی را در دل کوه تراشیده اند که بنام مسجد سنگی خوانده میشود. محوطه مزبور شامل راهرو پهنی است که برواقی منتهی میگردد وپس از گذاشتن از رواق بفضای چهار گوش وسیع روبازی میرسند و در چهار جانب فضای مزبور شاه نشینهائی دردل کوه تراشیده اند. در وسط محوطه چهار گوش حوضی قرار دارد. این بنا مربوط بعهد ساسانی و نقشه آن کمی شبیه تالار بزرگ کاخ شاپور اول است که در ویرانه های شهر شاپور کشف نموده اند. این بنا آتشکده عهد ساسانی است که در دوران اسلام تبدیل بمسجد گردیده. در شاه نشین جانب قبله محرابی احداث نموده اند» (ص ۳۸۰، ۹۲-۹۱)

« بمسافت قریب دو فرسخی شمال شهر داراب بنای گنبدی آجری بارتفاع تقریبی ۱۲ متربربالای سکوی مربع عریضی که از سنگ و گچ ساخته اند استوار بود که بنام آتشکده آذرجو شناخته شده است» (ص ۹۲).

آتشکده کاریان

«کاریان محل آتشکده معروف کاریان است که آتشکدهٔ موبدان (آذر فرنبغ) بوده و یکی از سه آتشکده بزرگ ایران در عهد ساسانیان بشمار میرفته از کاریان آتش رابه کمپ آتشگاه که آتشکدهٔ شمالی فسا باشد برده اند و از آنجا آنرا به نیریز و مشیز و آنجا بهندوستان برده اند. آقای پروفسور واندنبرگ بشریکی درباره آتشکدهٔ کاریان مینگارد که در کاریان ویرانه پای آتشکده ای را که بقایای آذر فرنبغ یکی از سه آتش بزرگان ایران باستان است دیدیم. بد بختانه امروز چیز مهمی از آن آتشکده معظم نمانده است.» (ص ۹۳)

گفته دانشمند محترم که آتش فرنبغ را بهندوستان نیز برده اند پذیرفتنی نیست زیرا در دین آمده که با مسافرت در دریا مراسم تطهری را که موبدان بجا میآورند باطل میگردد بنا بر این موبدان در سده های گذشته از مسافرت در دریا خودداری مینمودند تا دوباره گرفتار مراسم تطهیر که بغایت سخت است نگردند. آتش که ماده علویست و با مراسم بسیار دامنه داری تقدیس میگردد اگر برروی دریا برده شود از عالم علوی بسفلی نزول و بآتش خانه تبدیل میگردد. حتی آلات و ادوات دینی که مراسم تطهیر و تقدیس را با آن بعمل میآورند نمیتوان بر روی دریا نقل مکان داد. در قصه سنجان آمده که پارسیان پنج سال پس از ورود بسنجان، بندر گجرات، چند نفر موبد را برای آوردن آلات دینی محض تقدیس آتش بهرام از راه خشکی بخـــراسان میفر ستند و مهاجرینی چند نیز همراه آنان با آلات نامبرده بسنجان وارد میگردند و یکسال بعد آتش مقدس ایرانشاه پس از انجام مراسم دامنه داری تقدیس و تخت نشین میگردد که تا امروز فروزان و اینک در شهر اودواده مقام دارد. درطی سده های گذشته در هندوستان پارسیان که مراسم تطهیر بجا آورده آتش مقدس را با پیاده روی بدون تماس بادیگران بجاها یا شهرهای دیگر نقل مکان داده اند.

« در چاه محل نزدیک فیش ور واقع در حدود ۱۲۰ کیلو متری مغرب لار کناره راه کاروان رو لار به بندر بوشهر، ویرانه های چهار طاقی آتشکده بگفتـــه پروفسور واند نبرگ موجود است و آقای ژ. ـ اوبن بآن اشاره کرده. ۳ عدد از پایه های این چهار طاقی ببلندی ٦ متر تا پا طاق آن باقیمانده است (ص٩٦)

فیروز آباد

« نام اصلی و قدیمی فیروزآباد گوراست، بنا بگفته ابو اسحق استخری شهر گور بوسیلهٔ اردشیر در سر زمینی ساخته شد که آب را کد آنرا فراگرفته

بود. این شهریار نذر کرد که یک شهر و یک آتشکده در محلی که بر دشمن خود پیروزگردد بسازد و چون در سر زمین شهرگور بر دشمن پیروزی یافت نذر خویش را ادا نمود... دارای چهار دروازه است در خاور باب مهر، در مغرب باب بهرام، در شمال باب هرمز، در جنوب باب اردشیر. شهرگور مانند بسیاری دیگر از شهرهای عهد ساسانیان بشکل دایره بناشده بود و در مرکز دایره مزبور منارهٔ چهار ضلعی که محل آتش افروخته بود قرار داشت که هنوز برپاست. در کتابهای استخری و فارسنامه ابن بلخی و آثار عجم و آثار ایران و تالیفات دیگر دانشمندان ایرانی و بیگانه دربارهٔ شهرگور و ابنیه فیروزآباد توضیحات مفصل ذکر گردیده و در شاهنامه هم اشاره بآتشکده فیروزآباد و باغها و ساختمانها و میدان اطراف آن شده.» (ص ۹۹)

مناره و آتشکده

«درمیان ویرانه های فیروزآباد مناره چهار ضلعی بلندی سرپا مانده است که آنرا از سنگ و گچ ساخته اند و قسمت پائین پر ضلع آن متجاوز از ۱۱ متر بوده بلندی آن قریب به ۳۳ متر میرسد و بوسیلهٔ پلکان خارجی ببالای آن میروند و هر قدر بالاتر میرود طبعاً از بدنه مناره بمیزان پهنای پلکان کاسته میشود. این مناره جالب توجه اثر تاریخی منحصراً بفردی از آغاز دوران ساسانی بشمار میرود و با مختصر بررسی دربارهٔ آن میتوان بخوبی دریافت که سنت احداث بنای مناره هم در ایران مربوط بادوار پیش از اسلام است. بمسافت مختصری از مناره مزبور ویرانه های آتشکده فیروزآباد باقی است که از سنگهای تراش بزرگ ساخته شده بود. با امعان نظر در توضیحات مذکور در کتاب «آثار ایران» چنین معلوم میگردد که ابتدا صفه بزرگی بشکل مربع مستطیل بدرازای ۸۲/۱۰ متر و پهنای

۶۶/۱۰ متر ساخته با تخته سنگهای بزرگ منظم آنرا فرش کرده اند و درمیان این صفه سکوی مربعی بیلندی ۸/۸۶ متر که هر ضلع آن ۲۶/۱۰ متر بوده است بنیاد نهاده اند و بر بالای این سکو چهار طاقی بزرگی ساخته بودند که دهانه هر یک از طاقهای چهار جانب آن ۱۱ متر و کلفتی پایه های آن پنج متر بوده است و بر فراز این بنا گنبدی افراشته بدینوسیله چهار طاقی مجلل و معظمی درمیان صفه بزرگ برپا نموده بودند که نه تنها بواسطه بلندی آن و مشرف و مسلط بودن بر تمام شهر و ابنیه امتیاز خاصی داشته است بلکه از کلیه چهار طاقهای دیگر عهد ساسانی هم بزرگتر بوده است و مناره سابق الذکر نیز داخل صفه بزرگ قرار میگرفته است و برای مراسم نیایش و نهادن آتش افروخته در فضای باز محوطه وسیع و مجهزی بشرح بالا با مناره مزبور در وسط پایتخت اردشیر بابکان بوجود آورده بودند و اکنون فقط مناره برپا مانده از بقیه ابنیه فوق چیزی باقی نیست و با خاکبرداری و تفحص علمی بقایای آنهارا میتوان در دل خاک جستجو نمود.» (ص ۱۰۲ - ۱۰۱)

مجموعه ابنیه آتشکده بزرگ عهد ساسانی

«بنا بگزارش آقای پروفسور واندنبرگ، در جلگه کنار سیاه بمسافت قریب سی کیلومتری جنوب فیروزآباد بقایای ابنیه ای وجود دارد که بنظر دانشمندان مزبور احتمالاً بزرگترین مجموعه ابنیه آتشکده هاست و تاکنون هم از آن اطلاع نداشته اند. طبق نوشته دانشمند مزبور، دیوار خارجی آتشکده که هنوز آثار آن مشهود است بدرازای ۸۵ متر و پهنای ۴۰ متر میباشد. درون این حصار هنوز ساختمانهای آتشکده و چهار طاق و منزلهای موبدان و راهروهای زیر زمینی بصورت نسبتاً خوبی باقی است. تمام ساختمانها را از سنگهای لاشه که در محل مزبور فراهم میآید باملاطی از گچ ساخته اند. پائین تپه ای که این مجموعه بنا، برفراز آن قرار دارد محوطه وسیعی دیده میشود که از سنگهای پراکنده پوشیده است و بدون تردید آثار ابنیهٔ مختلف میباشد.»

آتشکده صمیکان

« مسافت صمیکان تا جهرم در حدود ٦٠ کیلومتر و تا شیراز حدود ١٤ کیلومتر و تافیروزآباد نیز بالغ بر ٦٠ کیلومتر میباشد. بین صمیکان فیروزآباد قصبه میمند قرار دارد که مسافت آن تا هر یک از دو محل امبرده در حدود سی کیلومتر میشود. طبق گزارش آقای علیمراد برزو چهار طاقی بزرگی از عهد ساسانی بین صمیکان و میمند واقع گردیده است.» (ص ١٠٧)

آتشکده کازرون

« این آتشکده که چهار طاقی کوچکی است بمسافت ده کیلومتری جنوب شرقی کازرون واقع میباشد. چون از پل آبگینه بکازرون بروند ده کیلومتر پیش از رسیدن بکازرون در یک کیلومتری سمت چپ جاده واقعست. آقای مهندس ماکسیم سیرو Maxime Siroux که در سال ١٣١٦ شمسی بکشف این بنا نائل گردید چنین توضیح میدهد که گویا منظر دیوار گلی جلو چار طاق باعث شده باشد کسی بدان توجه ننماید. نقشه آن در کمال سادگی و مشتمل بر چهار پایهٔ سنگی بوده است که چهار طاق بر فراز آن زده اند و گنبد شلجمی بر بالای آن استوار نموده اند. تمام اینها از سنگ و ملاط گچ فراوان ساخته شده بود. اکنون جـــز سه پایه و دولنگه طاق نیمه ویران چیزی از آن نمانده است. اندازه بیرون بنا تقریباً ٥/٣٠ متر در ٥/٣٠ متر و کلفتی پایه ها یک متر و دهانه هر یک از چار طاقهای چهار جانب آن ٢.٥٠ متر و ارتفاع تیزهٔ هر کدام از طاقهای مزبور تاکف زمین قریب ٢/٤٠ متر بوده بمسافت ٥٥ متری شمال شرقی چهار طاقی مزبور درون یا روی آن چاه بزرگی که با مصالح مرغوب ساخته شده و همچنین آثار حوض ویرانی موجود است کـه مربوط بابنیهٔ متعلق به

آتشکدهٔ نامبرده بنظر میرسد ۰ چار طاقی کازرون یکی از پنج آتشکده ایست که مهر نرسی در نواحی کازرون و جره و فراش بند ساخته است و از نظر طرز سنگهای باد برو سبک ساختمان با کاخ سروستان که آنهم بوسیله مهر نرسی بنیاد گردیده است شباهت زیادی دارد.» (ص ۱۱۲ ـ ۱۱۱)

آتشکده بزرگ جره

«چار طاقی بزرگ جره بمناسبت نام بلوک جره بنام آتشکده جره خوانده میشود. این چار طاقی بیرون آبادی بالاده در جانب شمال مشرقی آن برفراز بلندی مشرف برود خانه جره ساخته شده. تمام آن از سنگ بادبر و ملاط گچ است درازای هر پهلوی آن بیش از ۱۴ متر میباشد. از وجود بقایای ساختمانی زیاد بالای بلندی مزبور معلوم میگردد که در زمان قدیم در آنجا شهری وجود داشته است. این آتشکده یکی دیگر از پنج آتشکده ایست که مهر نرسی در نقاط بین کازرون تا فراش‌بند بنا نموده است و چون نام و آثار این وزیر معروف مکرر در این کتاب ذکر گردیده و باز هم ذکر خواهد شد، لذا مناسب میداند مطلبی را که درباره این شخص و آثار او در کتاب وضع ملت و دولت و دربار دوره شاهنشاهی ساسانیان از طبری نقل شده ذکر نماید. طبری مطلب مفیدی در باره مهر نرسی بزرگ فرمذار و اهل بیت او دارد. این مرد در رستاق دشتبارین و رستاق جره ابنیه رفیعه بنا کرد، و آتشکده ای در دیه آبروان ساخت که چند قرن پس از انقراض ساسانیان هنوز بپا بود و بنام بانیش مهر نرسیان نامیده میشد. در نزدیکی قریه آبروان چهار دیه دیگر آباد کرد و در هر یک آتشگاهی قرار داد. یکی را مخصوص بخود کرد و «فراز مرا آورخذایا» نامید. سه آتش دیگر را زروانداذان و کارداران و ماگشنسپان نامید بنام سه نفر برترین فرزندانش زروانداذان، کاردار و ماگشنسپ که ایشان را برای سه

کار از اعمال بزرگ مملکتی تربیت کرده بود. در همین ناحیه سه باغ ترتیب داد. در یکی ۱۲ هزار اصله نخل و در یکی ۱۲ هزار اصله زیتون و در یکی ۱۲ هزار سرو کاشت و تمامی این دیه ها و باغها و آتشکا ها تاقرن سوم هجری با حسن حالات هنوز باقی و در دست قومی از پشت او بوده است.
با توجه بنوشته بالا معلوم میشود مهر نرسی در ناحیه دشتبارین و جره پنج آتشکده ساخته است که بنا مهای مهر نرسیان و فراز مرا آور خدایا و زروانداذان و کارداران و ماگشنسپان خوانداه شده است. از این پنج آتشکده یکی چار طاقی است که درده کیلومتری کازرون کنار راهی که از کازرون بجره و فراش بند میرود واقع میباشد و شرح آن گذشت دومی چار طاق بزرگی است بیرون بالاده که فوقاً توضیح گردید و بمسافت قریب ۵۵ کیلو متری کازرون واقع میباشد. ناگفته نماند که قصبه جره بمساقت قریب ۱۲ کیلو متر پائین تر از بالاده است که برای رسیدن بدان باید از رود جره عبور کرد و نام آتشکده جره باعث این اشتباه نباید بشود که چار طاقی فوق در قصبه جره واقع باشد.» (ص ۱۱٤-۱۱۳)

آتشکدهٔ تون سبز

« چون از بالاده بطرف جنوب روند یعنی از رود جره گذشته قصبه جره را پشت سر گذارند و راه را بجانب جنوب ادامه دهند بچار طاق دیگری بنام تون سبز میر سند که در دشت بارین واقعست و مسافت چار طاقی اخیر تا بالاده تقریباً با مسافت کازرون ببالاده برابر میباشد. قریه آبروان که در نوشته طبری بدان اشاره شد و زادگاه مهر نرسه بوده است نیز در دشت بارین قرار داشته است بدینقرار چار طاقی تون سبز همان آتشکده ایست که در طبری بنام آتشکده مهر نرسیان معرفی گردیده است. چار طاقی تون سبز از نظر وضع ساختمان و اندازه همانند چار طاقی بزرگ جره است و بطوریکه از روی نقشهٔ ناحیه جره بر میآید آبادی

بنام خاروک بر سر راه جره بفراش بند کمی بالا تر از محاذات چار طاقی تون سبز قرار دارد و آبادی دیگر هم بنام گنبد بر سر راه مزبور مختصری پائین تر از محاذات چار طاقی نامبرده واقعست، بنا بر این از قطعه راه بین این دو آبادی و حول و حوش آنها میتوان بطرف مغرب روانه گشت و باطی مسافتی در حدود ۲۵ الی سی کیلومتر بنای تاریخ مزبور رسید.»

آتشکدهٔ فراش بند

«چون راه جنوب ادامه دهند و مسافتی قریب نصف آنچه از بالاده، آبادی گنبد یا (بخط مستقیم) از بالاده تا آتشکده تون سبز طی شده است به پیمایند به آبادی معروف فراش‌بند میرسند. از فراش‌بند دنبالهٔ این جاده تاریخ بفیروز آباد میرود که ابتدا کمی تا مسافتی بطرف جنوب شرقی امتداد دارد و سپس رو بمشرق میرود تا بفیروز آباد برسد. بر جانب چپ این جاده اخیر بیرون فراش بند چار طاقی کوچکی است که وضع ساختمانی واندازهٔ آن شبیه چار طاقی نزدیک کازرون است و چارمین آتشکده موجود در ناحیه جره و حول و حوش آن بشمار میآید.»
(ص ۱۱۵)

آتشکدهٔ فراز مرا آور خدایا

«همانطور که در نوشته طبری ملاحظه شد مهر نرسی علاوه بر آتشکده مهر نرسیان، چهار آتشکده دیگر در چهار دهی که نزدیک روستای آب روان آباد کرده بود ساخت. سه عـــدد از این چهار آتشکده چار طاقیهای بالاده و کازرون وفراش‌بند است که توضیح آنها گذشت. آتشکده دیگر را مرحوم پروفسور هرتسفلد دیده طرح ونقشه آنرا همراه با توضیحات لازم در کتاب تاریخ باستانشناسی ایران ذکر وارائه نموده است. آقای

گدار که آنرا ندیده از روی نقشه و طرح سابق الذکر وبا استناد با ظهارات کدخدای فامور و ساکنین دیگر آنحدود که گفته اند در ناحیه جره بطور قطع فقط چهار بنای چار طاق وجود دارد چنین اظهار نظر نموده است که بنای مورد ذکر مرحوم پروفسور هرتسفلد آتشکده نبوده و کلیسیائی از عهد ساسانیان است. آنطور که در نقشه مزبور ملاحظه میشود یک چار طاقی در وسط واقع گردیده و دهلیزی چهار جانب آنرا احاطه نموده است و هر جانب دهلیزهم در وسط یعنی مقابل چهار دهانهٔ چار طاقی باز و گشاده است و از هیچ طرف مسدود نیست. هرتسفلد محل این بنا را نزدیک جره بطور مبهم ذکر میکند و بدین لحاظ بخوبی میتوان اطمینان داشت که بنای تا میرده هم یکی از آتشکده های پنجگانــه ای باشد که مهرنرسی در حول و حوش جره ساخته است و چون نقشه آن نسبت بچهار آتشکدهٔ دیگر تمایزی دارد و محل آنهم در کوهستانست چنین بنظر میرسد همان آتشکده ای باشد که مهر نرسی آنرا مخصوص خود نموده است و نام «فراز مرا آور خدایا» با موقعیت آن در بالای کوهسار هم مؤید این معنی تواند بود. نا گفته نماند که مهر نرسی و زیری معتقد بآئین ملی ایرانیان (زرتشتی) و متعصب در آن بوده است و احداث کلیسا در اراضی و املاک وی در دوران ساسانی منطقی بنظر نمیرسد.» (ص۱۲۰-۱۱۹)

آتشکده بیشاپور

«ویرانه های شهرشاپور که نام اصلی آن بیشا پور میباشد بمسافت قریب ۲۵ کیلومتری مغرب کازرون کنار جاده فهلیان واقعست. راه فهلیان از کنار آثار تاریخی و ویرانه های بیشاپور عبور میکند که شامل کاخها و آتشکده معظم و دژ و پل و ابنیه مختلف دیگر بوده و مجسمه سترگ شاپور اول درغارشاپور بالای کوهستان واقع است. شهر بیشاپور بوسیله شاپور اول

احداث شد و کاخها و آتشکده بزرگ و مجسمه و نبشته های پهلوی و دژ و پل و ابنیه متعدد دیگر در آن بنیاد گردید که جز قسمت مختصری از آنها بقیه آثار در دل خاک مستور است. در خلال سالهای ۱۳۱٤ تا ۱۳۱۹ خورشیدی باستانشناسان فرانسوی در این محل مهم تاریخی ایران کاوشها و خاکبرداریهای علمی انجام دادند. چون در وسط جانب شمالی ویرانههای مزبور دیواری از سنگهای تراش با پیکرهای سنگی حیوانات برفراز آن مشهود بود لذا خاکبرداری خودرا از آنجا آغاز نمودند و در نتیجه بنای آتشکدهٔ مهمی که مشتمل بر حیاط چهار گوش عالی از سنگهای تراش منظم و ممتاز با گیلوئی زیبا بر بالای دیوار و دهلیزها و درها و پلکان سنگی بود کشف گردید و متصل بآتشکده در جانب مشرق آن بقایای کاخ معظمی هویدا گشت که تالار عظیم بیست ضلعی با دهلیزهای پشت تالار و حیاطهای متعدد درجوانب آنرا در برداشت.»

«شهر بیشاپور در قرون اول اسلام نیز مسکون و آباد بود و هنوزهم بقایای ابنیه ای از آنعهد در قسمت جنوبی ویرانه های شهر موجود و مشهود است و بشرحی که ضمن توضیح درباره کازرون اشـــاره نمود، در سال ۵۰۲ هجری بوسیلهٔ ابوسعید شبانکاره ویران شو شهر کازرون جایگزین آن گردید.» (ص ۱۲۲ ـ ۱۲۳)

برج نورآباد

«اثر تاریخی مهم دیگری در جانب غربی نورآباد و خارج از آن وجو دارد که برج سنگی چهار گوش معظم و منظمی بوده که آتشکده ای از عهد اشکانیانست و بنامهای دیمی میل و میل اژدها خوانده میشود. این بنای تاریخی مهم و منحصر بفرد بمسافت هفت کیلو متری بخط مستقیم در سمت مغرب نورآباد در پائین دامنه سنگی کوهستان واقعست و برای رفتن بآن بوسیلهٔ اتومبیل باید در حدود ۱۲ کیلو متر راه پیمود و از طریق گچ گران بدانجا رسید.» (ص ۱۳۰)

ویرانه های عبادتگاهای باستانی

« برفراز گردنهٔ کوهستان که بندرگاه چارک را از بادهای جانب شمال غربی ایمن میدارد، دو ردیف تخته سنگهای تراش جسیم موجود است و بوسیله پلکان پهنی که یک قسمت آن باقیمانده است بآنجا میرسیده اند. تخته سنگهای مزبور در وسط توده های سنگهای لاشه که از فرو ریختن دیوارهای قدیمی بوجود آمده است قرار دارد و در حول و حوش این آثار در چندین محل طاقچه های از سنک کوه در دو ردیف پنج تائی ایجاد کرده اند که ظاهراً محل گذاردن نذرها بوده است. محل مزبور که بشرح فوق مکان متبرکی بوده، پس از طلوع آئین زرتشت بازهم متبرک ماند. در نزدیکی پلکان سابق الذکر بقعه محقر و متروکی وجود دارد که از وضع معماری آن میتوان پنداشت ابتدا آتشکده بوده بعداً به مسجد تبدیل گردیده است. » (ص ١٤٤)

« پروفسور واندنبرگ پنج آتشکدهٔ دیگر از عهد ساسانی را نیز درمیان ویرانه های متعدد عهد ساسانی واقع در جنوب فراش بند کشف نمود. بنظر دانشمند مزبور آتشکده های مورد ذکر که مربوط بعهد ساسانی است شاید همان پنج آتشکده ای باشد که بوسیله مهر نرسی وزیر بهرام پنجم شاهنشاه ساسانی احداث گردیده بوده که در بالا بیان گردید. بنای آتشکده پنجگانه مکشوف از سنگ لاشه های طبیعی و ملاط گچ بوده مشتمل بریک چهار طاقی که جایگاه عبادت عموم بوده است و اطاق مسدودی که آتش مقدس را در آن حفظ مینموده اند میباشد. بعلاوه پروفسور واندنبرگ توضیح میدهد که در مثلث واقع بین فراش بند و کنار سیاه واقع در جنوب غربی فیروزآباد و کراب واقع درجنوب غربی فراش بند؛ چار طاقی بزرگی از آتشکدهای عهد ساسانی بنام نقاره خانه موجود است که درازای

آن ۱۰/۹۰ متر پهنای آن ۸/۴۰ متر ارتفاع تمام بنا ۹/۶۰ متر طول پر یک از پایه های شمالی بنا ۴/۵۰ متر طول پر یک از پایه های جنوبی آن ۲ متر فاصله هر دهانه بین دو پایهٔ چهار طاق ۴/۸۰ متر . »

« ضمناً طبق اظهار دانشمند مزبور آتشکده موسوم به تون سبز که از آن صحبت داشتیم اکنون اساساً وجود ندارد و بشرحی که گذشت بعقیده ایشان احتمال میرود ، آتشکده های مهر نرسی که از آن سخن راندیم ، عموماً در همین ناحیه واقع بوده باشد . در اینصورت آتشکدهٔ نزدیک کازرون از جملهٔ آنها بشمار نمیرود و نام کنار سیاه که حاکی از بودن درخت کنار (سدر) کهن سال است با آنچه برای احداث باغها و کاشتن درختها دربارهٔ مهر نرسی نوشته اند بی ارتباط بنظر نمیرسد . » (ص ۳۷۳-۳۷۲)

« در راه حسین آباد جانب جنوب غربی جره به سر مشهد در محلی موسوم به قنات باغ آتشکده سنگی بسیار زیبا و جالبی از عهد ساسانی موجود است که آتشدان مستطیل سنگی بصورت شبیه بسه پله برفراز پایهٔ سنگی بلندی قرار دارد . آتشدان مزبور طوری بر بالای پایهٔ سنگی نصب شده است که قسمت شبیه پله آن رو ببالا قرار دارد . بدین ترتیب محل آتش که گودال وسط آتشدان باشـــد در طرف پائین واقع گردیده است . دانشمند محترم آقای علی حاکمی مدیر موزهٔ ایران باستان که درباره آثار ادوار تاریخی هخامنشی تا ساسانی تحقیق و تتبع زیاد کرده اند نیز معتقد هستند که آتشدان مزبور بطور معکوس نهاده شده و آنچه بر روی سکه های ساسانی برای نمودن نقش آتشدانها دیده میشود نیز مؤید این امر است و طبعاً نهادن آتش درون گودال که بصورت فعلی در زیر آتشدان واقع شده میسر نبوده است . » (ص ۳۷٤)

« آتشکده های که پروفسور واندنبرگ از آن سخن گفته اند : هردو در جلگهٔ بسپر و در دامنهٔ کوه غربی این جلگه معـــروف بتخته شیرین قرار گرفته و تا مقبرهٔ گور دختر که همانند آرامگاه کورش کبیر میباشد

و همچنین تپه های شمالی و خندقی فاصله چندانی ندارد. اهالی محل آتشکده بزرگترا و در عین حال سالم تر را کوشک مینامند. این بنای گچ و سنگی که تقریباً در فاصله یک کیلومتری جنوب گور دختر بشیوهٔ آتشکده های ساسانی فیروزآباد و نظائر آن بنیاد گردیده مشتمل برا طاقها و رواقهای بزرگ و کوچکی است که اغلب از آنها بمرور دهور بکلی ویران گردیده و پاره ای دیگر نیز در شرف انهدام بنظر میرسد. با پنهمه عظمت دیرین این آتشگاه را میتوان از اطاق بزرگ مدخل آن که رو بمشرق گشوده میشود در نظر مجسم نمود. درگاه مزبور در حدود ۵۸۰ سانتیمتر و ارتفاع بلند ترین قسمت طاق در حال حاضر نزدیک به ٦ متر است. ولی باید توجه داشت که قسمتهای از قله این طاق فرو ریخته و اندازه گیریهای دقیق تر را مستلزم صرف وقت بیش از این نموده است. ضمناً دهلیز باریکی در طبقه دوم این آتشکده در جهت شمال و جنوب باقیمانده که کمتر از سایر قسمتهای بنا دستخوش ویرانی گردیده و ظاهراً طاق کوچک زیر این دهلیز در طبقه اول واسطه ارتباط قسمتهای شرقی و غربی بنا بوده است. اما آتشکده دیگر که آن نیز در دامنهٔ کوه غربی جلگه بسیر معروف به تخته آب شیرین و یک کیلو متر و نیمی سمت باختری گوردختر قرار گرفته بقدری مخروبه و منطمس است که از آن در حال حاضر جز ویرانه ای چند بر یک توده عظیم سنگ و کلوخ چیز دیگری بر جای نمانده است.» (ص ۳۸۱-۳۸۰)

آتشکده شهر داراب

«شهر داراب سه بار تغییر مکان یافته پیش از اسلام دارابگرد، بعد از اسلام شهر جنت و اکنون داراب بر یک در محلی است. خرابه‌های دارابگرد در ۸ کیلومتر داراب است. در کنار شهر داراب بقعه ایست بنام پیر مرد که اعتقاد مردم بر آنست که آرامگاه با بک پدر اردشیر میباشد. در سر چشمهٔ دهستان شاهیجان جنوب داراب آتشکده ایست بنام

اُغلان قـز (یعنی پسر و دختر) وجه تسمیه آن بدین سبب است که دو چشمه درمیان سر چشمهٔ شاهیجان فوران دارد یکی مانند نشانهٔ پسر و دیگری مانند نشانهٔ دختر. در فسابقعه ایست بنام فیروزاودمرد که پزشک از بزرگان ایران پیش از اسلام باید باشد. خرابه های شهر گور در قسمت جنوبی شهر فیروز آباد است که خرابهٔ آتشگاهی در آنجاست و بفاصله های مختلف چند آتشگاه دیگر وجود دارد که آنهارا چار طاقی گویند. چار طاقی دهشهر چار طاقی سلامت آباد چار طاقی کنار سیاه که از آن صحبت داشتیم و مانند آن.» (ص ۲۲۳-۲۲۲)

«نزدیک شهر فسا درخت سرو بسیار کهن سال و بلندیست که بمناسبت مجاورت آن به آبادی دریمی بنام سرو دریمی خوانده میشود. از قرار مذکور مورد اعتقاد پارسیان بوده قطر دائره پائین آن بیش از دو متر و بلندی آن در حدود ۲۸ متر است.» (ص ۲۲۵)

«آثار قدیمی در نزدیکی نودران: «در نزدیکی نودران بمسافت قریب ده کیلومتری جنوب غربی فیروزآباد چهار طاقی از عهد اسلام هست که امامزاده نام دارد. دو پایه از چار طاقی که آتشکدهٔ عهد ساسانی بوده قریب پانصد متری مشرق امامزادهٔ مزبور باقیست و بمناسبت همین دو پایهٔ موجود بنام دولنگه یا دو میل خوانده میشود.» (ص ۲۸۱)

توضیحات مربوط به پنج آتشکدهٔ جلگهٔ فراش بند

«پیش از مسافرت تحقیقاتی پروفسور واندنبرگ بجلگهٔ فراش بند دو عدد آتشکده در جلگهٔ مزبور مورد باز دید و اطلاع دانشمندان خارجی واقع شده بود. یکی از طرف دیولافوا و دیگری از طرف پروفسور هرتسفلد. بر اثر مسافرت پروفسور واندنبرگ در زمستان سال ۱۳۳۹ معلوم گردید که پنج آتشکده بصورت کم و بیش ویران در جلگهٔ فراش بند

وجود دارد که توصیف مختصر آنها بشرح زیر از آنچه دانشمند نامبرده نگاشته است استخراج و نقل میگردد:

۱ ـ چار طاق ملک: در مسیر راهی که از فراش بند بفیروزآباد میرود بمسافت ۳ کیلومتری مشرق فراش بند و یک کیلومتری جنوب کوهسار کوه آب پا و ۳ کیلومتری مغرب باغ موسوم بباغ ملک چار طاقی ویرانی است که از دیر باز نقشه و عکسهای آن بوسیلهٔ دیولا فوا و کوست بمعرض اطلاع عموم گذارده شده است. هر یک از ابعاد خارجی آن بالغ بر ۹/۴۰ متر میگردد. سه پایه و قسمتی از گنبد آن باقی و موجود است.

۲ ـ چار طاق تل جنگی: در پنج کیلومتری جنوب شرقی چار طاق ملک بمسافت یک کیلومتری تپه باستانی بنام تل جنگی چار طاقی دیگری در محوطه جلگهٔ فراش‌بند واقعست که بدون شک همان چار طاق مذکور در کتاب تاریخ باستان شناسی ایران تالیف پرتسفلد میباشد و ما آنرا بعنوان آتشکدهٔ فرازمرا آورخدایا ذکر کردیم. بنای این آتشکده شامل دو قسمت میباشد. اول بنای مربعی مشتمل بر چار طاقی که در چهار جانب آن هم دهلیزی قرار داشته است. قسمت دوم شامل دو ساختمان شبیه یکدیگر است که بفاصلهٔ چهار متر و نیمی جنوب غربی چار طاق سابق‌الذکر قرار داشته. بنای چار طاق مانند آنچه در مجموعه ابنیهٔ آتشکدهٔ کنار سیاه عمل میشده است برای افروختن آتش جهت نیایش عموم بوده. ساختمانهای دوگانه فرعی بنگاهداری و تطهیر آتش مقدس و سکونت موبدان و مخزن مایحتاج آتشکده اختصاص داشته است.

۳ ـ چار طاق فراش‌بند: ویرانهٔ ساختمان دیگری در جلگه قریب سه کیلومتری جنوب غربی چار طاق تل جنگی فراش‌بند پدیدار است که نقشهٔ جهات خارجی آن بصورت مربع مستطیل بوده داخل آن فضای مربعی است که اندازه هر ضلع آن ۹/۴۰ متر میباشد.

۴ - چار طاقی نقاره خانه : چار طاقی نقاره در ص ۳۷۳ مهر بآن اشاره شد . چار طاقی مزبور از سنگهای لاشهٔ طبیعی و ملاط گچ ساخته شده . سنگهای روی کار صاف و دست چین گردیده است . در فاصله ۴/۲۰ متری چار طاقی ، دیواری ببلندی ۱/۵ متر برپا مانده ظاهراً متعلق بجایگاه آتش است و پائین تر از آن بقایای ابنیه مسکونی و مخازن مربوط به آتشکده پدیدار میباشد .

۵ - چار طاقی خرمایک : نام خرمایک میرساند که در محل مجاور چار طاقی مزبور نخلستان مهمی وجود داشته است (ص ۱۱٤ دیده شود) ویرانه های این چار طاقی در مغرب چار طاقی نقاره خانه واقعشده . بنای مزبور مشتمل بر چار طاقی مرکزی بوده که مانند بسیاری آتشکده‌های دیگر دهلیزی چار سوی آنرا احاطه مینموده است . آنچه از این بنا باقی مانده عبارتست از سه پایهٔ چار طاقی و قسمتهائی از دیوار های سراسری بنای فرعی و بقیه بنا فرو ریخته از میان رفته . مانند آنچه در آتشکده‌های دیگر گذشت چار طاقی اصلی محل نیایش عمومی و دو اطاق بنای فرعی یکی جایگاه حفظ آتش مقدس و دیگری مسکن موبد یا مخزن اثاثیه آتشکده بوده . »
(ص ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴)

توضیح درباره آتشکده های مهر نرسی

« بگفته طبری چنانکه اشاره شد مهر نرسی وزیر معروف عهد ساسانی در روستای آبروان که زادگاه وی بود آتشکده ای ساخت و نزدیک آنجا چهار دهکدهٔ جدید آباد کرد و برای هر کدام آنها نیز آتشکده ای بانمود و در همین مکان سه باغ ترتیب داد که تمامی آتشکده ها و روستاها و باغها در قرن سوم هجری ، زمان تالیف تاریخ طبری « باحسن حالات هنوز و در دست قومی از پشت او بوده است . »

« آقای پروفسور واندنبرگ بر اثر ملاحظه آتشکدهای پنجگانه در جلگه جنوبی فراش بند که از آن سخن راندیم ، پس از رد استنباطهای دانشمندانی چون گدار و هرتسفلد چنین نتیجه میگیرد که آتشکدهای پنجگانه مهر نرسی تماماً در جلگه فراش‌بند ساخته شده و همین پنـــج آتشکده ایست که بمسافت کم از یکدیگر در جنوب فراش بند قرار دارد و توضیحات آنها مذکور افتاد و در پایان بحث خود دلایل زیر را میآورد :

۱ هر پنج آتشکده در یک ناحیه و نزدیک بهم واقع شده است.

۲ در نقشه های جغرافیائی کنونی ایران ناحیه جنوب غــربی فیروز آباد که شامل جلگه فراش بند باشد بنام محال اربعه ذکر گردیده است و این نام محل چهار روستائی را که بوسیلهٔ مهر نرسی احداث شده است مشخص میکند .

۳ نام برخی از محلهای آتشکده های پنجگانه مانند خرمایک که اکنون ناحیه بایر و بیحاصلی است ، شاید نشانهٔ باغهائی باشد که در زمان مهر نرسی آباد گردیده بود .

۴ چار طاقیهای واقع در جلگه جنوبی فراش بند از لحاظ مصالح و شیوهٔ ساختمانی و ابعاد بنا بیکدیگر شباهتی دارد.

« علاوه بر نظریه فوق که طبعاً بر بسیاری از نوشته هاو نظریات سابق دربارهٔ پنج آتشکدهٔ احداثی مهر نرسی خط بطلان میکشد . نکات دیگری هم ضمن مشاهدات پروفسور واندنبرگ از نزدیک معلوم گردیده است و آن اینکه آتشکده تـون سبز که از آن سخن رانـدیم در حقیقت وجود خارجی ندارد . تون سبز نام تپه ایست که تقریباً در جنوب شرقی آبادی قنات‌باغ واقع میباشد و تپه مزبور مشتمل بر گورستان مسلمانان و یک امامزاده است در صورتیکه بقایای ابنیه عهد ساسانی در جانب غربی

آبادی قنات باغ قرار دارد. و نیز بمسافت یک کیلو متری جنوب غربی قنات باغ در محل موسوم به گره سر برفراز مختصر سر بالائی آتشدان سنگی چنانکه گفتیم واقعست. چار طاقی کازرون که در سال ۱۳۱٤ ماکزیم سیرو کشف نمود .... در آن موقع هنوز دارای سه پایه و دو لنگه طاق بود و امروز سال ۱۳٤۳ فقط دو پایهٔ آن برجا مانده است و از چهار لنگهٔ طاق جوانب آن تنها یکی باقیمانده. از گنبد آن اثری باقی نیست. چار طاقی فراش بند که دیولافوا و فلاندن کشف نمودند و گدار آنرا از آثار مهر نرسی میداند همان است که بنام چار طاق ملک معرفی گردید. پروفسور و اندنبرگ در ضمن بحث خود چنین نتیجه میگیرد که تعداد آتشکده های واقع بین کازرون و فیروز آباد کمتر از نه عدد نیست بدینقرار: ۱ آتشکدهٔ کنار سیاه ۲ آتشکدهٔ نودران ۳ آتشکدهٔ بالاده که بنام آتشکدهٔ جره هم معروفست که از آن صحبت داشتیم ٤ آتشکدهٔ کازرون. پنجم تا نهم پنج عـــدد آتشکده واقع در جلگهٔ فراش بند. دانشمند نامبرده اضافه مینماید که ظاهراً آتشکده های دیگری هم در نواحی مزبور وجود داشته است. چنانچه استخری اشاره مینماید که هر روستائی دارای آتشکدهٔ مخصوص خود بود و ابن حـــوقل نیز تنها برای شهر کازرون دو آتشکده را نام میبرد.»
(ص ٤۸۸ - ٤۸۷ - ٤۸٦)

چار طاق کراته

« در پائین کوه میمند واقع در شمال شرقی فیروزآباد راهی در حاشیه رود خانه بجانب آبادی دشت دال میرود که درکنار رود قره آقاچ واقعست و از آنجا بطرف جهرم و فسا ادامه مییابد. نزدیک دشت دال ویرانه های پل قدیمی بر روی رود سابق الذکر دیده میشود و بقایای ابنیهٔ دیگری از عهد ساسانیان نیز در همان محل پایدار ست.

این راه یقیناً همان راهی است که در عهد ساسانی وسیلهٔ ارتباط شهرهای دارابگرد و فسا و بفیروز آباد بود. امروزه در روی نقشه ناحیهٔ فیروزآباد راه مزبور بنام آتشگاه ذکر گردیده یقیناً در روزگار قدیم آتشگاه‌های متعددی هم در طول مسیرآن برپا بوده است و بر روی همان نقشه نام تنگ آتشگاه در شمال کوشک سر تنک ذکر گشته است.»

چار طاق زاغ

قریب سی کیلو متری جنوب شرقی کرانه در مغرب آبادی کوچک زاغ چار طاقی دیگری دیده میشود که درازای هر ضلع آن از بیرون ۴/۳۰ متر و از داخل ۳ متر است: قسمتهای از ضلع جنوب شرقی بنافرو ریخته است.»

چار طاق قلعهٔ قلی

«در جانب غربی آبادی قلعهٔ قلی نیز ساختمانی شبیه چار طاقی زاغ موجود است. پایه های بنای اخیر بصورت انفرادی برپا مانده بفاصله ۲/۱۰ متر از یکدیگر قرار گرفته است. باحتمال فراوان دو بنای اخیرالذکر چار طاق یا آتشکدهٔ آبادیهای کوچک بوده است.» (ص ۴۹۰-۴۸۹)

چار طاق ظهر شیر

«آبادی ظهر شیر تقریباً در وسط راه فسا و جهرم قرار گرفته در ۴۵ کیلو متری جنوب فسا و ۴۲ کیلو متری شمال جهرم واقع است. چار طاقی نزدیک آن بر فراز تپه ای در وسط دره از دور پدیدار میباشد. طول هر ضلع خارجی چار طاق ۸/۴۰ متر و اندازهٔ هر ضلع داخل آن ۵/۲۰ متر بوده از سنگهای لاشهٔ مطبق آهکی ساخته شده است. اندازهٔ هر یک از پایه ها ۱/۶۰ × ۲/۲۰ متر ببلندی ۵ متر میباشد. پهنای لنگهٔ طاقهای هر

یک از چهار دهانهٔ جوانب چار طاقی ٤ متر و بلندی هر کدام ٣/٤٠ متر است. گنبد آن بوضع قابل توجهی محفوظ مانده است و بلندی آن بالغ بر ٣/٦٠ متر میگردد. دهلیز باریکی به پهنای ٨٠ سانتیمتر در چهار سوی گنبد وجود دارد. مجموع بلندی کلیهٔ بنا ٨/٦٠ متر است بفاصلهٔ ١/٥٥ متر پائین چار طاق بقایای دیواری به کلفتی ١/٢٠ متر برجا مانده وضع دهلیزی را که چار سوی بنا را احاطه میکرده است نمودار میسازد» (ص ٤٩١)

«پروفسور واندنبرگ مهمترین حاصل مسافرت خود را کشف آتشکده های متعدد و معلوم ساختن وسعت دامنهٔ بنا های مذهبی عهد ساسانی در نواحی مورد بحث میداند و مخصوصاً درباره مجموعه ابنیهٔ آتشکدهٔ بزرگ کنار سیاه (ص ١٠٥) اهمیت خاصی را قائل بوده معتقد است که آتشکدهٔ کنار سیاه در عهد ساسانیان یکی از مهمترین مراکز آئین زرتشتیان در سر زمین پارس بود و احتمالاً یکی از آتش بهرام هائی در آنجا نگاهداری میشده. آتشکده های مکشوف در جلگهٔ فراش بند بنظر او جایگاه آتشهای آذران بوده است» (ص ٤٩٢)

چشمه ناز (تنگ جلو)

«در مسیر راه بین ده خسرو شیرین و کومه و بفاصلهٔ ١٨ کیلومتری شرق کومه و در ابتدای تنگ طویلی که بتنگ جلو معروفست قبرستانی از اوائل عهد اسلام در کنار راه وجود دارد. در این منطقه دو میل سنگی مربوط بیک آتشکدهٔ ساسانی جلب توجه میکند. یکی از این میلها از محل خود بکنار قبر ها منتقل گردیده و گویا برای استفادهٔ قبور اسلامی حمل شده است. اما میل دومی در کنار پایه های سنگی خود بحال افتاده دیده میشود. (ص ٥٠٦)

«در سمیرم ۵ میل سنگی آتشکدهٔ ساسانی بشرح زیر موجود است:

۱ ـ دو میل سنگی استوانه در تنگ سیل (در داخل شهرسمیرم) با ۱٤ متر فاصله از همدیگر. اندازهٔ میلها عبارتست از ۲/۲۸ متر درازاو ۰/۳۹ متر قطر. این دو میل درکنار منازل مسکونی اهالی قرار داشت و یکی از آنها بدیوار خانهٔ یکی از ساکنین وصل بود.

۲ ـ میل سنگی دیگری با همین مشخصات در ٤ کیلو متری جادهٔ سمیرم به شهرضاء. این میل در هنگام باریدن برف که جاده مشخص نیست برای راهنمای مسافران علامتی اطمینان بخش بشمار میرود.

۳ ـ در دو کیلومتری جنوب سمیرم یک میل دیگر در داخل گودی خوابیده است. مردم سمیرم هنگام طلب باران این میل را برپا میکنند و مراسم نماز بجا میآورند و سپس آنرا بحال پیشین بر میگردانند.

٤ ـ پنجمین میل سنگی بر روی تپه ای طبیعی در مشرق سمیرم و در فاصلهٔ شش کیلومتری وجود دارد. این میل هم زیارتگاه مردم حول و حوش بوده اطراف آن سنگهای علامت نیاز بر روی زمین بتعداد زیاد نهاده اند.»

(ص ۵۰۸ ـ ۵۰۷)

آتشکده هندیجان نزدیک ریشهر، انتهای غربی خاک فارس

«مقدسی گوید هندیجان یا هندوان بازاری بزرگ برای فروش ماهی است و مسجدی زیبا دارد. در ولایت هندیجان بقایای آتشکده و آسیا بهای کهنه وجود داشت و گفته میشد که در آنجا مثل مصر گنجهائی در زیر زمین مدفون است. ویرانه های ریشهر نزدیک بوشهر غیر از ریشهر بالاست که ده هندیجان بنزدیکی آن واقعست.» (ص ۵۱۷)

پرستشگاهای ناهید

آقای باستانی پاریزی معلم دانشکده ادبیات تهران در کتاب خویش خاتون هفت قلعه از بنا های که در ایران و انیران بنام دختر یا مادر و نه نه و خواهر و پسر معروفند استادانه سخن میراند و پس از بحث و تدقیق در وجه تسمیه آنها معتقد است که بناهای نامبرده در روزگاران باستان پرستشگاهای ایرانیان بوده و با یزدان اردویسو را ناهیه یا ناهید و تیر یا تشتر نسبت داشته است. ما با اظهار سپاسگزاری از آن دانشمند محترم بخشهائی از آن نوشته هارا در اینجا میآوریم و از خوانندگان گرامی خواهش میشود برای اطلاع کامل از موضوع از مطالعه کتاب نامبرده غفلت ننمایند. نوشته آقای باستانی پاریزی در زیر داده میشود.

« از جمله آثار صنادید عجم، یکی نیز ابنیه ایست که بنام و نسبت دختر معروف است. این ابنیه اگرچه اکنون هم تعداد آن کم نیست ولی متاسفانه امروز صورت آبادان و تازه و شادابی که تناسب بامسمای خود داشته باشد ندارند. اغلب فرتوت و شکسته و خراب و باثر افتاده و گذشته طری و زنده خرد را در زیر خاکهای پوشیده و اطلال سیاه پوشانیده اند.

« این بناها که غموض و ابهامی، بیش از آنچه تصور بتوان کرد، بر تاریخچه و کیفیت بنا و ایجاد آن سایه افکنده است، در ایران قدیم کم نبوده و امروز نامور ترین آنها را بدین شرح میتوان برشمرد:

قلعه دختر فارس

« در شش کیلو متری شهر کنونی فیروز آباد (گدر سابق) میانه فیروزآباد و بلوک خواجه دارد و باروئی و چندین برج از سنگ و گچ ساخته، آنرا قلعه دختر گویند. آبش از چشمه است، بالای کوه چنین نشان میدهد که این قلعه وقتی آباد و آتشکدهٔ فیروز آباد بوده. مرحوم فرصت در آثار عجم

در اینمورد گوید ، از وضع بنائی آن معلـوم میشود که بنای آن در زمان بنای آتشکدهٔ جلگه فیروز آباد است و مینماید که این را نیز اردشیر بابکان بنیاد نهاده باشد . وضع طاق و رواق وایوان آن مثل آتشکدهٔ فیروز آباد است مگر فی الجمله مغایرتی دارد . بعلاوه عمارت بسیار عظیمی هم در آنجاست که مدور است . یکی از اطاقهای آن چیزی بود مانند خاکستر یا آهک که پوسیده باشد انبوه بر سر مهم ریخته بود .

« پروفسور هر تسفلد نیز در تاریخ باستانشناسی ایـــران ذکری از این قلعه نماید »

قلعهٔ دختر باکو

« در بادکوبه (باکویا) آذربایجان قدیم نیز نامی از قلعهٔ دختر برده اند . قلعه دختر باکو در کنار برجی قرار گرفته که موسوم به برج دختر است در مرآت البلدان گفتگو از برج دختر باکو شده است ، مینویسد برجی است بسیار مرتفع که موسوم به برج دختر است و بنای آن از سنگ و آجر شده . چهل ذرع ارتفاع دارد و در یک ضلع قلعهٔ دختر بنا شده است . معلوم نیست که قدما قبل از اختراع توپ که یقیناً بنای برج قبـل ازان اختراع شده است بچه جهت این برج را بنا کرده اند ؟

« نباید فراموش کنیم که باکویه یکی از شهرهای قدیمی و مقـدس ایران و نام آن مرکب از کلمه مقدس بغ (بک) بمعنی خداوند است که همین کلمه جزئی از کلمات بیستون (بغستان ـ بهستان) و فغفور (بغپور ـ فرزند خدا) نیز محسوب میشود و بسا احتمال که بعلت وجـود یکی از آتشکدهای تابناک جاودانی ایرانیان در آن شهر بدین نام معروف شده باشد .

قلعهٔ دختر خراسان

«در حوالی باز قرار دارد که باز الحمراء و بزدهور و بزد غور نیز نوشته شده. در آن حوالی کوهیست که بقایای معبدی در پائین کوه قرار دارد و بنا بنام قلعهٔ دختر و قلعه پسر درباری تپه ای و در مدخل تنگهٔ عبور واقع شده اند. این دو قلعه مسلماً مربوط و وابسته بمعبدی بوده که در پائین تپه قرار گرفته و امروز متروک است. سبک بنای باقیمانده متعلق بعهد ساسانیان است. قریه باز نزدیک رباط سفید و مابین مشهد و تربت حیدری واقع گردیده است.

قلعهٔ دختر میانه

«این قلعه در دو کلو متری شمال پل دختر است. بر روی صخره ای بزرگ و بر بالای کوهی بشکل کثیرالاضلاع غیر منتظم از آجر ساخته شده و بر گرد آن باروئی کشیده شده. در بالای یکی از مدخلهای قلعه کتیبه ای روی سنگ نقش بوده که فعلاً اثری از آن خط باقی نمانده است. و پلی بنام پل دختر بر روی رود قزل اوزن بنزدیک آنست.

قلعه دختر عراق

ظاهراً در بین‌النهرین نیز قلعه ای بنام دختر وجود داشته است که ابن اثیر از آن بنام حصن‌المراة (قلعه زن) ذکر میکند و مینویسد که مثنی بن حارثه حصن‌المرآة را در سال ١٤ه محاصره و فتح کرد و ساکنین آن اسلام پذیرفتند، امروز در خصوص چنین قلعه‌ای که در عراق عرب باشد آگاهی بیشتری نیست. پیداست که این قلعه در صدر اسلام‌آبادان و دائر بوده است.

قلعه دختر ملطیه

ظاهراً قلعه ای بچنین نامی بوده است که بعربی بحصن‌المرأة ترجمه شده و در ترکیهٔ امروزی قرار داشته. ابن اثیر گوید که در سال ۴۳۳ﻫ معاویه در سر زمین روم در ناحیه ملطیه قلعه دختر را محاصره کرد و با اهل آن جنگید.

قلعه دختر شوشتر

در نزدیکی شوشتر قلعه ای بنام دختران وجود دارد که در سه فرسنگی شوشتر است و بر بالای کوهی قرار گرفته، در نزدیکی قلعه در وسط کوه، غاری نیز دیده میشود.

قلعه دختر خنامان

در کرمان نزدیک رفسنجان در حوالی آبادی موسوم به خنامان نیز قلعه ای بنام دختر وجود دارد.

قلعه دختر نائین

در نزدیکیهای نائین بین راه یزد و اصفهان قلعه ای بنام دختر وجود دارد که بقایای آن هنوز هست.

قلعه دختر قم

بنا بنوشته آثار ایران جلد سوم از مجلداول این بنای کوچک دریک کیلومتری و نیم شهر و برکنار جاده سلطان آباد و برفراز تپه ای ساخته شده است.

قلعه دختر شهرستانک

در حوالی تهران و برفراز تپه ای بین جاجرود و کرج ساخته شده و بنای بنام مادر دختر نیز در آن حوالی هست.

قلعه دختر در هند

ابوالفضل بیهقی در سفر سلطان مسعود بهندوستان مینویسد : روز چهارشنبه نهم ربیع‌الاول بقلعت هانسی رسیدند و بپای قلعه لشکر گاه زدند و لشکر منصور خاصه غلامان سرائی ، دادبدادند و قلعت همچنین عروسی بکر بود و آخر سمج گرفتند ، پنج جای دیوار فرود آوردند و بشمشیر آن قلعت بستدند . و این قلعه را از هندوستان قلعةالعذراء نام بود یعنی دوشیزه که بهیچ روزگار کس آنرا نتوانسته بودستدن . بعقیده دانشمند محترم باستانی پاریزی قلعةالعذراء نیزیکی دیگر از همان نمونه قلاع است و وجه تسمیه بیهقی نیز بی تناسب با بعضی تصورات امروزی دربارهٔ این قلاع نیست .

قلعه دختر در چالوس

در حدود چالوس نیز قلعه ای بنام قلعه دختر وجود دارد و اخیراً توسط مالکین املاک آن حدود حفریاتی در آن حوالی انجام میشود .

قلعه دختر فرمشگان

در تنگ بهمن فارس قلعه دختر فرمشگان وجود دارد و قلعه دختر بیرجندرا نیز باید از اینگونه آثار شمرد .

قلعه دختر کرمان

قلعه دختر کرمان از بقایای دیدنی قلاع بزرگ قدیمی است که هنوز در کرمان بچشم میخورد . ساختمانهای قلعه دختر کرمان بدو قسمت مستقل تقسیم میشود . قسمتی که برفراز قله نسبةً مرتفع جنوب شرقی قرار دارد و سابقاً قلعهٔ کوه نامیده میشد کاملاً بعلت وضعیت طبیعی از قلعهٔ دیگر مجزاست . قسمت دوم برتپهٔ کوتاهتری قرار دارد و بقلعهٔ دختر موسوم است قسمتی از این قلاع بنام اردشیر شهرت دارد . قلعهٔ اردشیر در بالای تپهٔ

مرتفعی واقع، و دیوار های آن ازخشتهای بسیار ضخیم ساخته شده است. قسمت دوم قلعه ایست که در طرف غربی قلعهٔ اردشیر قرار گرفته و پیش از آن بوسیلهٔ راهروی که هنوز آثارش باقیست بقلعهٔ مذکور مربوط بوده است. ساختمانهای عمدهٔ قلعه از قبیل قصر و عبادتگاه وغیر آن بیشتر در فاصلهٔ بین همین دو قلعه دیده میشود. متأسفانه چون خاک این قلعه برای کود مناسب است از سالهای سال خاک و خشت آنرا کنده و حمل نموده بمزارع میبرند و از این راه لطمهٔ بزرگی باین بناها وارد شده. از قطعات کاشی که سابکس در محوطه قلعه دیده برمیآید که بعضی ساختمانهای آن علاوه از جنبه نظامی، جنبهٔ بزمی و عبادتی نیز داشته وهنر و ذوق در تزئین آن دخالت کرده است. بانی قلعهٔ دختر کرمان نیز مثل سایر ابنیهٔ دختر و غیر دختر معلوم نیست و تنها از دورهٔ اردشیر اول ساسانی ذکری از این قلعه (آنهم نه بنام دختر) در شاهنامه فردوسی در ضمن داستان هفتواد رفته است. باید توجه داشت که قلعهٔ دختر کمان و قلعهٔ اردشیر وارگ بم در طی سالیان متمادی تاریخ، بهترین دژ مدافع کرمان و بلوچستان برای حفاظت از هر حمله ای بوده است.

«علاوه بر قلعه های دختر که ذکرش گذشت، ابنیهٔ دختر بازهم در نواحی ایران هست و ما برای نمونه بذکر چند تای آن میپردازیم.

پل دختر درمیانه روی رود قزل اوزن، پل دختر درلرستان، پل دختر در بهبهان، پل دختر در شهریار نزدیک قریه بادامک طرف جاده جنوبی مهرآباد تهران، برج دختر باکو که ذکرش گذشت. برج دختر راور، بالای تپه ای بعد از بیابان چهل پایهٔ لوط، حدود در بند راور کرمان. در محل موسوم به دخترانوشیروان حوالی خلم (مشرق بلخ) در طاقچه ای که در کوه کنده شده بقایای تصویری دیده میشود که ضایع و محو شده است. این صورت یکی از شاهزادگان ساسانی است که فرمانروای ایالت شرقی بوده.

علاوه بر این دخمه دائو دختر نزدیک قلعهٔ فلهیان فارس، مزار چهل دختران بقعهٔ بی بی دختران درفارس، دروازه چهل دختران در ساری، دروازه چهل دختران درهرات دراستراباد. بقعهٔ چهل دختران در اصفهان از شمار اینگونه بناهاست، باز باید از گور دختر واقع در نزدیکی باغین کرمان وهمچنین گور دختر واقع در دره ای در جنوب کوه‌های زاگروس وصد کیلومتری جنوب غربی کازرون نام برد که بنائی متعلق بدورهٔ هخامنشی در آن محل هست.

این دختر کیست

این دختر کیست و چرا اینهمه بنای قدیمی و معظم را آنهم دراکناف ایران بنام او موسوم نموده اند؟ مشخصات ابنیه دختر در دو سه خط خلاصه میشود. همه بر بلندیها و نقاط صعب العبور قرار دارند، اغلب بنای مربوط بقبل از اسلام و خصوصاً عهد ساسانی میباشد. بیشتر جنبهٔ تقدس و عبادتی دارند، قلاع دفاع معتبری بوده و بالاخره همه دارای یک غموض ابهام آمیز دربارهٔ تسمیهٔ خود هستند.

«در تاریخ، دختر یا زنی که تعمد بساختن ابنیه ای در اکناف ایران باین صورت داشته باشد نداریم و اصولا جز در یک مورد (تعمیر شاه بیگم دختر محمد بیک موصللو از پل دختر میانه) هیچ زنی در بنای این ابنیه نام آور نیست و احتمال آقای دیباج نیزبه تسمیهٔ پل دختر بعلت تعمیر این زن بنام او صحیح نمینماید زیرا مسلم است که قلعه و پل دختر زنجان مدتها پیش از سال ۹۳۳ هجری وجود داشته و معروف بوده اند. پس این دختر کیست؟

«در ایران قدیم احترام بعناصر اربعه. خاک و هوا و آتش و آب. از اصول دیانتی ایرانیان بوده و حق ایزدانی اختصاص و موکل بر این عناصر قرار داده اند که یکی آنها فرشتهٔ موکل آب است. در سرزمین وسیع و پنهاور و کم آب ایران، آب و باران ارزش و مقامی خاص دارد و طبعاً